

وسلامه علیهم اجمعین الطیبین

این کتاب تصنیف
شیخ عبدالوهاب بن
احمد بن علی الشعرانی
صاحب تصانیف ...
...

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای واجب الوجودی را سزاست که غواص فکرت را از دریای حیرت
در کف اندیشه در آرد یکی که موجب ... مقتضای مصلحت عامه وجود ذره
بیک رنگ داشت و در ایجاد قطره نظر مصلحت در انع مراتب است از وجود قطره دریا
ی حکمت پدید آورده و از همه ذره آفتاب مصلحت آشکار با وجود قدرت شامله
بنا بر مصلحت کامله در ایجاد اشیاء ترتیب در میان نهاد و صلوات
نامیات و رحمات ... بر روح پاک واسطه ایجاد عالم و سبب آفرینش آدم
سید رسل هادی سبل صاحب اسرار رسالت واسطه نبوت ... و بر آل طاهرین او
باد که انوار حقایق معارف حکم از نور ولایت ایشان ظاهر و آشکار است و هم

وهر یک را بعد از دیگری وصی او این ساخت بجهة قوام دین صلوات
الله علیهم اجمعین و بعد این رساله ایست مشتمل بر احوال حضرت رسالت
پناه علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و احوال هر یک از ائمه دین صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین الطیبین الطاهرین از مولود و اعمار و وفات و موضع
قبور و فضل زیارت و کیفیت زیارت روضات مقدسه ایشان و ذکر آنها
در چهارده باب خواهد شد و هر بابی مشتمل بر شش فصل است بعون الله و حسن توفیقه

باب اول در احوال پیغمبر صلی الله علیه و سلم فصل اول در ذکر مولود
آنحضرت روایتست از مادرش آمنه که چون ولادت فرزندم نزدیک آمد
آوازی شنیدم و خروشی که از جنس سخن انسان نبود و علمی سبز دیدم
و قصبی از یاقوت در میان آسمان و زمین و نوری از سر آن علم می آمد
تا با آسمان و کوشکهای شام دیدم که می درخشید و گرد بر گرد آن مرغان
دیدم بالهاشان ... و جماعتی را دیدم در هوا ابریقها در دست گرفته
و تشنگی بر من غالب بود مرا شربتی دادند بغایت سفید که هم گرم تر
و شیرین تر بود از عسل و حجاب از پیش من برداشتند مشارق و مغارب
زمین را بدیدم و سه علم دیدم یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی بر بام کعبه

انکه محمد بر زمین آمد بسجود شده و انگشت برآورده بصفت متضرعان
بس سه کس فرود آمدند بر دست یکی ابریقی سیمین بوی از وی میدمید
چون بوی مشک و در دست دیگری طشتی از زمرد سبز و در دست سوم
حریری سفیدی در نوردیده ازرا باز کرد و مهری از انجا بیرون آورد
و محمد را بان بشست و مهر میان دو کتف وی نهاد و او را در حریری
پیچید و رشته از مشک از فرو وی بست و گفت بستان بیرت را که بهترین
است و عزیزترین دنیا و آخرت فصل دویم در مدة عمر حضرت رسالت پناه
صلوات الله علیه عمر آن حضرت شصت و سه سال بود پدرش وفات
کرد و او بدو سال و چهار ماه رسیده بود و مادرش وفات کرد او شش ساله بود
و جدش عبد المطلب وفات کرد و او هشت ساله بود و چون چهل ساله شد
حق تعالی او را برسالت بخلقان فرستاد سیزده سال در مکه بود و بعد از آن
هجرت کرد و بمدینه آمد و ده سال در مدینه بود فصل سیم در وفات آنحضرت
وفاتش روز دوشنبه بود و دو شب مانده از صفر از هجرت ده سال گذشته
و بروایتی دیگر یازده سال و بعضی گفته اند چهارم ربیع الاول بوده است
فصل چهارم قبر آنحضرت صلواة الله علیه در مدینه است در همان حجره که

در انجا وفات یافت مکه حرم خدا است و مدینه حرم رسول خدای و کوفه انجا
حرم امیر المومنین است علیه السلام فصل پنجم در فضل زیارت الحضرت
امام حسن علیه السلام از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پرسید که
فضل آنکس که ما را زیارت کند چیست حضرت فرمود که هر که زیارت
کند مرا در حال حیات یا بعد از وفات یا زیارت کند پدر ترا در حال حیات
او یا بعد از وفات او یا زیارت کند برادر ترا در حال حیات او یا بعد از
وفات او یا زیارت کند ترا در حال حیات تو یا بعد از وفات تو بر من
واجب شود که من او را از مهلکات خلاص دهم و دیگر فرمود که هر که کعبه را
زیارت کند و مرا زیارت نکند بر من جفا کرده باشد و چون مردمان
ترک کنند زیارت نبی را حاکم شرع جبر کند ایشانرا بر زیارت و ما بد
بجهة انکه متضمن جفاست و جفا حرامست فصل ششم در کیفیت زیارة
چون بمدینه رسد غسل کند و دو رکعت نماز کند در مسجد نبی صلوات الله علیه
و پیش روضه بایستد و نیت زیارت کند که زیارت میکنم این حضرت را
سنت تقرب بخدا السَّلامُ عَلی سَیِّدِ الکَونَینْ السَّلامُ عَلَی اکرمِ رسولٍ اِلَی
الثَّقَلَینِ السَّلامُ عَلی خاتِمِ المُرسَلِینَ السَّلامُ عَلی مَنْ خَدَمَ

رُوحُ الأَمِينِ السَّلامُ عَلى جَدِّ الحَسَنِ وَالحُسَيْنِ السَّلامُ
عَلى مَنْ كانَ نَبِيّاً وَآدَمُ بَيْنَ المَاءِ وَالطِّينِ السَّلامُ عَلى
صَاحِبِ التَّاجِ وَالمِعْرَاجِ السَّلامُ عَلى كَوْثَرِ النَّسْلِ وَالنِّتَاجِ
السَّلامُ عَلى الرَّاحِ الهَاجِ السَّلامُ عَلى العَقُولِي وَالزَّوَاجِ مِنَ الغَوادي
عَلى النَّبِيِّ وَآلِهِ مِن كُلِّ مُؤْمِنٍ مُحْتَاجٍ السَّلامُ عَلى النَّبِيِّ
المُخْتَارِ السَّلامُ عَلى آلِهِ الأَبْرَارِ الأَطْهَارِ الأَخْيَارِ السَّلامُ عَلى
مَنْ شُقَّ بِأَنامِلِهِ الشَّرِيفَةِ الأَقْمَارُ السَّلامُ عَلى أَعْلامِ الهُدى
وَالفُرْقَانِ السَّلامُ عَلى رَسُولِ اللهِ إِلى الإِنْسِ وَالجَانِّ
السَّلامُ عَلى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَبْدِ المُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمِ
بْنِ عَدْنَانٍ وَعَلى آلِهِ إِلى اللهِ المُهَيْمِنِ القُرْبانِ (الدیان) وَرَحْمَةُ اللهِ وَ
بَرَكَاتُهُ و سنت است که مجاور شود در مدینه و بسیار نماز کند در مسجد نبی
و روایت است از اسحاق بن عمار در صحیح از صادق علیه السلام که در نماز
در مسجد پیغمبر صلوات الله علیه مثل هزار صلوات است در غیر آن مسجد
الا مسجد الحرام و بروایت دیگر مثل ده هزار نماز است در غیر آن
الا مسجد حرام که مثل صد هزار رکعت است و مکروه است خواب کردن

در

در مسجد و درین تاکید کرده اند که خواب نباید کرد و سنت است که هرکه در مدینه مقیم
شود سه روز روزه دارد برای حاجتی که دارد و روز چهارشنبه و پنجشنبه
و جمعه و اعتکاف در آن مسجد سنت است و شب چهارشنبه نماز نزدیک اسطون
ابولبابه کند و آنرا اسطون توبه گویند و روز چهارشنبه همانجا باشد و شب
پنجشنبه نزدیک اسطون که نزدیک مقام آنحضرت است و مصلای اوست
در آنجا نماز گذارد و شب جمعه نماز در مقام آنحضرت گذارد صلوات الله علیه و آله
و سنت است که هرکه بمدینه آید در معرس فرود آید و آنجا استراحه کند
و در آنجا نماز بگذارد و سنت است که در مسجدها که در مدینه است در آید مثل مسجد
قبا و مشربه ام ابراهیم و مسجد احزاب که آن مسجد فتح است و مسجد فضیخ
و قبور شهدا جمیع ایشان خصوصاً قبر حمزه باحد و تا تواند ترک زیارت
حمزه نکند که حضرت فرموده است که هرکه مرا زیارت کند و عم من حمزه را
زیارت نکند بر من جفا کرده باشد و در مسجد غدیر خم در آید که آن موضع
شریفیست در وی نصب کرد رسول خدای علی علیه السلام را بامامت
و سنت است در وی نماز و دعا خواندن **باب دویم در احوال فاطمه علیها السلام**
فصل اول در ولادت وی علیها السلام آورده اند که چون خدیجه رضی الله

عنها در عقد و نکاح رسول آمد و سعادت وصال دولت دو جهانی یافت
زنان مکه از بدبختی و بی دولتی خود از وی ببریدند و هجران اش بوصال
برگزیدند پس چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از پیش خدیجه بیرون شدی
او تنها ماندی کسی نه که با او حدیثی کند و رازی گوید خدیجه از آن غمناک و اندوه
گین می شد تا چون حامله شد بفاطمه علیها السلام هرگاه که آن حضرت
بیرون رفتی فاطمه علیها السلام در شکم مادر سخن گفتی با مادر و ویرا انس دادی
تا روزی رسول علیه السلام در می آمد سخن ایشان بشنید گفت ای خدیجه
با که حدیث میکردی گفت این کودک که در شکم منست با من حدیث میکند
و مرا تسلی میدهد گفت بشارت باد ترا که جبرئیل خبر داد مرا که او دختریست
که او را نسل میمون باشد و از نسل وی امامان بود که حجتان خدای باشند
بر خلقش و خلفای وی در زمینش پس چون ولادت فاطمه در آمد کسی را بزنان
فرستاد که بیایید تا تولای کار من کنند گفتند نیاییم که تو در ما عاصی شدی
و زن یتیم بوطالب شدی خدیجه از آن غمناک شد ناگاه چهار زن را دید
که در آمدند دراز بالا نیکو روی بروی سلام کردند و گفتند ما خواهران
توایم حق تعالی ما را فرستاده است تا تولای کار تو کنیم یکی گفت من

ساره ام زن ابراهیم خلیل و آن دیگر گفت من آسیه ام بنت مزاحم
و آن دیگر مریم است بنت عمران و آن دیگر کلثوم است خواهر موسی
علیه السلام پس از گرد وی در نشستند فاطمه علیها السلام بزمین آمد
نوری از وی بتافت که تمام مکه از آن روشن شد و ده حور در آمدند با هر یکی
طشتی و ابریقی آب کوثر بود و او را بشستند و دو پاره جامه سفید آورده
بودند از مشک و عنبر خوشبوی تر در یکی از آن او را بپیچیدند و دیگری را
مقنعه اش ساختند و ویرا گفتند بگو گفت اشهد ان لا اله
الا الله و ان ابی محمدا رسول الله و ان بعلی سید الاوصیاء
و ولدی سادة الاسباط و بر یک یک سلام کرد و نامهای شان
گفت آن زنان و حوران شاد شدند و خدیجه را گفتند فرا گیر ویرا
پاک و پاکیزه و میمون و خجسته برکت کنند بروی و در نسل وی و برفتند
و اهل آسمانها یکدیگر را بشارت دادند بولادت فاطمه و نوری ظاهر شد
در آسمانها که فرشتگان پیش از آن ندیده بودند و از برای این او را
زهرا نام نهادند **فصل دویم** در عمر او عمر آن حضرت بیست و سه سال بود
فصل سیوم در وفات او وفات آنحضرت بعد از حضرت رسالت بسه ماه

صلی الله علیه و آله صد روز بود درجه او را خدای تعالی عالی گرداند
و شفاعت خواه زنان امت سازد **فصل چهارم** در موضع قبر او
در موضع قبر او اختلاف کرده اند بعضی گفته اند در روضه میان
قبر حضرت و منبر او و بعضی گفته اند که در خانه او که حالا داخل مسجد است
و در بقیع نیز گفته اند شیخ طوسی گفته که در روایت اول قریب است
بصواب اما آنکه گفته اند در بقیع است از صواب دور است ابن بابویه
گفت که صحیح نزد من آنست که او را در دو موضع اول زیارت کنند
فصل پنجم در فضل زیارت او علیها السلام گفت که خبر داد
مرا پدر من که هر که سلام گوید بر وی و بر من سه روز واجب کرد
خدای بر وی بهشت را گفتند در حیوة شما گفت نعم و بعد از موت ما
و شیخ شهید در کتاب دروس آورده که مولود فاطمه بعد از بعثت بود
به پنجاه سال و بعد از وفات پدر صد روز زیست **فصل ششم**
در کیفیت زیارت فاطمه علیها السلام باید که غسل کند و بتواضع و ادب
چنان ملاحظه کند که آنحضرت نشسته است و در نفس میگرد و
بگوید السَّلامُ علیکِ یا سیّدةَ النّسآء السَّلامُ علی امِّ الائمّةِ

الْنُجَبآءِ السَّلامُ علی خامسِ آلِ العبآءِ السَّلامُ علی فاطمةَ الزهرآء
السَّلامُ علی بضعةِ خیرِ الانبیآءِ السَّلامُ علی زوجةِ سیّدِ
الاوْصیاءِ السَّلامُ علی المدفونةِ باللّیلِ السَّلامُ علی الطاهرة
برمی الیمینِ السَّلامُ علی من علا و تمیا فی شغلها حورُ العینِ
السَّلامُ علی مَنْ جاءَها جبرئیلُ بالفواکهِ والرّیاحینِ السَّلامُ
علی مَنْ نامتْ حالَ طحنها والرّحی یدورُ بغیرِ مدوّرٍ و طحنِ
الطّحینِ وقدْ روی ذلکَ سلمانُ بعدانْ عاینَ عینَ الیقینِ
السَّلامُ علی خیرِ نسآءِ العالمینَ السَّلامُ علی فاطمةَ البتولِ امِّ
ائمّةِ الطّاهرینَ السَّلامُ علی والدةِ الاوْصیاءِ المرضیّینَ
ورحمةُ اللهِ وبرکاتهُ **باب سیوم** در احوال امیر المومنین علیه السلام
فصل اول در ولادت امیر المومنین ابو الحسن علی بن ابی طالب بن
عبد المطّلب بن هاشم ابو طالب و عبد الله که پدر حضرت رسالت بود
برادران بودند از یک پدر و یک مادر روایتست از عباس عم رسول
الله صلی الله علیه و آله گفت با جماعتی برابر خانه کعبه نشسته بودم
فاطمه بنت اسد بیامد و او حامله بود با امیر المومنین علیه السلام بدر خانه

وگفت اللهم انی امنت بک وبکل کتاب انزلت خداوندا بتو ایمان آوردم
وبهر کتابی که فرو فرستادی وباور داشتم از ابراهیم جدم ابراهیم خلیل
که این خانه را وی بنا کرده است وبحق این کودک که در شکم منست
که این ولادت بر من آسان گردان گفت ما دیدیم که دیوار خانه از هم
باز شد وفاطمه بنت اسد در انجا شد و دیوار فراهم آمد ما خواستیم که
قفل در خانه بگشائیم توانستیم فاطمه بنت اسد بعد از چهار روز بیرون
آمد وامیر المومنین را بر روی دو دست داشت ومیگفت مرا فضل نهادند
بر زنانی که پیش از من بودند در خانه خدای فرزندم در وجود آمد واز
میوه بهشت خوردم وهاتفی آواز داد که ای فاطمه ورا علی نام کن که او
علی است وخدای علی الاعلی نام او را از نام خود اشتقاق کرده است
شاه مردان را اگر هیچ فضیلتی بجز این که در روز جمعه در درون خانه کعبه
در وجود آمد نباشد خود تمام است یکنف که مناقب وفضایل حضرت او را

فصل دویم در عمر حضرت امیر المومنین علیه السلام عمر آنحضرت شصت وسه سال
بود سی وسه سال با حضرت رسالت بود صلوات الله علیه وآله و
بعد از فوت آنحضرت سی سال بماند **فصل سیوم** در وفات آنحضرت در شب

ردم

نوزدهم رمضان ابن ملجم علیه اللعنه ویرا ضربت زد وشب جمعه بیست
ویکم با جوار حق انتقال کرد در سنه اربعین وخلافت او چهار سال ونه ماه
بود صلوات الله علیه **فصل چهارم** در موضع دفن قبر او در غری نجف
کوفه که مشهور است **فصل پنجم** در زیارت او علیه السلام صادق
علیه السلام گفت هر که زیارت کند امیر المومنین علیه السلام را پیاده
خدایتعالی برای او بهر گامی که نهد حج مقبول وعمره مبرور والله که آتش
نخورد قدمی را که بزیارت امیر المومنین رفته باشد پیاده یا سوار و سنت است
زیارت آدم ونوح صلوات الله علیهما با آنحضرت صادق علیه السلام
گفت وقتی که جانب نجف بزیارت روی زیارت کن استخوان آدم را
وبدن نوح را وجسم علی علیه السلام را ورضا علیه السلام گفت هر که را
که حاضر شود روز غدیر نزدیک امیر المومنین علیه السلام که خدایتعالی بیامرزد
گناه شصت ساله هر مومن ومومنه ومسلم ومسلمه را که بدانجا رود
وآزاد کند از آتش دوزخ چند انکه آزاد کند در ماه رمضان در شب قدر
وشب عید ویک درهم که صدقه دهند در نجف هزار درهم عوض دهند
انهارا که عارف باشند بحق او **فصل ششم** در کیفیت زیارت امیر المومنین

چون بقصد زیارت از خانه بیرون آید باید که غسل کند و نیت چنین کند
که اغتسل غسل السعی الی زیارت امیر المومنین علی بن ابی طالب لندبه
قربة الی الله و بعد از غسل نیت زیارت کند که اسعی الی زیارة امیر المومنین
علی ابن ابی طالب لندبه قربة الی الله و این دعا بخواند بِسْمِ اللهِ وَ
بِاللهِ وَ اِلَی اللهِ وَ اِلی رَسُولِ اللهِ وَ اِلی اَمیرِ المُؤْمِنِینَ عَلی
بْنِ اَبی طالِبٍ حَسْبِیَ اللهُ تَوَکَّلْتُ عَلَی اللهِ اَللّهُمَّ اِلَیْکَ تَوَجَّهْتُ
وَ اِلَیْکَ قَصَدْتُ وَ مَا عِنْدَکَ اَرَدْتُ چون بدان آستانه رسد بایستد
و اجازه طلبد بدین نوع که یَا مَوْلایَ اَنَا عَبْدُکَ وَ ابْنُ عَبْدِکَ الذَّلِیلُ
بَیْنَ یَدَیْکَ المُعْتَرِفُ بِحَقِّکَ جَاءَکَ مُسْتَجِیرًا بِذِمَّتِکَ قَاصِدًا
لِحَرَمِکَ مُتَوَجِّهًا اِلَی اللهِ بِکَ اَدْخُلُ یَا وَلِیَّ اللهِ وَ اَدْخُلُ اَیَّتُهَا
الْمَلٰئِکَةُ المُقِیمُونَ المُحْدِقُونَ فِی هٰذَا المَشْهَدِ عَلَیْکَ سَلامُ اللهِ
یَا مَوْلایَ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکَاتُهُ اگر رقت و آب چشم آمد در قبه داخل شود
زیرا که علامت اجازه است و اگرنه صبر کند تا پیدا شود و در محل داخل
شدن آستانه را ببوسد و روی خود در وی مالد و پای راست را مقدم
نهد و بگوید بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ وَ عَلی مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ

وَ آلِهِ اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ
اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ اَنَّکَ وَلِیُّ اللهِ وَ وَصِیُّ رَسُولِ اللهِ
آنگه را برروی آنحضرت بایستد و نیت زیارة کند زیارة میکنم این امام را
برای آنکه واجبست تقرب بخدا اَلسَّلامُ عَلی مَنْ اَدّی عَنْ رَسُولِ اللهِ
فَرْضًا اَلسَّلامُ عَلی مَنْ اَدّی اِلَی القِبْلَتَیْنِ فَرْضًا اَلسَّلامُ عَلی
مَنْ جَعَلَ اللهُ وِلایَتَهُ عَلی رِقَابِ عِبَادِهِ حَتْمًا وَاجِبًا مَفْرُوضًا
اَلسَّلامُ عَلی صَاحِبِ الحَسَنَاتِ یَوْمَ یُعْرَضُ لِلْحِسَابِ عَرْضًا
اَلسَّلامُ عَلی مَنْ رَضِیَ اللهُ عَنْهُ وَ اَرْضَاهُمْ اَلسَّلامُ عَلی اَفْضَلِ
النَّاسِ وَ اَقْضَی اَلسَّلامُ عَلَی الضَّارِبِ المَقْتُولِ طُولًا وَ المُقَطِّ (وَاَقْضَاهُمْ صح)
عَرْضًا اَلسَّلامُ عَلی اَبِی الحَسَنِ الکَرَّارِ حَیْدَرِ المُرْتَضی اَلسَّلامُ
عَلی عَلِیِّ بْنِ اَبی طَالِبٍ اَمِیرِ المُؤْمِنِینَ صَاحِبِ المِیسَمِ وَ العَصی
وَ السَّیْفِ وَ القَلَمِ وَ الحُکْمِ وَ القَضَا وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکَاتُهُ

باب چهارم در احوال ابی محمد الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام

فصل اول در ولادت آنحضرت ولادة آنحضرت علیه السلام در مدینه
بود نیمه شب ماه رمضان سنه ثلث من الهجرة فاطمه علیها السلام او را

نزدیک رسول علیه السلام برد در خرقهٔ بپیچید از حریر بهشت که جبرئیل
علیه السلام از انزدیک رسول آورده بود رسول علیه السلام بانگ
نماز در گوش راست وی گفت و قامت در گوش چپ وی و آب
دهن خود قطرهٔ در دهن او کرد و امیر المومنین را گفت چه نام کرده اورا
گفت من سبقت نکرده ام ادرا بنام کردن بر رسول خدای رسول صلی الله
علیه و آله گفت من بر سبقت نکنم بر خدا تعالی جبرئیل آمد و گفت حق تعالی
ترا سلام میرساند و میفرماید که علی ترا بمنزلهٔ هارون است از موسی اورا
بنام پسر هارون کن گفت پسر هارون را چه نام بود گفت شبر گفت
زبان من عربی است گفت حسن نام کن ویرا پس ویرا حسن نام کرد
روز هفتم عقیقه کرد ویرا بدو گوسفند کبش و ران فرا قابله داد و موی سرش
سترد و بوزن ان نقره بداد **فصل دویم** در مدت عمر انحضرت عمر او چهل
و هفت سال بود چون حضرت رسالت وفات کرد او هفت ساله بود
و گفته اند هشت ساله بود و چون امیر المومنین را شهید کردند سی
و هفت ساله بود از خلافتش شش ماه و سه روز بیش بر نیامد که میان
وی و معاویه صلح افتاد و سبب صلح آن بود که رؤسای اصحاب وی قصد

کرده بودند در خفیه که چون دو لشکر بیکدیگر نزدیک شوند ما حسن را الکریم
دستبوت تسلیم نمائیم معاویه نامه نوشت بنزدیک حسن علیه السلام و از وی صلح
درخواست و نامهای یاران بوی فرستاد پس چون چنان دید با وی
صلح کرد بشرطهای بسیار یکی انکه امیر المومنین را ناسزا نگویند و شیعهٔ ویرا
ایمن گردانند و حق ایشان را بدیشان رسانند معاویه این همه قبول کرد و
عهد کرد که بدان وفا کند و نکرد و گفت من حسن را امیدها داده ام
انچه گفته ام آنهمه در زیر پای منست بان هیچ وفا نخواهم کرد و شب و روز
در اندیشهٔ ان بود که امام حسن علیه السلام را چگونه هلاک کند مدت ده
سال امام حسن علیه السلام در رنج و بلای معاویه بود تا اخر زن او را که
دختر اشعث بود بن قیس نامش جعده بفریفت و گفت حسن را زهر
بده تا ترا به یزید دهم زهر فرستاد و صد هزار درهم تا ویرا زهر داد
فصل سیوم در وفات انحضرت وفاتش در بیست و هشتم صفر بود
سنه خمسین من الهجره که از دار فنا بدار بقا رحلت کرد صلوات الله
فصل چهارم در موضع قبر او قبر انحضرت در بقیع است در مدینه حضرت
رسالت پناه صلوات الله علیه **فصل پنجم** در فضل زیارت او علیه السلام

امام حسین صلواة الله علیه سید از حضرت رسالت صلواة الله علیه وآله
که چه اجر باشد کسی را که ترا زیارت کند بعد از موت گفت ای فرزند من
هر که زیارت کند مرا بعد از موت من واجب شود او را بهشت و هر که
زیارت کند پدر ترا بعد از موت او واجب شود او را بهشت و هر که زیارت
کند برادر ترا بعد از موت وی واجب شود او را بهشت **فصل ششم**
در کیفیت زیارت امام حسن علیه السلام چون به نیت زیارت از خانه بیرون رود
غسل کند اغتسل غسل السعی الی زیارة الامام الحسن بن علی علیه السلام
لندبه قربة الی الله و بعد از غسل نیت زیارت کند اسعی الی زیارة حسن بن
علی لندبه قربة الی الله و چون بدان روضه رسد نیت کند که زیارت میکنم
این امام را سنت تو بجدا السَّلامُ عَلیٰ قُوَّةِ عَرْشِ اللّٰهِ السَّلامُ
عَلیٰ قُوَّةِ وَلِیِّ اللّٰهِ السَّلامُ عَلیٰ رَیْحانِ رَسُولِ اللّٰهِ السَّلامُ
عَلَی الْاِمامِ الْهُمامِ السَّلامُ عَلَی الْمَظْلُومِ الْمَقْتُولِ السَّلامُ
عَلَی الْمَعْصُومِ الْمَنْصُوصِ السَّلامُ عَلَی النُّورِ النَّیِّرِ السَّلامُ
عَلیٰ اَبِی مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْمَسْمُومِ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکاتُهُ
باب پنجم در احوال امام حسین علیه السلام **فصل اول** در ذکر ولادت

امام سیم و سبط دویم امام شهید ابو عبد الله الحسین صلوات الله علیه
ولادتش بمدینه بود سیوم شعبان سنه اربع من الهجرة از ولادة حسن تا
ولادة امام حسین مدة حمل بیش در میان نبود از اسما بنت عمیس روایت
که چون حسین علیه السلام در وجود آمد او را پیش حضرت رسالت بردم
رسول صلی الله علیه وآله او را در کنار نهاد و بانگ نماز در گوش راست
گفت و قامت در گوش چپ و از آب دهن خود قطره در دهن وی کرد
امیر المومنین را گفت او را چه نام کرده گفت من سبقت نکردم او را نام
کردن بر رسول خدای رسول صلی الله علیه وآله گفت من نیز سبقت نکنم
بر خدای جبرئیل آمد و گفت حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که
او را بنام پسر هارون کن گفت پسر هارون را چه نام بود گفت شبیر
گفت زبان من عربی است گفت حسین نام کن روایت است از ابن عباس
که چون حسین را ولادة خواست حق تعالی رضوان را که خازن بهشت است
فرمود که بهشت را بیارای کرامت فرزندی را که محمد را در وجود خواهد
و مالک را فرمود که آتش را فرونشان و در بهشت حوری هست از جمله
حوران بهشت نیکوتر و او را هفتاد هزار کنیزک است گفت پیش فاطمه

واینس وی باش و تولای کار وی بکن و جبرئیل را گفت با هزار جوق
فرشته نزدیک محمد شو و تهنیتش گوی جبرئیل روی بحضرت رسالت آورد
در وقت فرود آمدن بفرشته رسید نام وی صلصائیل و در روایت
دیگر دردائیل که حق تعالی بروی خشم گرفته بود و ویرا از صف ملایکه
رانده بسبب اندیشه که بخاطرش در آمده بود آن فرشته چون جبرئیل
را بدید چندان ملایکه آواز تسبیح و تهلیل بر داشته گفت ای جبرئیل
چه حادثه شده است مگر قیامت برخاسته است گفت نه محمد را فرزندی
در وجود آمده حق تعالی ما را فرمود که برویم و ویرا تهنیت گوییم از برای
کرامتش گفت ای جبرئیل محمد را از من سلام برسان و از وی درخواه
که از برای من شفاعت کند تا حق تعالی از من خشنود شود گفت درخواهم
و از وی درگذشت بجزیره رسید دران جزیره فرشته را دید نام او فطرس
بر و بالش سوخته که پادشاه عالم ویرا کاری فرموده بود و پر و بالش
سوخته هفتصد سال دران جزیره افتاده و خدایرا عبادت میکرد جبرئیل
را گفت کجا خواهی رفت ویرا خبر داد و گفت توانی که مرا با خود ببری
باشد که محمد مرا شفاعت کند جبرئیل ویرا با خود برد و بحضرت رسالت

آورد

آورد دلعبا نیز با کنیزکان پیش فاطمه شد و بروی سلام کرد و ویرا انس میداد
تا چون وقت سحر رسید حسین علیه السلام بزمین آمد دلعبا ویرا در حریری
پیچید که از بهشت آورده بود پیش رسول فرستاد رسول صلی الله علیه و آله
ویرا بوسه داد و از آب دهن خود در دهانش کرد پس جبرئیل سلام حق
برسانید و تهنیتش گفت و تعزیتش نیز گفت رسول صلی الله علیه و آله
آب در چشم بگردانید و گفت یعنی از امت من کسی ویرا بکشد گفت آری
جماعت بدبختان گفت من از ایشان بیزارم جبرئیل گفت یا رسول الله من نیز
از ایشان بیزارم و خدای از ایشان بیزار است جبرئیل گفت یا رسول الله
پیش فاطمه شو و سلام حق تعالی و سلام من برسان و تهنیتش گوی و تعزیتش
نیز بده رسول علیه السلام نزدیک فاطمه شد و سلام حق تعالی رسانید
و سلام جبرئیل و تهنیتش گفت و چون تعزیت داد دلعبا و آن کنیزکان بگریستند
فاطمه گفت ای پدر از جبرئیل بپرس که ویرا در کودکی شهید کنند یا در وقتی
که بزرگ شود گفت ویرا شهید کنند تا وقتی که از صلب وی امامی در وجود
آید که پدر امامان و معصومان باشد و حجتان خدای در زمینش پس جبرئیل
حال و قصه فطرس عرضه داشت رسول صلی الله علیه و آله گفت ای فطرس

خود را در حسین مال خود را در حسین مالید حق تعالی بالهاشتن بوی باز داد
به پرید و بر آسمان شد جبرئیل پیغام دردائیل رسانید رسول صلی الله علیه و آله
هر دو دست حسین علیه السلام برداشت و گفت خداوندا اگر این مولود
را نزدیک تو قدری و منزلتی هست از دردائیل خشنود شوی حق تعالی
دعای وی اجابت کرد و مقام وی از صف فرشتگان باوی داد جبرئیل گفت
یا رسول الله چون حسین را شهید کنند این فرشته فرود آید و خود را در خون
حسین مالد و بر سر خاک او بایستد و میگرید تا قیامت **فصل دویم**
عمر وی عمر امام حسین صلوات الله علیه پنجاه و هشت سال بود چون رسول
وفات کرد او هفت ساله بود و چون امیر المومنین را شهید کردند او سی و هفت ساله
بود **فصل سیوم** در وفات آنحضرت روز شنبه و بقول جمعه دهم ماه محرم سنه
احدی و ستین من الهجره وی را شهید کردند از امام محمد باقر علیه السلام
روایتست که حسین را علیه السلام صد و بیست و اند جراحت رسیده بود
بنیزه و تیر و شمشیر و حمله در پیش روی بود که پشت بر ایشان نگردانید و آن روز
که وی را شهید کردند شمر ذی الجوشن علیه اللعنه در شبانگاه آن روز سرخی در
آسمان پیدا شد و تا قیامت خواهد بود و در بیت المقدس هر سنگی که برداشتند

در زیر آن خون تازه دیدند و چون حسین علیه السلام و اصحابش را شهید
کردند و آن ملعونان برفتند قومی از بنی اسد از غاضریه بیامدند و بر ایشان
نماز کردند و ایشان را دفن کردند صادق علیه السلام گفت هر که زیارت قبر
حسین کند علیه السلام و عارف بود بحق وی حق تعالی وی را در علیین بنویسد
و گفت گرد بر گرد حسین هفتاد هزار فرشته باشند کالیده موی میگریند تا قیامت
فصل چهارم در موضع قبر او علیه السلام بطف کربلا به نینوی و غاضریه
از دیههای نهروان **فصل پنجم** در فضل زیارت وی علیه السلام در زیارت
وی فضل بسیارست روایت کرد محمد بن مسلم از باقر علیه السلام که گفت
امر کنید شیعه ما را بزیارت قبر حسین علیه السلام بدرستی که زیارت او رزق
زیاده میکند و عمر را دراز میگرداند و بدی را از یکس دور میکند و آمدن بزیارت
او فرض است بر هر مومن که مقر باشد بامامت او از خدای و روایتست از
ابی الحسن علیه السلام که گفت هر که زیارت قبر حسین را در هر سال سه بار کند
ایمن شود از درویشی و سنت است زیارت او در روز عرفه و در روز عیدین
و اول رجب و پانزدهم رجب و پانزدهم شعبان و شب قدر و روز عاشورا
و روز بیستم صفر و در هر ماهی و سنت است زیارت شهیدان که نزدیک اویند

وزیارة فرزند او علی که با او مقتول شد وزیارة عباس **فصل ششم**
در کیفیت زیارة امام حسین علیه السلام چون قاصد رفتن بجای اورد
و نزدیک رسد باید که غسل زیارة کند وچون بدر روضه رسد بایستد و نیت
کند که زیاره میکنم امام حسین بن علی را سنت تقرب بخدا السلام
علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا ابن رسول الله
السلام علیک یا حسین ابن علی السلام علیک یا ابن
فاطمة الزهراء سیدة نساء العالمین السلام علیک
یا ثار الله وابن ثاره والوتر الموتور السلام علیک وعلی
الارواح التی حلت بفنائک السلام علیکم منی جمیعا
سلام الله ابدا ما بقیت وبقی اللیل والنهار یا ابا عبد الله
لقد عظمت المصیبة بک علینا وعلی جمیع اهل الاسلام
وجلت وعظمت مصیبتک فی السموات علی جمیع اهل
السموات فلعن الله امة اسست اساس الظلم والجور
علیکم اهل البیت ولعن الله امة دفعتکم عن مقامکم
وازالتکم عن مراتبکم التی رتبکم الله فیها ولعن الله امة

قتلتکم ولعن الله الممهدین لهم بالتمکین من قتالکم
برئت الی الله والیکم منهم ومن اشیاعهم واتباعهم
واولیائهم یا ابا عبد الله انی سلم لمن سالمکم وحرب
لمن حاربکم الی یوم القیامة وبعد از ان اجازت طلبد وبروضه
در آید وطواف کند ودو رکعت نماز کند وهر حاجتی که دارد بخواهد و نیت
با روضه بکند وبیرون اید واستانه را بوسد **باب ششم در احوال**
امام چهارم زین العابدین بن امام حسین علیه السلام **فصل اول در ولادت**
انحضرة ابو محمد زین العابدین بن علی بن الحسین ولادتش بمدینه بود
در سنه ثمان وثلثین من الهجرة ومادر او شاه زنان بنت شیرویه بن پرویز
بن کسری وگویند نام او شهربانو بود وامیر المومنین حریث بن جابر الجعفی
را بطرف از مشرق فرستاده بود واو دو دختر یزدجرد شهریار را آورده بود
پیش امیر المومنین وی یکی را بحسین علیه السلام بخشید از وزین العابدین
در وجود آمد ودیگر را بمحمد ابی بکر بخشید از و قاسم در وجود آمد وبعضی
آورده است که شهربانو دختر یزدجرد شهریار بن نوشیروان بن کسری بود
نام او بانو بود وآن تبارزی سیدة الدنیا باشد امیر المومنین ویرا کفت

سیدة الدنیا فاطمه است تو شهربانویه یعنی سیدة شهر خود **فصل دوم**
در عمر وی علیه السلام عمر وی پنجاه و هفت سال بود چون امیر المومنین را
شهید کردند وی دو ساله بود و چون پدرش را شهید کردند وی سی و سه ساله
بود بعد از پدر سی و چهار سال زیست در ایام امامت او بود بقیه ملک یزید
و ملک معاویه بن یزید و مروان بن الحکم و عبد الله بن مروان **فصل**
سیوم در وفات آنحضرت در ایام ولید بن عبد الملک مروان آن امام
معصوم شهید شد صلوات الله علیه **فصل چهارم** در موضع قبر او قبر او در
بقیع است با عم او امام حسن بن علی **فصل پنجم** در فضل زیارة او علیه السلام
ثواب زیارة او مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **فصل ششم** در کیفیت
زیارة وی علیه السلام بعد از غسل زیارة و دخول روضه و نیت زیارة
بگوید السَّلَامُ عَلَی مَاخُوذِ قَیْدِ الظَّالِمِیْنَ السَّلَامُ عَلَی قِبْلَةِ
الْاِیْمَانِ وَالْیَقِیْنِ السَّلَامُ عَلَی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ زَیْنِ الْعَابِدِیْنَ
وَسَیِّدِ السَّاجِدِیْنَ وَآدَمِ الْعَلَوِیِّیْنَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ
باب هفتم در احوال امام طاهر امام ابی محمد بن علی الباقر **فصل اول**
در ولادت او ولادتش در مدینه بود سنه سبع و خمسین من الهجرة

فصل دوم در عمر وی علیه السلام عمر او پنجاه و هفت سال بود **فصل**
سیوم در وفات او وفات او در مدینه بود در سنه اربع عشر و مایه و گفته اند
که در سنه ست عشر و مایه بدست ولید بن عبد الملک علیه اللعنة شهید شد
و مادر او ام عبد الله بنت الحسین بن علی بن ابی طالب و او هاشمی است
میان دو هاشمی و علوی است میان دو علوی **فصل چهارم** در موضع
قبر او علیه السلام قبر او در بقیع است با پدر او و عم او **فصل پنجم** در فضل
زیارة او فضل زیارة او مذکور خواهد شد **فصل ششم** در کیفیت
زیارة او علیه السلام بعد از آنکه بدر روضه رسد نیت زیارة کند و بگوید
السَّلَامُ عَلَی الطَّاهِرِ الْبَاهِرِ السَّلَامُ عَلَی الذَّابِّ عَنِ اللهِ
بِبَیِّنَاتِهِ الْقَاطِعِ الْبَاتِرِ السَّلَامُ عَلَی وَلِیِّ اللهِ الْقَاهِرِ السَّلَامُ
عَلَی بَحْرِ الْمَوَّاجِ الزَّاخِرِ السَّلَامُ عَلَی الْعَالِمِ الرَّاسِخِ الْمَاهِرِ
السَّلَامُ عَلَی اَبِی الطَّهَرَةِ الْبَاهِرِ السَّلَامُ عَلَی اَبِیْ جَعْفَرِ
مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ الْبَاقِرِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ **باب هشتم**
در احوال امام ناطق امام جعفر بن محمد الصادق **فصل اول** در ولادت
او علیه السلام ولادتش در مدینه بود هفدهم ربیع الاول سنه ثلاث

وثمانین من الهجرة مادرش ام فروه بود بنت قاسم بن محمد ابی بکر کنیتش
ابی عبد الله است وصادق وفاضل از نامهای خاص او فصل دوم
در عمر او علیه السلام عمرش شصت و پنج سال بود با جد و پدر بود و بعد از
جد با پدر بود نوزده سال و بعد از پدر مدة امامتش سی و چهار سال
بود در ایام امامتش تقیه ملک هشام بن عبد الملک و ملک یزید بن
عبد الملک که لقبش ناقص بود و ملک ابراهیم بن ولید و ملک مروان
الحمار انکه ابو مسلم ظاهر باهل خراسان سنة اثنین وثلاثین ومایه پس
ابو العباس عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس که لقبش
سفاح بود پادشاه شد چهار سال و هشت ماه انکه برادر او ابو جعفر پادشاه
شد بیست و یک سال و یازده ماه فصل سیوم در وفات او علیه السلام
در زمان ابو جعفر منصور صادق علیه السلام شهید شد و با رضوان و جوار
حق پیوست فصل چهارم در موضع قبر او علیه السلام قبرش بمدینه
است در بقیع با پدر و جدش علی بن الحسین و عم ابیه الحسن بن علی
علیه السلام بالبقیع فی مکان واحد و در بعض روایات فاطمه بنت اسد جده
ایشان با ایشان است در تربت ایشان فصل پنجم در فضل زیارة

او علیه السلام روایاتی که وارد است در فضل زیارت امام حسین علیه السلام
دلالت میکند فضیلت زیارة ایشان روایت است از ابی محمد حسن بن علی العسکری
علیه السلام که هر که زیارت کند جعفر را علیه السلام و پدر او را درد چشم
نه بیند و بیماری نه بیند و با تبلا نمیرد و از صادق علیه السلام روایت است
که هر که زیارة کند مرا غفرت له ذنوبه ولم یمت فقیرا فصل ششم در کیفیة
زیارة او علیه السلام چون نیت زیارة وی کند بعد از ادابی که مذکور شد
بگوید السَّلَامُ عَلَی السَّیِّدِ السَّنَدِ الْبَحْرِ الْفَائِقِ السَّلَامُ عَلَی ذِرْوَةِ
الطَّوْدِ الشَّاهِقِ السَّلَامُ عَلَی الْحَبْلِ الْمَتِیْنِ الْوَثِیْقِ الْوَاثِقِ
السَّلَامُ عَلَی الْقَرِیْبِ الْمُقَرَّبِ السَّابِقِ السَّلَامُ عَلَی النَّجَاةِ
التَّابِعِ وَاللَّاحِقِ السَّلَامُ عَلَی مَنْ عَمَلُهُ لِقَوْلِهِ مُطَابِقٌ السَّلَامُ
عَلَی قَامِعِ کُلِّ نَاکِثٍ وَقَاسِطٍ وَمَارِقٍ بِنُطْقِهِ النَّاطِقِ السَّلَامُ
عَلَی اَبِیْ عَبْدِ اللهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ
باب نهم در احوال امام هفتم کنیت ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو علی و ابو
محمد موسی بن جعفر الصادق و مادر او حمیدة البربریة فصل اول
در ولادة او علیه السلام ولادتش در ابوا بود و ان منزلی است میان

مکه و مدینه روز یکشنبه هفت روز گذشته بود از صفر سنه ثمان و عشرین ومایه
او را ابو الحسن الاول گویند و لقب او العبد الصالح بود و کاظم نیز گویند
صلوات الله علیه **فصل دوم** در عمر او علیه السلام عمرش پنجاه و پنج سال بود
مادر او ام ولد بود نام او حمیده **فصل سیم** در وفات او علیه السلام وفاتش
در بغداد بود در حبس سندی بن شاهک یعنی هارون رشید علیه اللعنه
شش روز مانده از رجب در سنه ثلاث وسبعین ومایه **فصل چهارم** در موضع
قبر او علیه السلام قبرش در بغداد است در مدینه مقبره که معروفست بمقابر
قریش حالا مشهور است با امام موسی کاظم **فصل پنجم** در فضل زیارت او علیه السلام
امام رضا علیه السلام گفت هر که زیارت کند قبر پدرم را در بغداد همچنانست
که زیارت کرده باشد قبر رسول خدا را صلی الله علیه و آله و قبر امیر المومنین را
الا آنست که مر رسول خدا را و امیر المومنین فضل ایشان ثابت است مر ایشان را
فصل ششم در کیفیت زیارت او علیه السلام بعد از غسل زیارت آستان را ببوسد
و در آید و بایستد و بعد از نیت بگوید السَّلَامُ عَلَی الْمَعْصُومِ الْمَنْصُوصِ
الْعَالِمِ السَّلَامُ عَلَی سَیْفِ اللهِ الْحُسَامِ الصَّارِمِ السَّلَامُ
عَلَی نُورِ اللهِ فِی الْعَوَالِمِ السَّلَامُ عَلَی مَحْضِ الْمَحَاسِنِ وَالْمَکَارِمِ

السلام علی

السَّلَامُ عَلَی قَتِیلِ الرَّشِیدِ الْعَنِیدِ الظَّالِمِ السَّلَامُ عَلَی اَبِی
اِبْرَاهِیمَ اَبِی الْحَسَنِ الْاَوَّلِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ الْکَاظِمِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ
باب دهم در احوال امام هشتم علی بن موسی بن جعفر الرضا علیه السلام
ولی المومنین کنیت او ابو القاسم است و ابو الحسن نیز میگویند و مادر او
ام البنین میگفتند ام ولد است **فصل اول** در ولادت او ولادتش در
مدینه بود سنه ثمان و اربعین و مایه و مادرش را نام نجمه بود و سکن نیز
گفتندی روایتست از علی بن میثم از پدرش که گفت مادر رضا علیه السلام
گفت چون حامله شدم به پسرم رضا ثقل حمل نیافتم و از شکم خود تسبیح
و تهلیل و تحمید می شنیدم و مرا از آن هول و ترس می آمد و چون وضع
حمل بود وی بر زمین آمد دست بر زمین نهاده سر بآسمان برداشته
لبها می جنبانید چنانکه گویی سخن میگفت پس پدرش موسی بن جعفر علیه السلام
نزدیک من آمد گفت گوارنده باد ترا یا نجمه کرامت پروردگار تو پس
پسر را فرا وی دادم در خرقه سفید پیچیده وی بانگ نماز در گوش راستش
گفت و قامت در گوش چپ و آب فرات خواست و بکامش باز آورد
انگه فرا من داد و گفت فرا گیر وی را که حجت خداست در زمین او وصی بعد

چنین آورده است که او را بجز ابو جعفر محمد تقی هیچ فرزند دیگر نمی
دانیم و مولانا حسین واعظ در روضة الشهدا آورده که امام علی بن موسی
الرضا را پنج پسر بود محمد و حسن و جعفر و ابراهیم و حسین **فصل دوم** در مدت
عمر وی علیه السلام او را پنجاه و پنج سال بود مادر او ام ولد بود نام او
ام البنین در ایام عمرش بود بقیه ملک رشید پس از رشید محمد زبیده معروف
بامین سه سال و بیست و پنج روز پادشاه شد انگاه امین را معزول کردند
و عمش ابراهیم را بنشاندند چهارده روز انگه زبیده را از حبس برون
کردند و دو هم بار وی را بیعت کردند بنشست یکسال و شش ماه و بیست و سه
روز انگه مامون شد بیست سال و در ایام ملک او رضا علیه السلام
شهید شد **فصل سیوم** در وفات وی علیه السلام در زهر دادن او دو نوع
روایت است روایه محمد بن علی حمزه آنست که عبد الله بشیر گفت مرا مامون
فرمود که ناخن نه چینم و گفت تا هیچکس مگوی پس روزی چیزی بیاوردند
مانند خرما های هندی مرا فرمود تا انرا بهر دو دست خویش بسرشتم
پس وی پیش رضا شد و رضا را اندک بیماری بود او را پرسش کرد و گفت
چونی گفت امید دارم که بهتر شوم گفت هیچکس از اطبا امروز پیش تو آمد

کفت

گفت نه مامون خشم گرفت و بانگ کرد بر غلامان و گفت آب انار بیاید
گرفت و مرا بخواند و بفرمود تا انار بیاوردم و دانه بیرون کردم و بفرمود
تا بهر دو دست خود بیفشردم و مامون بدست خود بوی داد تا بخورد و آن
سبب وفات وی بود و روایت دیگر در زهر دادن او مشهور است دیگران رفت
فصل چهارم در موضع قبر وی علیه السلام قبرش در طوس است بموضع
سناباد از زمین خراسان سنه ثلث و مائتین **فصل پنجم** در فضائل
زیارة او علیه السلام روایة کرده اند از کاظم علیه السلام که هر که زیارة کند
قبر ولدم علی را همچنان باشد پیش خدای که هفتاد حج مقبوله کرده باشد
یحیی مازنی گفت من گفتم هفتاد حج امام گفت بلی و هفتاد هزار حج ای
جعفر محمد بن علی الجواد علیه السلام را گفتند که زیارة رضا علیه السلام
فاضلتر است یا زیارة حسین گفت زیارة پدر من فاضلتر است از برای
انکه او را زیارت نمیکنند الا خواص شیعه و هم از وی علیه السلام روایت
که زیارة فرزند من علی افضل است از حج و افضل زیارة رجب است بزنطی
گفت کتاب ابی الحسن رضا را من خواندم که بخط خود نوشته که برسانید
بشیعه من که درستی که زیارة من مساویست پیش خدا بهزار حج و هزار عمره

متقبله جمیع انهار اوی گوید گفتم با بی جعفر علیه السلام که بهزار حج گفت
ای والله وهزار هزار حج کسی را که عارف باشد بحق او ورضا علیه السلام
گفت هرکه زیارة کند مرا از بعد دار من ومزار من من بیش وی آیم
در قیامت در سه موضع تا آنکه خلاص دهم او را از هول آن مواضع در
موضعی که نامها بران شود از دست راست واز دست چپ ودر نزدیک
صراط ودر نزدیک میزان **فصل ششم** در کیفیة زیارة امام معصوم وگنج
علوم علی بن موسی الرضا علیه السلام سنت است که چون قصد زیارة
از خانه براید غسل کند که اغتسل غسل السعی الی زیارة الرضا لندبه قربة
الی الله وچون چشمش بر قبه افتد گوید السلام علیک یا امام الثقلین
السلام علیک یا اهل بیت النبوة ومعدن الرسالة
وخزان العلم ومنتهی الحلم واصول الکرم وقادة الامم
وسلطان العباد ودعائم الاخیار وعناصر الابرار ومناصح
العباد وارکان البلاد وابواب الایمان وامناء الرحمان
وسلالة النبیین وصفوة المرسلین وعترة خیرة رسول
رب العالمین السلام علیک ورحمة الله وبرکاته انه حمید مجید

وچون خواهد که در روضه درآید غسل کند اغتسل غسل زیارة الرضا
لندبه قربة الی الله وچون بدر روضه رسد بایستد واجازه طلبد بنوع که گوید
یا مولای وابن مولای انا عبدک وابن عبدک الذلیل بین
یدیک المعترف بحقک جارک مستجیرا بذمتک قاصدا لحرمک
متوجها لمقامک متوسلا الی الله بک ءادخل یا حجة الله و
ادخل یا ولی الله وادخل ایتها الملئکة المقیمون المحدقون فی
هذا المشهد علیک سلام الله یا مولای وابن مولای ورحمة الله
وبرکاته آنگه درآید پس رود باهستگی وآرام بگوید زیارة میکنم این امام را
برای آنکه واجبست بمنت تقرب بخدا السلام علیک یا ولی الله السلام
علیک یا حجة الله السلام علیک یا نور الله فی ظلمات الارض
السلام علیک یا وارث آدم صفی الله السلام علیک یا وارث
ابراهیم خلیل الله السلام علیک یا وارث اسمعیل ذبیح الله
السلام علیک یا وارث نوح نبی الله السلام علیک یا وارث
موسی کلیم الله السلام علیک یا وارث عیسی روح الله
السلام علیک یا وارث محمد حبیب الله السلام علیک

يا وارث امير المؤمنين ولي الله السلام عليك يا وارث
الحسن والحسين السلام عليك يا وارث علي ابن الحسين
زين العابدين السلام عليك يا وارث محمد بن علي الباقر
باقر علم الاولين والآخرين السلام عليك يا وارث جعفر
بن محمد الصادق السلام عليك يا وارث موسى بن جعفر
الكاظم السلام عليك ايها الصديق الشهيد الغريب المسموم
المقتول اشهد بالله انك اقمت الصلوة وآتيت الزكوة و
امرت بالمعروف ونهيت عن المنكر وعبدت الله مخلصا
حتى اتاك اليقين قتل الله من قتلك ولعن الله من ظلمك
بالايدي والالسن عليك سلام الله يا مولاي وابن مولاي
ورحمة الله وبركاته اگر روي راست بر زمين نهد وبگويد اللهم
اليك صمدت من ارضي وقطعت البلاد رجاء رحمتك فلا
تخيبني بغير قضاء حوائجي وارحم تقلبي على قبر ابن اخي
رسولك صلواتك عليه وآله بابي انت وامي اتيتك زائرا
وافدا عائذا مما جنيت على نفسي واحتطبت على ظهري

فكن

فكن لي شافعا الى الله تعالى يوم فقري وفاقتي وحاجتي
فان لك عند الله مقاما محمودا وجاها وجيها في الدنيا
والآخرة وصلى الله على محمد وآله اجمعين اگر روي چپ بر زمين نهد
وبگويد اللهم اني اتقرب اليك بحبهم وولايتهم اتولى آخرهم
بما اتولى اولهم وابرا من كل وليجة دونهم اللهم العن
الذين بدلوا نعمتك واتهموا نبيك اللهم اني اتقرب اليك
باللعنة عليهم والبراءة منهم في الدنيا والآخرة بعد ازان
طواف كند وبايد تا نزديك سر مبارك امام عليه السلام دو ركعت نماز كند
ونيت چنين كند كه دو ركعت نماز ميكنم سنت تقرب بخدا ودر هر ركعتي
يكبار فاتحة الكتاب وانچه تواند سورهٔ اخلاص پنجاه كرت يا بيشتر يا كمتر
بخواند وچون سلام باز دهد تسبيح فاطمه زهرا عليها السلام بگويد واستغفار
كند براى خود وبراى پدر ومادر ودوستان پس سجدهٔ شكر كند
از براى توفيق دريافتن زيارت امام معصوم وحاجتى كه دارد بخواهد
وچون خواهد كه بيرون آيد پشت با قبر نكند وبگويد استودعك
الله واسترعيك واقرأ عليك السلام عليك وعلى ا

لائمة الطیبین الطاهرین اللهم لا تجعل آخر العهد منی
لزیارة قبره اللهم ارزقنا العود ثم العود برحمتک یا
ارحم الراحمین واگر اختصار خواهد بعد از نیت زیارة بگوید السلام
علیک یا ولی الله اشهد انک قد نصحت لله وادیت ما
اوجب الله علیک فجزاک الله خیر الجزاء لعن الله الظالمین
لکم من الاولین والاخرین الخ دو رکعت نماز کند و در وداع مختصر
چنین گوید السلام علیک یا مولای ورحمة الله وبرکاته استودعک
الله واقرأ علیک السلام واگر خواهند برای جمیع دوستان
و مومنان یک زیارة بکند بگوید السلام علیک یا ولی الله من
ابی وامی وزوجتی وولدی وحامتی وجمیع اخوانی
من المومنین والمومنات وعن جمیع من اوصانی بالسلام
علیک ولم یوص فاشفع لهم عند ربک واجرنی علی ذلک
و بعد از آن دو رکعت نماز کند برای جمیع مومنین و مومنات چون چنین
کند هر کرا گوید که برای تو امام را زیارت کردم و دو رکعت نماز گزاردم
راست گفته باشد واگر هر یک را خواهند که زیارة کنند چنین گویند

السلام علیک یا ولی الله من فلان بن فلان اتیتک زائرا
عنه فاشفع له عند ربک واجرنی علی ذلک و بعد از آن دو رکعت
نماز زیاره کند و برای او دعا کند **باب یازدهم** در احوال امام نهم
ابو جعفر محمد بن علی بن موسی بن جعفر الجواد علیه السلام **فصل
اول** در ولادة او علیه السلام ولادتش در مدینه بود در رمضان سنه
خمس وتسعین ومایه هفده شب گذشته بود از ماه و گفته اند نیمه ماه در
روایت ابن عیاش دو شب گذشته از رجب لقبش تقی بود و منتجب و
جواد و کنیتش ابو جعفر نام مادرش سکینه و صفیه و ذره رضا علیه السلام
او خیزران نام نهاده بود ام ولد بود و از اهل بیت ماریة قبطیة
فصل دویم در عمر او علیه السلام عمرش بیست و پنج سال بود **فصل
سیوم** در وفاة او علیه السلام وفاتش ببغداد بود در آخر ذی القعده
و گفته اند روز سه شنبه یازدهم ذی القعده سنه عشرین ومایتین و قاتل او
معتصم بن مامون علیه اللعنه **فصل چهارم** در موضع قبر او در بغداد
در پس پشت جد او امام موسی کاظم علیه السلام مقابر قریش **فصل پنجم**
در فضل زیارة او علیه السلام روایه کرده اند از ابراهیم بن عقبه که گفت

نوشتم بابی الحسن علیه السلام وسوال کردم از زیارت ابی عبد الله
وزیارة ابی الحسن وزیارة ابی جعفر جواب نوشت بمن ابو عبد الله المقدم
وهذا اجمع واعظم اجرا **فصل ششم** در کیفیت زیارة وی علیه السلام
بعد از غسل زیارة ودخول روضه ونیت زیارة بگوید السَّلَامُ عَلَى
مَوْلَايَ تُقَاةِ الْعِبَادِ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْأَمْجَادِ السَّلَامُ عَلَى
الْأَوْصِيَاءِ السَّلَامُ عَلَى سِيمَاءِ عَيْنِ الْعِبَادِ السَّلَامُ عَلَى نُورِ
الْأَجْبُلِ وَالْوِهَادِ السَّلَامُ عَلَى عَلَمِ اللَّهِ عَلَى الْأَمْصَارِ وَالْبِلَادِ
السَّلَامُ عَلَى الْمُتَهَجِّدِ الْأَبَاحِقِ الرُّقَادِ السَّلَامُ عَلَى مَوْلَانَا
أَبِي جَعْفَرٍ الْهَادِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ التَّقِيِّ الْجَوَادِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

باب دوازدهم در احوال امام دهم ابو الحسن علی بن محمد النقی ع

فصل اول در ولادة او علیه السلام ولادتش در مدینه بود نیمه ذی الحجه
سنه اثنی عشر ومائتین بروایه ابن عیاش نجم رجب بود لقبش نقی وعالم وفقیه
وامین وطیب مادرش را سمانه نام بود جعفر کذاب ولد او بود **فصل دوم**
در عمر او علیه السلام عمرش چهل ویکسال بود ودر ایام امامتش بود بقیه ملک
واثق انکه جعفر متوکل پادشاه شد **فصل سیوم** در وفات او علیه السلام

والامجاد

ولی خدای ابی الحسن علی بن محمد النقی علیه السلام شهید شد بر دست وی
در رجب سنه اربع وخمسین ومائتین صلوات الله **فصل چهارم** در
موضع قبر او علیه السلام قبر او در سرای اوست در سر من رآ **فصل پنجم**
در فضل زیارة او علیه السلام زید شحام گفت ابی عبد الله علیه السلام
راگفتم ثواب انکس که زیارة او علیه السلام کند یکی از شما را چه باشد که
زیارة کرده باشد رسول را علیه الصلوة والتحیه **فصل ششم** در کیفیت زیارة
وی علیه السلام بعد از غسل ودخول روضه ونیت زیارة بگوید السَّلَامُ
عَلَى نَقِيِّ النَّاقِدِ النَّقُودِ السَّلَامُ عَلَى مَعْدِنِ الْعِلْمِ وَالْجُودِ
السَّلَامُ عَلَى دَامِعِ هَامَاتِ الْجُحُودِ السَّلَامُ عَلَى الْخُشَّعِ الْخُضَّعِ
لِلسُّجُودِ السَّلَامُ عَلَى مَنْ تَذَلَّلَتْ لَهُ الْأَسَادُ وَالْفُهُودُ السَّلَامُ
عَلَى وَلِيِّ اللَّهِ الْوَدُودِ السَّلَامُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الْعَبُودِ مَوْلَانَا
عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَادِي الزَّكِيِّ الشَّاهِدِ الْمَشْهُودِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَ
بَرَكَاتُهُ **باب سیزدهم** در احوال امام یازدهم ابو محمد الحسن بن
علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر الامام العسکری صلوات الله علیه

فصل اول در ولادة او علیه السلام ولادتش روز آدینه بود هشت

شب گذشته از ربیع الآخر سنه اثنین وثلثین ومائتین لقبش هادی
وزکی وسراج وعسکری مادرش را نام حدیث بود وغزال وسوسن
فصل دویم در عمر او علیه السلام او را بیست وهشت سال عمر بود
ایام امامت او در ملک معتز بود بعد از آن مالک شد واثق که معروف
بود بمهتدی بعد ازو معتمد بن جعفر المتوکل پادشاه شد بیست سال و یازده
ماه چون از پادشاهی وی پنج سال برآمد اظهار معاندی کرد با امام
علیه السلام فصل سیوم در وفات او علیه السلام وفاتش روز
آدینه بود هشت شب گذشته از ماه ربیع الاول سنه ستین ومائتین
بر دست معتمد علیه اللعنه شهید شد فصل چهارم در موضع قبر او
علیه السلام در جنب قبر پدر او در سرای پدر او علیهم السلام در سر من
رای است فصل پنجم در فضل زیارت او خود علیه السلام فرمود
که قبر من در سر من رای امانست اهل جانبین را مفید علیه الرحمه گفت
وقتی که اراده کنی زیارة امامین که در سر من رای هستند بر پشت پنجره
بایستی شیخ طوسی علیه الرحمه گفت این منع اگر از داخل شدن برای
بودی بهتر بودی واگر داخل شود آثم وگناهکار نیست فصل ششم
در کیفیت زیارة وی علیه السلام بعد از غسل زیارة ونیت زیارة بگوید
السَّلامُ عَلی وَلَدِ سَیِّدِ الأَنامِ السَّلامُ عَلی حُسامِ الکَلامِ السَّلامُ
عَلی سَیِّدِ الهِزَبْرِ الضِّرْغامِ السَّلامُ عَلی عَلَمِ اللهِ عَلی الخاصِّ وَالعامِّ
السَّلامُ عَلی سَیِّدِ السَّنَدِ الهُمامِ السَّلامُ عَلی مَنْ مَقامُهُ فِی العُلَی
عَلی أَعْلَی السَّنامِ السَّلامُ عَلی المَوْلی أَبی مُحَمَّدٍ العَسْکَرِیِّ الحَسَنِ بْنِ
البَدْرِ الهُمامِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ باب چهاردهم در احوال
امام دوازدهم حجة خدای بر خلق او وکلمه باقیه مر دین او را در قایم
بعدل وخلف صالح صاحب الزمان صلوات الله علیه فصل اول در
ولادة او روایتست از حکیمه بنت محمد بن علی رضا علیه السلام که گفت
ابومحمد بمن کس فرستاد در سنه خمس وخمسین ومائتین در نیمه شعبان که گفت
ای عمه شب نزدیک من روزه گشای که زود بود که خدای تعالی مرا شاد
گرداند بولی خود وحجت خود بر خلقش وخلیفه من بعد از من حکیمه گفت
مرا از آن سخن شادی سخت عظیم پدید آمد جامهای خود برگرفتم وهم در ساعت
بیرون آمدم تا که پیش ابی محمد رسیدم واو علیه السلام در صحن سرایش
نشسته بود وکنیزکان گرد برگرد او گفتم فدای تو باد یا سیدی خلف از که

خواهد بود گفت از سوسن حکیمه گفت من دران کنیزکان نگریستم هیچ
کنیزک را ندیدم که بروی اثری بود جز سوسن را چون نماز شام و خفتن
بگذاردم خوان پیش من آوردند و من و سوسن روزه بگشادیم و شب
باوی در یکخانه بودیم پس اندکی فراخواب شدم چون بیدار گشتم دران
اندیشه بودم که امام علیه السلام مرا وعده داده بود از کار ولی خدای
پس برخاستم پیش ازان که هر شبی برخاستمی از برای نماز شب و نماز
بکردم و لیوتر رسیدم سوسن برجست ترسان و بیرون شد و وضوی نماز
کرد آنگه باز آمد و نماز شب بگذارد و بوتر رسید صبح نزدیک آمد برخاستم
و بنگرستم فجر اول بر آمده بود پس شک در دلم آمد از وعده ابو محمد علیه السلام
که مرا آواز داد که شک مکن که گویی این ساعت ساعت وی را دیده ان شاء الله
از حجره خود حکیمه گفت من شرم داشتم از امام علیه السلام پس بسوی حجره شدم
سوسن نماز ببرید و ترسان از خانه بیرون آمد بدر خانه و او وی رسیدم
گفتم پدر و مادرم فدای تو باد هیچ حسی می یابی گفت آری یا عمه بدرستی
که کار سخت می یابم گفتم بر تو خوفی نیست ان شاء الله پس بالش بر گرفتم
و در میان خانه بینداختم و وی را بر آنجا نشاندم و خود در پیش وی بنشستم

پس وی دست من فرا گرفت سخت آنگه بنالید و کلمه شهادة میگفت نگاه
کردم ولی خدای را دیدم مواضع سجود بر زمین نهاده پس من دست بکتفهای
وی بردم و بر کنار خودش نشاندم و وی پاکیزه بود و از وی فارغ شده
بودم ابو محمد علیه السلام مرا آواز داد که یا عمه پسر مرا نزدیک من آر
پیش وی بردم و بدو دادم وی زبان خود در دهان وی کرد و بر چشم وی دست بسود
چشم باز کرد و وی را تحنیک کرد آنگه در گوشهای وی کرد آنگه وی را بر دست
راست خود نشاند پس ولی خدای راست نشست آنگه وی را دست فرو داد
و گفت ای پسر سخن گوی بفرمان خدای تعالی گفت أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ
الرَّجِيمِ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ
اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي
الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا
يَحْذَرُونَ و صلوات گفت بر رسول خدا و امیر المومنین و امامان تا بپدرش
رسید آنگه ابو محمد علیه السلام وی را فرا من داد و گفت یا عمه وی را با مادرش
ده تا چشمش بدو روشن شود و اندوهگین نگردد و بداند که وعده خدای
حق است پس وی را با مادرش دادم فجر دوم بر آمده بود پس فریضه بگذاردم

وتعقیب گفتم تا که آفتاب برآمد آنکه ابو محمد را وداع کردم و با منزل خود شدم
بعد از سه شب مشتاق شدم ولی خدا را دیدم نزدیک ایشان شدم و ابتدا
بدان حجره کردم که سوسن در آنجا بود هیچ اثر ندیدم و هیچ آواز نشنیدم و
کراهت داشتم که بپرسم نزدیک محمد علیه السلام شدم و شرم داشتم که ابتدا
کنم بسوال از وی پس وی ابتدا کرد و گفت یا عمه او در کنف و حرز و ستر و غیب
خداست تا که خدای وی را دستوری دهد پس چون خدای شخص مرا غایب
گرداند و مرا وفات رسد تو شیعه مرا ببینی اختلاف کردن گیرند تو ثقات
و معتمدان را خبر ده از ایشان و باید که نزدیک تو و نزدیک ایشان نوشته
باشد که ولی خدای را خدای از خلق خود پوشیده کند و از بندگان خود پس
در حجاب دارد تا که جبرئیل از برای وی اسپش فراهش آورد تا که گذارد کرد
خدای کاری که کرده خواهد شد و در روایت است از محمد بن ابراهیم بن
اسحاق که گفت عتاب بن اسید گفت خلف مهدی را علیه السلام ولادة
بود در روز آدینه مادرش ریحانه بود و وی را نرجس گویند و سوسن گویند
و ثقیل گویند بسبب حمل وی و روایه کرد خواجه ابو جعفر قمی رحمه الله که محمد
بن عبد الله الطهری که گفت قصد کردم بسوی حکیمه بنت محمد علیه السلام

پس از آنکه ابو محمد علیه السلام درگذشت تا وی را از حجت بپرسم
و آنچه مردمان دران خلاف کردند از حیرتی که ایشان در آنند پس
وی مرا گفت که بنشین بنشستم گفت یا محمد بدرستی که خدای تعالی زمین را
از حجتی خالی نگذارد از حجتی ناطقه یا حجتی صامته و آنرا در دو برادر نهاد
پس از حسن و حسین علیهما السلام از برای تفضیل ایشان و منزه داشتن
ایشان از آنکه ایشان را عدیل و نظیری بود در زمین زیرا که خدای خاص
گردانید فرزندان حسین را چنانکه خاص گردانید فرزندان هارون را
بفرزندان موسی و اگرچه موسی حجت بود بر هارون پس فضل فرزندان
او راست تا روز قیامت و چاره نیست امت را از حیرتی که مبطلان
دران حیرت بشک افتند و محققان دران خالص شوند بدرستی که این حیرت
خواهد بود پس از گذشتن حسن علیه السلام یعنی حسن عسکری گفتم یا مولای
حسن را عقبی بود حکیمه بگریید آنکه گفت چون حسن را عقب نباشد
حجت پس از وی که باشد و من ترا خبر دادم که امامت نیست دو برادر را
پس از حسن و حسین من گفتم یا سیدتی مرا حدیث کن بولادة مولای من
و غیبتش گفت آری مرا کنیزکی بود وی را نرجس گفتندی پس برادرزاده من

بزیارة من آمد آن کنیزک حاضر بود در آن کنیزک نگریست من گفتم
یا سیّدی مگر ویرا دوست میداری ویرا نزدیک تو فرستم گفت نه
ای عمه ولیکن تعجب میکنم ازو گفتم چه چیز ترا در تعجب آورد گفت زود بود
که از وی فرزند در وجود آید که گرامی بود نزد خدای عز و جل و بدو زمین را
پر قسط و عدل کند چنانکه پر ظلم و جور کرده باشد من گفتم ویرا نزدیک تو
فرستم گفت در آن از پدرم دستوری خواه پس من لباس در پوشیدم
و بمنزل ابی الحسن آمدم و بنشستم پس ابتدا کرد و گفت یا حکیمه نرجس را نزدیک
پسرم بفرست من گفتم یا سیّدی من از برای این پیش آمدم تا از تو در آن
دستوری خواهم گفت ای مبارکه زن بدرستی که خدای تعالی دوست
داشت که ترا شریک کند در مزد و نصیبی کند در خیر حکیمه گفت پس من درنگ
نکردم تا بمنزل خود شدم و کنیزک را بیاراستم و بابی محمد بخشیدم و میان جمع
کردم پس ابو محمد روزی چند نزدیک من مقام کرد آنگه نزدیک پدر شد
و من کنیزک را بوی فرستادم و ابو الحسن علیه السلام وفات کرد و ابو محمد ع
بجای وی نشست و من بزیارة وی می شدم همچنانکه بزیارة پدرش
پس روزی نرجس بیامد تا موزه مرا بیرون کند گفت یا مولاتی موزه را فرا من

ده من گفتم بلکه تو سیّده و مولاتی منی بخدای که موزه فرا تو ندهم که بیرون
کنی و تو مرا خدمت کنی بلکه من ترا خدمت کنم بدیده خود ابو محمد علیه السلام
آن بشنید گفت خدا ترا جزای خیر دهاد یا عمه پس نزدیک ابو محمد ع
بودم تا وقت فرو شدن آفتاب آنگه کنیزک را گفتم جامه من بیار تا من بروم
ابو محمد علیه السلام گفت بروی یا عمه بلکه امشب نزدیک ما باش
که ولادة خواهد بود امشب مولودی را که گرامی است بر خدای عز و جل
و بواسطه وی زمین را زنده گرداند بعد از آنکه مرده شده باشد گفتم از که
باشد آن مولود گفت از نرجس گفتم بر نرجس هیچ نشان آبستنی نیست
گفت جز از نرجس نیست و نباشد پس من برجستم و حال نرجس بدانستم
و در وی تأمل کردم هیچ اثر آبستنی ندیدم من باز نزدیک ابو محمد علیه السلام
شدم و آن بگفتم بخندید و گفت چون وقت فجر بود آبستنی بر تو ظاهر
شود زیرا که مثل وی مثل مادر موسی است آبستنی بر وی ظاهر نشد و هیچ
کس آن ندانست تا که ولادتش بود زیرا که فرعون شکم زنان پاره میکرد
در طلب موسی و این نظیر موسی است پس من باز نزدیک نرجس شدم
و ویرا بهمان سخن خبر دادم و از حالش پرسیدم گفت یا مولاتی در خود هیچ

از من نمی‌پایم حکیمه گفت پس من همه شب وی را گوش داشتم و منتظر طلوع
بودم و نرجس پیش من خفته بود و بر نمیگردید تا وقت بر آمدن فجر بر جست
ترسان من وی را بسینهٔ خود باز نهادم و نام خدای میگفتم پس ابو محمد
آواز داد که انا انزلناه برخوان برو برخواندم و وی را از حال پرسیدم
گفت بر من ظاهر شد آنچه مولای من ترا بدان خبر داد من همچنان می‌خواندم
کودک در شکمش خواندن گرفت همچنانکه من میخواندم انگه بر من سلام کرد پس
من بترسیدم از آنچه شنیدم ابو محمد علیه السلام مرا آواز داد که تعجب مکن
از کار خدای تو که خدای ما را در حال خوردی بسخن آورد و در حال بزرگی ما را
حجتی گرداند در زمینش هنوز این سخن تمام نشده بود که نرجس را از من غایب
کردند و وی را نمی‌دیدم چنانکه گفتی میان من و میان وی حجابی پدید کردند
پس من نزدیک ابو محمد علیه السلام دویدم فریاد کنان مرا باز گردانید
که یا عمه تو نرجس را بر جایش خواهی یافت من باجای شدم و درنگ کردم
که آن حجاب زایل شد و وی را بدیدم نوری بروی ظاهر شد که نور او چشم
غالب میشد و کودک را دیدم بسجود شده زانوها بر زمین انگشت سبابه
سوی آسمان کرده میگفت اشهد ان لا اله الا الله و ان جدی رسول الله

و ان ابی امیر المؤمنین علیه السلام انگه یک یک امام را برشمرد تا بخود رسید انگه
گفت خدایا وعده که مرا دادهٔ روا کن و کار من تمام کن و قدم مرا ثابت
کن و زمین را بمن بر عدل و قسط گردان پس ابو محمد علیه السلام مرا ندا داد
که یا عمه وی را فرا گیر و پیش من آر من وی را پیش او بردم و بر دست گرفته
پیش وی بایستادم بر پدرش سلام کرد امام وی را از من فرا ستد و مرغان
بسر وی پرواز میکردند و پدرش زبان در دهان وی کرد و او از آن می‌مکید
انگه گفت وی را نزدیک مادرش بر من وی را نزدیک مادرش بردم و وی را
شیر داد و باز نزدیک ابو محمدش آوردم و مرغان همچنان پرواز میکردند
یک مرغ از آن مرغان آواز کرد ابو محمد علیه السلام گفت وی را بر دار
و نگاه میدار هر چهل روز وی را نزدیک ما آر پس آن مرغ وی را فرا گرفت
و بهوا برد و مرغان دیگر از پس وی میشدند و ابو محمد علیه السلام میگفت
بودیعه میدهم ترا چنانکه مادر موسی موسی را بودیعت فرا وی داده بود
پس نرجس بگریست امام وی را گفت ساکن باش که شیر خوردن بر وی حرامست
جز از پستان تو و زود بود که وی را نزدیک تو باز آید چنانکه موسی را با مادر
موسی رد کردند چنانکه حق تعالی فرمود فرددناه الی امه کی تقر عینها

حکیمه گفت گفتم این مرغ چیست گفت این روح القدس است که موکل دو
با ائمه علیه السلام ایشانرا توفیق و تسدید میکند و بر راستی ایشانرا استقامت
میکند و می دارد و بعلمشان تربیت میکند حکیمه گفت چون پس از چهل روز
بود آن غلام را باز آورد بدید برادرزاده من کس بمن فرستاد برفتم کودک
را دیدم در حرکت آمد پیش من میرفت گفتم سیدی این دو ساله هست
وی علیه السلام بکار رید آنکه گفت بدرستی که اولاد انبیا و اوصیا چون امامان
باشند بالند خلاف آنکه دیگران بالند و بدرستی که کودک ما چون یکماهه
شود همچو یکساله بود و کودک ما در شکم مادر سخن گوید و قران خواند و عبادت
کند خدایرا نزدیک شیر خوردن و فرشتگان ویرا طاعت دارند و بامداد و
شبانگاه بروی فرود می آیند حکیمه گفت پس دایم آن کودک را میدیدم در
هر چهل روز تا که ویرا دیدم مردی شده بود پیش از گذشتن ابو محمد علیه السلام
روزی چند اندک و ویرا نشناختم پس برادرزاده خود را گفتم این کیست که
مرا پیش وی می فرمایی بنشین گفت این پسر نرجس است و خلیفه من است
بعد از من پس بر نیاید که مرا گم یابید باید که ویرا سامع و مطیع باشید
حکیمه گفت ابو محمد علیه السلام اندک روزی چند بعد از آن وفات کرد و مردمان

متفرق شدند

متفرق شدند چنین که می بینی بخدای که بامداد و شبانگاه ویرا می بینم و او
مرا خبر دهد از آنچه از من پرسند و بخدایی که من خواهم تا ویرا از چیزی
بپرسم وی بدان چیز ابتدا کند و سوال و جواب هر دو را گوید و چون مرا
کاری پیش آید در ساعت جواب آن بمن آید از وی بی آنکه من از و
خواهم و بدرستی که دوش مرا خبر داد بچیزهایی که هیچ کس بران مطلع نباشد
جز خدای عز و جل پس بدانستم که آن عدل و صدق است از خدا و آنکه خدا
ایشانرا مطلع گردانیده است بر آنچه هیچ کس را از خلق خود بدان مطلع
نگردانیده است **روایتست** از ابی الادیان که گفت من ابو محمد را ع
خدمت میکردم و نامهای وی بشهرها می بردم پس نزدیک وی شدم
دران بیماری که وفاتش دران بود نامه نوشت و مرا گفت این را بمداین
بر و بدرستی که تو پانزده روز غایب باشی و روز پانزدهم در سر مرای
آیی و از سرای من فریاد شنوی و مرا بر تن شوی یابی ابو الادیان گفت
گفتم یا سیدی چون چنان بود مجاز ما با که باشد گفت آنکس که جواب
نامهای من از تو طلب کند او بود قایم مقام من گفتم زیاده کن مرا گفت
آنکه بر من نماز کند او بود قایم مقام من گفتم زیاده کن مرا گفت آنکه همیان

طلب کند او بود قایم مقام من بعد من انکه هیبت او مرا منع کرد از انکه
دیگر بپرسیم از انچه در همیان بود و نامها بمداین بردم و جوابهای آن باز
آوردم با سر من رای و او را دیدم بر مغتسل و برادر او جعفر بن علی بر در سرای
وی و شیعه گرد بر گرد وی تعزیت و تهنیت میگفتند من با خود گفتم
اگر امام اینست پس امامت باطل شد زیرا که من وی را شناخته بودم که نبید
میخورد و در کوشکها قمار میباخت و طنبور می نواخت فرا پیش شدم
و وی را تعزیت گفتم وی مرا از هیچ نپرسید انکه عقیل بیرون آمد و گفت
یا سیدی برادرت را کفن کردند پس جعفر برفت با شیعه که گرد بر گرد
او بودند چون در سرای شدیم حسن علی را دیدم بر نعش کفن کرده چون
جعفر بن علی فرا پیش شد تا بر برادر نماز کند و قصد تکبیر کرد کودکی بیرون
آمد روی گندم گون دندانهای گشاده ردای جعفر بن علی بکشید
گفت باز پس آی ای عم که من اولی ام بنماز کردن بر پدرم جعفر باز پس
آمد و روی وی همچو رنگ خاک شد و کودک فرا پیش شد و بر پدر نماز کرد
و دفنش کردند در جانب گور پدرش انگه گفت یا بصری بیار جواب
آن نامهها که با تست من آن نامهها را فرا پیش وی بردم و با خود گفتم

این دو نشان که بود ظاهر شد همان ماند انکه پیش جعفر بن علی رفتم
و او بانگ و زفیر میکرد حاجز وشا وی را گفت که بود آن کودک تا حجت که
بر او امامت کرد گفت بخدای که هرگز وی را ندیده بودم و وی را نمی شناسم
پس ما نشسته بودیم که قومی از قم فرا رسیدند و از حسن علی علیه السلام پرسیدند
ایشان را بوفات وی خبر دادند گفتند پس از وی کیست مردمان گفتند
اینک جعفر بن علی آن قوم بر وی سلام کردند و وی را تعزیت و تهنیت گفتند
و گفتند با ما مالها و نامههاست اکنون تو بگوی که نامهها از آن کیست
و مال چند است وی بر خاست و جامه می افشاند و میگفت میخواهید از ما که
غیب گوییم پس خادمی بیرون آمد و گفت با شماست نامههای فلان و فلان
و همیان در وست هزار دینار ده دینار از آن طلا کرده است پس نامهها
و مال فرا وی دادند و گفتند انکس که ترا فرستاد از برای مال ستدن امام
اوست پس جعفر پیش معتمد شد و آن خبرها با وی بگفت معتمد خادم خود فرستاد
تا صقیل خازنه را بگرفتند و او را بکودک مطالبه کردند وی انکار کرد
و دعوی کرد که وی آبستن است تا حال کودک به پوشد پس وی را
با ابن الشوارب تسلیم کردند و خبر بایشان رسید که عبیدالله بن یحیی بن

خاقان بمفاجات ببرد و صاحب زنج ببصره خروج کرد پس ایشان بدان
از کنیزک مشغول شدند کنیزک از دست ایشان بیرون شد روایت
کرد خواجه ابو جعفر قمی از ابی العباس از ابی الحسن علی بن سیار الموصلی
از پدرش که گفت ابو محمد علیه السلام را چون وفات رسید از قم و جبال
وفدها آمدند و مالها آوردند برسم معهود و ایشان را از وفات امام علیه السلام
خبر نبود چون بسر من رای رسیدند مردمان گفتند او مفقود شد گفتند
وارث او کیست گفتند برادرش جعفر بن علی از وی پرسیدند گفتند
بتنزه بیرون رفته است در زورقی نشسته در دجله شراب میخورد و مغنیان
با وی اند پس قوم تشویر خوردند و گفتند این صفت امام نیست بعضی از ایشان
بعضی را گفتند باز گردید تا این مالها بصاحبان دهیم ابو العباس جعفر
بن محمد الحمیری گفت بایستید تا این مرد باز آید و تحقیق کار وی بدانیم
چون جعفر باز آمد پیش وی شدند و گفتند یا سیدی ما از اهل قم و
شیعه شما و با ما مالهاست که بنزدیک ابو محمد علیه السلام آوردیم اکنون حکم
وی در گذشته است گفت آن مالها کجاست گفتند پیش ماست گفت بپیش من
آرید گفتند بدرستی که آن مالها را خبر طریف است گفت آن چیست گفتند

این مالها

این مالها را جمع کنند و در وی بود از عامه شیعه یک دینار و دو دینار
و آنگه آنرا در کیسه کنند و مهر کنند و ما چون مال می آوردیم سیدنا علیه السلام
گفتی که چندین دینار است جمله مال از نزدیک فلان چندین و از نزدیک
فلان چندین تا که نامهای مردمان همه بگفتی الخ بر نقشهای مهر بودی جعفر
گفت دروغ گفتید بر برادرم چیزی که گفتید وی آن نکرد این علم غیب است
چون قوم این سخن بشنیدند در یکدیگر نگریستند پس جعفر گفت اکنون مال
نزدیک من آرید گفتند ما مزدورانیم و وکیلانیم ما مال تسلیم نکنیم مگر بنشانها
که شناخته ایم از سیدنا علیه السلام اکنون اگر تو امامی بر ما بیان کن تا از برای ما
تا این مالها بتو دهیم و اگر نه نزدیک اصحاب آن بریم تا هر چه خواهند کنند
پس جعفر نزدیک خلیفه شد و وی بسر من رای بود و از ایشان تظلم داشت
و خلیفه را بر ایشان تهییج کرد چون ایشان را حاضر کردند خلیفه گفت این مال
نزدیک جعفر برید گفتند ما قوم اجیرانیم و وکیلانیم از آن خداوندان این مال
و این از آن جماعتی است و ما را فرموده که تسلیم نکنیم مگر بعلامتی و نشانی و عادة
برین رفته است با ابی محمد علیه السلام خلیفه گفت و آن چه بود که با ابی محمد
بود قوم گفتند که وی دینارها را صفت میکرد و خداوندان را و آنکه مال چند است

چون چنین کردی بدو تسلیم میکردیم و ما بارها پیش وی آمده ایم و نشانها
با وی این بوده است و اگر این مرد صاحب این کار است گو ظاهر کن از
برای ما آنچه برادرش ظاهر میکرد و اگر ما را نزدیک صاحبان بریم جعفر
گفت ایشان دروغ زنانند و بر برادرم دروغ میگویند و این علم غیب است
خلیفه گفت این قوم رسولانند و ما علی الرسول الا البلاغ المبین پس جعفر
مبهوت شد و هیچ جواب نداد و آن قوم گفتند امیر تفضل کند و ما را بدرقه
فرماید تا ازین شهر بیرون شویم پس نقیبی از برای ایشان فرمود تا ایشان را
بیرون برد چون از شهر بیرون شدند غلامی پیش ایشان آمد از نیکوترین
خلقان و گفت یا فلان ابن فلان و یا فلان ابن فلان اجابت کنید مولای
خود را ایشان ورا گفتند توئی مولای ما گفت معاذ الله من بنده مولای
شما ام بیائید تا نزدیک وی شویم با وی رفتند تا در سرای مولانا الحسن بن علی علیه السلام
شدند پس قایم را بر تختی ایستاده بود همچو پاره ماه جامه سبز پوشیده روی سلام
گفتند جواب سلام داد آنگه گفت چندین و چندین است جمله مال و حمل فلان
کس چندین و همچنین صفت میکرد تا همه مال را صفت کرد پس قوم سجده
درافتادند خدا را عز و جل و در پیش وی زمین را بوسه دادند آنگه پرسیدند

آنچه خواسته بودند همه را جواب داد آنگه ایشان را فرمود که پس ازین هیچ مال
بسر من را نیارند و از برای ایشان مردی را تعیین کرد ببغداد که مال را پیش
وی برند و از نزدیک وی توقیعات بیرون می آمد آنکه چیزی از خطوط و
کفن بابی العباس جعفر بن محمد الحمیری داد و گفت خدای عظیم گناه فرزند را
در قفس تو پس بیرون آمدند و گفتند ابو العباس بعقبه همدان رسید وفات
کرد رحمة الله علیه پس آن مالها ببغداد می بردند پیش ابوابی که آنجا نصب
کرده بود و توقیعها از وی بیرون می آمد **فصل دویم** در عمر آن حضرت
در حین تحریر این رساله از تاریخ هجرت نهصد و بیست سال گذشته بود
و در روز ولادت حضرت صاحب الزمان محمد بن الحسن صلوات الله علیه
از هجرت دویست و پنجاه و پنج سال رفته بود پس عمر آنحضرت از روز ولادت
تا حین تحریر این رساله ششصد و هفتاد و چهار سال باشد اللّهمّ عجّل
فرجه وَاَهلِک عَدُوَّه مِنَ الجنّ وَالاِنسِ مِنَ الاَوَّلینَ وَالآخرین
آمین رَبّ العالمین **فصل سوم** در فضل زیارت وی علیه السلام زید
شحام گفت ابی عبدالله علیه السلام را گفتم ثواب آنکس که زیارت کند یکی
از شما را چه باشد گفت همچنان باشد که زیارت کرده باشد رسول خدا را صلی الله علیه

فصل چهارم در کیفیت زیارت امام محمد مهدی حجت خدای بر خلقش صاحب
زمان ابو القاسم ابن الامام ابی محمد الحسن العسکری عجل الله فرجه و رزقنا الله
وصاله چون بسامره رسد بمسجد در آید و دو رکعت نماز کند تحیت مسجد و تسبیح
زهرا بگوید و آیة الکرسی بخواند و سجده شکر کند که او را ان دولت میسر شد و بعد از ان
بسرداب در آید و در مسجد سرداب دو رکعت تحیت بگذارد و در دست چپ حجره هست
انجا رود و در انجا جایی هست که حضرت صاحب الزمان در انجا غایب شده است
توجه بدانجا کند و نیت زیارت امام علیه السلام کند و بگوید السلام علی
نجیب الشان السلام علی عظیم المکان السلام علی متکلم الناس
بالالسنة والقرآن السلام علی قاطع الحجة والبرهان السلام
علی من بعد لترجی الشیاة مع الاسود والرحان السلام علی
من یبدأ ببیعته جبرئیل امین رب المنان السلام علی من
تائید جنوده الاملاک الرضوان السلام علی من ینعدم فی
دولته الفقر والفقدان السلام علی من یظهر له کنوز الارضی
والبحران السلام علی مولی البرایا کائنا من کان السلام علی الامام
الغائب المنتظر المهدی الخلف الصالح القائم المترقب صاحب الامر

والزمان ورحمة الله وبرکاته اللهم صل علیهم اجمعین وعجل
فرجهم واهلک عدوهم من الجن والانس واجعلنا من انصارهم
واعوانهم وخلصائهم وکن لولیک الحجة من آل محمد علیه وعلیهم
السلام فی هذه الساعة وفی کل ساعة ولیا وحافظا وقائدا
وناصرا ودلیلا وعینا وعونا ومعینا حتی تسکنه ارضک طوعا
وتمتعه فیها طویلا اللهم بحق من ناداک وبحق من ناجاک فی البر
والبحر تفضل علی فقراء المسلمین والمسلمات والمؤمنات بالغنا
والثروة وعلی مرضی المؤمنین والمؤمنات بالشفاء والصحة
وعلی موتاهم بالمغفرة والرحمة وعلی احیائهم باللطف والکرم
وعلی غربائهم بالرد علی اوطانهم سالمین غانمین واغفر لنا
وللوالدین لنا واغفرهم کما ربونا صغیرین واجعل اخواننا
فیک فی صالحات اعمالنا ولنا فی صالحات اعمالهم شریکین
یا رب العالمین وخیر الناصرین وصل علی محمد وآله الطاهرین
واگر خواهد که برای جمیع دوستان و مومنان یک زیارت کند بگوید السلام
علیک یا ولی الله من ابی وامی وزوجتی وولدی وحامتی

وَجَمِيعِ اِخْوَانِي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَعَنْ جَمِيعِ مَنْ
اَوْصَانِي بِالسَّلَامِ عَلَيْكَ وَمَنْ لَمْ يُوصِ فَاشْفَعْ لَهُمْ عِنْدَ
رَبِّكَ وَاَجِرْنِي عَلَى ذَلِكَ وبعد ازان دو رکعت نماز زیارت کند برای
جمع مومنین و مومنات چون چنین کرده باشد هر کرا کوید که من برای تو
زیارة کردم امام را و دو رکعت نماز کردم راست کفته باشد و اکر هر یک را امام
که زیارت کند چنین کوید السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللهِ مِنْ فلان بن فلان
اَتَيْتُكَ زَائِرًا عَنْهُ فَاشْفَعْ لَهُ عِنْدَ رَبِّكَ وَاَجِرْنِي عَلَى ذَلِكَ
وبعد ازان دو رکعت نماز زیارة کند و برای او دعا کند زیارة مختصر هر روزه
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللهِ اَشْهَدُ اَنَّكَ قَدْ نَصَحْتَ لِلّٰهِ وَاَدَّيْتَ
مَا اَوْجَبَ اللهُ عَلَيْكَ فَجَزَاكَ اللهُ خَيْرَ الْجَزَاءِ وَلَعَنَ اللهُ الظَّالِمِينَ
لَكُمْ مِنَ الْاَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ وَرَحْمَةُ اللهِ
وَبَرَكَاتُهُ اَسْتَوْدِعُكَ اللهَ وَاَسْتَرْعِيكَ وَاَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ
در مدینه حضرة رسالت صلی الله علیه وسلم در مقبره قریش چهار امام مدفونند امام حسن
بن علی بن ابی طالب و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیه السلام در یک قبه مدفونند و در بغداد و در مقابر قریش امام موسی کاظم

وامام محمد تقی علیهما السلام و در سامره امام حسن عسکری با پدر که امام علی
نقی است در یک قبه مدفونند صلوات الله و سلامه علیهم و علی آبائهم و اولادهم و
والسلام علی من اتبع الهدی امام دوازدهم امام محمد مهدی کنیت او ابو
القاسم پدر او امام حسن عسکری مادر او نرجس بنت قیصر رومی ولادة او
در سامره در شب نیمه شعبان سنه خمس و خمسین و مائتین من الهجره عمر او چندانکه
دنیا می باشد وفاة او آن زمان که خدای خواهد نقش نکین او العلم عند الله
ولا یعلم الغیب الا الله قبر او انجا که خدای خواهد و او را هفت پسر بود عبد الرحمن
و ابو القاسم و عبد الله و علی و موسی و جعفر و حسن و درین ایام در جزایر
باشند که از اجزاء علقمه کویند و آن هفت جزیره است اما وقت ظهور
او لا یعلم الغیب الا الله ذکر مقابر فرزندان امیر المومنین علی ابن ابی طالب صلوات الله
علیهم اجمعین امام حسن علیه السلام در بقیع در کنبد عباس مدفونند و امام
حسین و عباس و عون و طاهر و مطهر و جعفر و ابو بکر و عمر و عثمان علی بکربلا
مدفونند محمد حنیفه ظاهر نیست که کجاست و زید و عبد الله و عبد الرحمن در
کوفه در محله بنی نخع مدفونند و صالح و عقیل در دروازه دمشق مدفون شدند
مقابر فرزندان امام حسن علی علیه السلام قاسم و عبد الله بکربلا مدفونند

واسماعیل در مسجد زبران است و زید و علی و حسین و اسحاق بولایت
بدحی مدفونند محمد و شایع بشهر ری بمحله قلبیان مدفونند و ابو طالب
و دخترش طریفه و میمونه در قیروان ولایه ری مدفونند انقم و مسلم و ابراهیم
در تکریت مدفونند **مقابر فرزندان امام حسن علیه السلام** امام زین العابدین
علیه السلام در بقیع آسوده است و علی اکبر و عبد الله بکربلا مدفونند
و جعفر و خواهرش سکینه بمدینه و راه بیت مدفونند **مقابر فرزندان امام**
زین العابدین امام محمد باقر در مدینه در گورستان بقیع مدفونست
و جعفر و حسن و ابراهیم و حسین بشهر قم بدروازه مکریان مدفونند
و مسلم و محسن و طاهر و مطهر ببصره ببازار جلمد مدفونند و علی افطس بکرب
و نادی بن حسین زین العابدین و عماش در بازار ری بر در مسجد ماشان
مدفونند **مقابر فرزندان امام محمد باقر ع** جعفر صادق علیه السلام در بقیع است
و محمد و حسن در مسجد سامره و حامد و زید با خواهرش ام سلمه در ولا
موصل و مهدی و قایم و فروه و زینب در مکه مدفونند **مقابر فرزندان امام**
جعفر صادق علیه السلام امام موسی کاظم علیه السلام در بغداد
مدفونست و حسن و مهدی و مطهر نخلوان و عون و صابره بری مدفونند

تقی و مسلم بخرقان مدفونند ابو الحسن بولایه ری بده اندرمان مدفونند
مقابر فرزندان امام موسی کاظم امام علی موسی الرضا علیه السلام بولایه
طوس مدفونست و حمزه و احمد و حسین و موسی بشیراز مدفونند و محمد بولایت
ری بده اندرمان مدفونست و علی افطس و حسین اصغر قاسم بن الحسین را بولایت
ری فرستاده بودند بکوهستان قران و در آنجا نسل عددان افطس بشهر
اشان مساور بن عبد الله زبیر علیه اللعنه شهید کرد و در انجا مسجد بود و بن ایشان را
انجا دفن کردند و ایشانرا قصران بردند مردمان قصران زخم شمشیرهای
ایشانرا بستاندند و انجا دفن کردند و مسجد ساختند و ابراهیم و عاقب بساحت
فشانه مدفونند و اسماعیل بده بایرین تقبل آمده و مهدی و جعفر بده حوفین
و نادی بن حیان و یحیی بن خراسان ساوه مدفون است و عبد الله بموی
تبحاباد هرات مدفونست و قاسم بن اقرح و او را طاهر بن منصور شهید کرد
طالب بن موسی و جعفر بشهر قم بدروازه مالون مدفونند و محمد و اکبر بن طالب
ببازار خوش حراة مدفونند و حسین کرمبرق هرات مدفونست و ناصر و محسن
بن جابر بان و زکریا و عدنان بکربیب مدفونند و عقیل و اسحاق بمزرعه بابان
و ستارک مدفونند و ایشانرا اهل ستارک شهید کردند و دعای القوم مستجاب

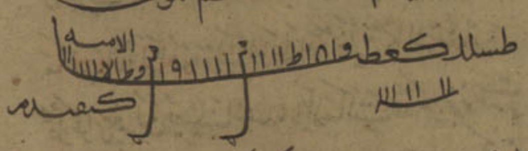
نبود و قصص بن ابی جعفر خالوی امام علی موسی الرضا هم آنجا ست و علی بن
موسی بن خرکوران بر کنار آب مدفونست نوح بن یونس و موسی بولایت
زلاباد مدفونند و ابراهیم بمحله گهواره کنان و عاقب بن موسی بدست
کردطوین و ناصر بده کلین و یوسف بده خوارست مدفونند و او را شهاب
مازندرانی کشت علی و ابراهیم و موسی به سجاح رود و ملکه و خواهرش
ستی فاطمه بولایت رشت و اباده یحیی و موسی و جعفر بن مسلم ابن حسن
ابن موسی بده کلین مدفونند و ایشان از اغوات ابن اسد علیه اللعنه شهید
کرد و خدیجه بنت موسی بده در کنار چشمه مدفونست مقابر فرزندان امام
علی بن موسی علیه السلام امام محمد تقی در بغداد مدفونست و موسی برادر او
دمشق مدفونست و جعفر در حلده مدفونست مقابر فرزندان امام محمد تقی
علیه السلام امام علی نقی در سامره مدفونست و موسی و جعفر و مهدی برادران او
مصر مدفونند مقابر فرزندان امام علی نقی امام حسن عسکری با خواهرش
عایشه و محمد و حسین در سامره و ابی زید در ولایة حلب مدفونند
اما فرزندان امام حسن عسکری امام محمد مهدیست و او در غیبت است
وصلی الله علی محمد و آله الطیبین والسلام علی من اتبع الهدی اجمعین

کنـ

کنیت حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه ابو القاسم بود و کنیت امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب و امام موسی کاظم و امام علی بن موسی و امام علی نقی ابو الحسن بود
و کنیت امام حسن بن علی علیه السلام و امام زین العابدین و امام حسن عسکری
ابو محمد بود و کنیت امام حسین و امام جعفر صادق علیهما السلام ابو عبد الله
و کنیت امام محمد باقر و امام محمد تقی ابو جعفر بود و کنیت امام محمد مهدی
ابو القاسم بود دعای بزرگ و فاضل بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
اللّٰهُمَّ اِنّی اَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفٰی فِی الْمَدِیْنَةِ وَبِحَقِّ عَلِیٍّ الْمُرْتَضٰی
فِی النَّجَفِ وَبِحَقِّ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ فِی الرَّوْضَةِ وَبِحَقِّ خَدِیْجَةَ
الْکُبْرٰی فِی الْمَکَّةِ وَبِحَقِّ حَسَنٍ الزَّکِیِّ النَّقِیِّ فِی الْبَقِیْعِ وَبِحَقِّ الْحُسَیْنِ
الشَّهِیْدِ الْوَحِیْدِ فِی اَرْضِ کَرْبَلَا وَبِحَقِّ عَلِیِّ بْنِ زَیْنِ الْعَابِدِیْنَ
فِی الْبَقِیْعِ وَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ فِی الْبَقِیْعِ وَبِحَقِّ جَعْفَرٍ الصَّادِقِ
فِی الْبَقِیْعِ وَبِحَقِّ مُوْسَی الْکَاظِمِ فِی الْبَغْدَادِ وَبِحَقِّ عَلِیِّ بْنِ مُوْسَی
الرِّضَا فِی خُرَاسَانَ وَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ الْجَوَادِ فِی بَغْدَادَ وَبِحَقِّ عَلِیٍّ الْهَادِی
فِی السَّامِرَةِ وَبِحَقِّ حَسَنٍ الْعَسْکَرِیِّ فِی السَّامِرَةِ وَبِحَقِّ خَلِیْفَةِ
الزَّمَانِ غَائِبٌ عَنِ الْاَبْصَارِ حَاضِرٌ فِی کُلِّ مَکَانٍ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ

الرّمانِ صلواة الله عليه وعليهم اجمعين اللهمّ اقضِ حوائجنا
اجمعين ولبّ دعائنا واغفر ذنوبنا اجمعين وادخلنا
الجنّة اجمعين بحقّ محمّدٍ وآله الطيّبين الطاهرين اجمعين
در احكام فال هر حرفی که آید اندر فال بود حکم آن بر دون رسم حال
یا میانه است یا نکو یا بد غیر ازین نیست رای هیچ احد
باشد انها که یا بید از روی حکم تا و خا جیم و غین و کاف و میم
وانکه باشد میانه حرف در جا سین و صاد است و عین و نون و لا
هجده حرف دگر که ماند جز این همه نیک است لا علی التعیین در تفسیر کازر آورده است
گردش دل آفتاب شش هزار فرسخ و چهار است و کشادگی ماه هزار فرسخ
كان النبي صلى الله عليه وآله اذا كسل او اصابه عين او صداع
بسط يده فقرأ فاتحة الكتاب والمعوذتين ثم يمسح يده على
وجهه فيذهب عنه ما كان قال الرضا دعوة العبد سرًّا دعوة
واحدة تعدل سبعين دعوة علانية نقل از کتاب تبادل خذ قطعة
من حرير نظيفة واكتب عليها هذه الكتاب والشكل وضعها
تحت وسادتك فانك ترى حاجتك في المنام بسم الله
الرحمن الرحيم بسم الله ايد الله عيسى بروح القدس وكلم الله

موسى تكليما وحمل سليمان ع على الريح وحمل محمدا ع على البراق
وانت تؤتي الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء ولو
اننا نزلنا اليهم الملئكة وكلمهم الموتى



بسم الله الرحمن الرحيم
الم غلبت الروم في ادنى الارض وهم من بعد غلبهم
سيغلبون في بضع سنين در تفسیر آورده که اهل روم و فارس
با هم محاربه کردند و اهل روم شکست یافتند خبر بمکه رسید حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله اندوهگین شدند جهت آنکه اهل روم اهل کتاب بودند
و اهل فارس مجوسی و کافر بودند مشرکان شادمان شدند و مسلمانان را گفتند
شما و اهل روم اهل کتابید و ما را و اهل فارس را کتابی نیست برادران
ما بر برادران شما غلبه کردند ما نیز بر شما غلبه خواهیم کرد حضرت توجه نمودند
این آیت نازل شد وهم من بعد غلبهم سيغلبون في بضع
سنين یعنی اهل روم بعد از مغلوب شدن غالب خواهند شد و بضع

از سه است تا ده حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله شاد و با صحاب گفت
که پیش از ده سال اهل روم بر اهل فارس غلبه خواهند کرد و چنان شد
که آنحضرت اشاره فرموده بودند آیه اول قُل لَن یُصیبَنا إلّا
ما کَتَبَ اللهُ لَنا هُوَ مَولینا وَعَلَى اللهِ فَلیَتَوَکَّلِ المُؤمِنُون
قل بگو ای پیغمبر لَن یُصیبَنا نرسد ما را إلّا ما کَتَبَ اللهُ مگر آنچه نوشته است
لَنا برای ما در لوح محفوظ از غنیمت و هزیمت و سرا و ضرا و دولت و نکبت
هُوَ مَولینا اوست یار ما و سازنده کار ما وَعَلَى اللهِ و بر خدا است غیر او
فَلیَتَوَکَّلِ المُؤمِنُون باید که توکل کنند مومنان که نتیجه توکل بر خدا حصول
مراد است و ایمنی از آفات و مخافات آیه دویم وَإن یَمسَسکَ اللهُ
بِضُرٍّ فَلا کاشِفَ لَهُ و اگر رساند خدا بتو مرضی یا بندتی یا فقری پس هیچ
رفع کننده و باز دارنده نیست مر آنرا إلّا هُوَ مگر او که الله است وَإن یُرِدکَ
بِخَیرٍ و اگر خواهد بتو بخت راحت و غنا فَلا رادَّ لِفَضلِهِ پس هیچ دفع
کننده و باز گرداننده نیست مر آن فضل را یُصیبُ بِهِ مَن یَشاءُ
میرساند فضل خود را بآنکه میخواهد مِن عِبادِهِ از بندگان خود وَهُوَ
الغَفُورُ و اوست آمرزنده پس از غفران او بمعصیت نومید مشوید الرَّحیمُ

مهربا

مهربانست پس بطاعت او امید رحمت او بندند آیت سیوم وَما مِن
دابَّةٍ و نیست جنبنده فِی الأرضِ در زمین مراد جمیع حیوانات است
إلّا عَلَى اللهِ مگر بر خدا است رِزقُها روزی ایشان از روی تفضل وَیَعلَمُ
می داند خدای مُستَقَرَّها قرارگاه حیوانات در حین حیات
وَمُستَودَعَها و آرامگاه ایشان بعد از وفات کُلٌّ همه که یاد کرده شد
از دواب و ارزاق و مستقر و مستودع ایشان مذکور و مسطور است در
فی کِتابٍ مُبینٍ در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ آیت چهارم
إنّی تَوَکَّلتُ بدرستی که من توکل کردم عَلَى اللهِ بر خدای رَبّی وَرَبِّکُم
آنکه پروردگار من و پروردگار شماست و مهم خود را بوی باز گذاشتم
ما مِن دابَّةٍ هیچ جنبنده نیست إلّا هُوَ آخِذٌ مگر خدای فرا گیرنده است
بِناصِیَتِها موی پیشانی او را یعنی مالک اوست و قادر و غالب بر و
إنَّ رَبّی بدرستی که آفریدگار من عَلَى صِراطٍ مُستَقیمٍ بر طریق عدل
و حق است هر که بر و توکل کند او را ضایع نگذارد آیت پنجم وَکَأَیِّن
مِن دابَّةٍ و بسا جنبندگان که هیچ جه لا تَحمِلُ بر نمی دارد رِزقَها روزی
خود را یعنی طاقت و قوت برداشتن ندارد اللهُ یَرزُقُها خدای روزی دهد

ایشانرا و ایّاکم و شما را نیز وَهُوَ السَّمِیعُ و اوست شنوا مر قول شما را
که روزی از کجا می‌خورید اَلْعَلِیمُ دانا باینکه روزی از کجا دهد آیت ششم
مَا یَفْتَحِ اللّٰهُ آنچه بگشاید خدای لِلنَّاسِ برای مردمان و فرستد بر ایشان
مِنْ رَحْمَةٍ از بخشایش خویش چون نعمت و عافیت و صحت و علم و توبه
فَلَا مُمْسِکَ پس بازگیرنده نیست لَهَا مر آنرا وَمَا یُمْسِکْ و آنچه باز
گیرد از مردمان از آثار بخشش خود فَلَا مُرْسِلَ پس هیچ فرستنده نیست
لَهُ مر آنرا مِنْ بَعْدِهِ پس از بازگرفتن آن وَهُوَ الْعَزِیزُ و او غالبست
در بازگرفتن اَلْحَکِیمُ ثواب کار در فرستادن آیت هفتم وَلَئِنْ
سَاَلْتَهُمْ و اگر تو پرسی از مشرکان مکه که مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ
بیافرید آسمانها و زمینها را لَیَقُولُنَّ اللّٰهُ هر آینه گویند خدای چه برهان واضح
و دلیل لایح هست بر تفرد او بخالقیت قُلْ بگو اَفَرَاَیْتُمْ آیا دیدید آیا چون می
مَا تَدْعُوْنَ آنرا که می‌خوانید مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای یعنی بتانرا که
می‌پرستید اِنْ اَرَادَنِیَ اللّٰهُ بِضُرٍّ اگر خواهد خدای بمن سختی و محنتی هَلْ
هُنَّ آیا هستند آن بتان کَاشِفَاتُ ضُرِّهِ دفع کنندگان مر آن
محنتی را که خدای بمن خواسته اَوْ اَرَادَنِیْ بِرَحْمَةٍ یا اگر خدا اراده کند

بمن راحتی و نعمتی هَلْ هُنَّ آیا هستند ایشان مُمْسِکَاتُ رَحْمَتِهِ
بازدارندگان مر آن نعمت را از من قُلْ حَسْبِیَ اللّٰهُ بگو بسنده است
مرا خدای در رسانیدن خیر و بازداشتن شر عَلَیْهِ بروی نه بر غیر او یَتَوَکَّلُ
الْمُتَوَکِّلُوْنَ توکل میکنند توکل کنندگان و کار خود باو باز میگذارند
روایت است از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که هر که این هفت
آیه کریمه را هر روز بخواند بترتیبی که ذکر کرده شد حق سبحانه و تعالی او را از
جمیع بلاها و فتنهای سماوی و ارضی در حفظ و حمایت خود دارد تا زنده
باشند و بعد از موت به بهشت جاودانه برساند آمین و رب العالمین
طریق آنست که چون آیه اول را بخواند بسوی سر خود بدمد و آیه دویم را بسوی
پای و سیوم پیش روی و چهارم پس پشت و پنجم جانب راست و ششم
جانب چپ و هفتم گرد بر گرد خود و السلام علی من اتبع الهدی قَالَ
النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِسَلْمَانَ الْفَارِسِیِّ اَخْلِصِ
الْعَمَلَ فَاِنَّ النَّاقِدَ بَصِیْرٌ بَصِیْرٌ وَاَحْکِمِ السَّفِیْنَةَ فَاِنَّ الْبَحْرَ
عَمِیْقٌ عَمِیْقٌ وَاَکْثِرْ مِنَ الزَّادِ فَاِنَّ السَّفَرَ بَعِیْدٌ بَعِیْدٌ وَاسْتَعِدَّ
لِلْمَوْتِ فَاِنَّ الْاَجَلَ قَرِیْبٌ قَرِیْبٌ رُوِیَ فِی الصِّحَاحِ اَنَّهُ اَتٰی اَعْرَابِیٌّ

رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللهِ دُلَّنِي عَلَى عَمَلٍ
إِذَا عَمِلْتُهُ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَعْبُدُ اللهَ
وَلَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَتُقِيمُ الصَّلَوٰةَ الْمَكْتُوبَةَ وَتُؤَدِّي
الزَّكَوٰةَ الْمَفْرُوضَةَ وَتَصُومُ رَمَضَانَ قَالَ الْأَعْرَابِيُّ وَالَّذِي
نَفْسِي بِيَدِهِ لَا أَزِيدُ عَلَى هٰذَا وَلَا أَنْقُصُ فَلَمَّا وَلَّى قَالَ
رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ
مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى هٰذَا روایه است از ائمه دین صلوات الله
علیهم اجمعین که چون کسی از فسقی یا گناهی توبه کرده باشد و باز شیطان
بوسوسه او را بر سر آن فسق و گناه برده باشد و کسی که خیری کند و
خواهد که حسبة لله باشد اما بوسوسه شیطان شایبه از ریا دران داخل شود
چون این دعا بخواند بقصد اینکه دیگر بر سر آن نرود حق سبحانه توبه و خیرات
او را بفضل و کرم خود قبول نماید و بوسوسه شیطان او را مواخذه نکند
اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْتَغْفِرُكَ لِمَا تُبْتُ إِلَيْكَ مِنْهُ ثُمَّ عُدْتُ فِيهِ وَأَسْتَغْفِرُكَ
لِكُلِّ خَيْرٍ أَرَدْتُ بِهِ وَجْهَكَ فَخَالَطَنِي فِيهِ مَا لَيْسَ لَكَ اللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاعْفُ عَنْ ظُلْمِي وَجُرْمِي بِحِلْمِكَ وَجُودِكَ

يَا كَرِيمُ يَا كَرِيمُ يَا كَرِيمُ از دانیال پیغمبر علیه السلام روایه کرده اند که گفت
چندین سال دست در رکاب پادشاهی میزدم تا سوار می شد و غرض من
آن بود که حاجت مردم برآورده گردانم و بسیار از اولیا و حکما نظر
بهمین معنی خدمت سلاطین اختیار فرموده اند از شیخ کبیر قدس روحه
منقولست که در یک روز هفتاد نوبت پیش عضد الدوله رفته بود جهة
کار مسلمانان و ساخته نشد باخر روز عضد الدوله گفت ای شیخ عجب مردی
بوده این همه آمدی و کار تو ساخته نشد و مع هذا باز می آیی و هنوز ممتنع
نشدی شیخ گفت ای ملک کار من ساخته شد چون نیت من رضای
خدا بود و می دانم که خدای از آمد و شد من خشنود است اما کار تو ساخته نشد
که در مهم مسلمانان اهتمام نکردی و محتاج را نا امید ساختی و ندانستی که اهل
دولت تا کار کسی نسازند کار ایشان ساخته نشود بیت کار درویش
مستمند برار که ترا نیز کارها باشد عضد الدوله بگریست و کارهای
شیخ را تمام بساخت الشِّيعَةُ سَبْعَةُ أَقْسَامٍ الزَّيْدِيَّةُ وَالْكَيْسَانِيَّةُ
وَالْأَفْطَحِيَّةُ وَالنَّاوُوسِيَّةُ وَالْوَاقِفِيَّةُ وَالْإِسْمٰعِيلِيَّةُ وَالْاِثْنَا عَشَرِيَّةُ
الزَّيْدِيَّةُ مَنْ قَالَ بِإِمَامَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ

العابدين علي السلام والكيسانية من قال بامامة محمد بن الحنفية
بعد امير المومنين علي والحسن والحسين والافطحية من قال
بامامة سبعة من علي عليه السلام الى الصادق عليه السلم وابنه الافطح
والناووسية من قال بامامة سبعة من علي عليه السلام الى الصادق
والواقفية من قال بامامة سبعة من علي الى موسى عليهما السلام
والاسماعيلية من قال بامامة سبعة من علي الى جعفر الصادق عليهما السلام
وابنه اسماعيل والاثنا عشرية من قال بامامة اثنا عشر صلوات الله
عليهم اجمعين اذا نظرت الى سلطان او الى من تهابه فقل اللهم اني
اسالك خير فلان واعوذ بك من شره واسالك بركته واعوذ
بك من هيبته وقيل ايضا خيرك بين عينيك وشرك تحت
قدميك والله خليفتي عليك تقول ذلك مرارا قال النبي
صلى الله عليه وآله من قرء القرآن وعظم الناس فكانما
صام وافطر سوله اذكار صاحب الامر صلوات الله عليه وعلى
آبائه المعصومين في كل يوم ذكر مخصوص يوم السبت لا اله الا الله
يوم الاحد يا حي يا قيوم يوم الاثنين اللهم صل على محمد وآل محمد

يوم الثلثا لا حول ولا قوة الا بالله يوم الاربعا استغفر الله
يوم الخميس سبحان الله يوم الجمعة يا الله كل واحد الف مرة
روي ان سليمان بن داود عليهما السلام كان معسكره
مائة فرسخ في مائة فرسخ خمس وعشرون للجن وخمس و
عشرون للانس وخمس وعشرون للطير وخمس وعشرون
للوحش وكان له الف بيت من قوارير على الخشب فيهما
ثلثمائة منكوحة وسبعمائة سرية وقد نسجت الجن له بساطا
من ذهب وابريسم فرسخان في فرسخ وكان يوضع منبره
في وسطه وهو من ذهب فيقعد عليه وله ستمائة الف
كرسي من ذهب وفضة فتقعد الانبياء على كراسي الذهب
والعلماء على كراسي الفضة وحوله الناس وحول الناس الجن
والشياطين وتظل الطير باجنحتها حتى لا يقع عليه الشمس
ويرفع ريح الصبا البساط فتسير به مسيرة شهر في يوم
منقول از كتاب عدة الداعي جهة تسكين درد دندان انما الضرس
المضروس وانت في فمي محبوس اسكن بحق الملك القدوس

قُدُّوسٌ سُبُّوحٌ رَبُّ الْمَلٰئِكَةِ وَالرُّوحِ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ
وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت هر که این دعا را در عقب
نماز سه کرت بخواند حق سبحانه و تعالی شصت ساله گناه او را بیامرزد دعا این است
اللّٰهُمَّ طَهِّرْ لِسَانِي مِنَ الْكِذْبِ وَقَلْبِي مِنَ النِّفَاقِ وَعَمَلِي
مِنَ الرِّيَاءِ وَبَصَرِي مِنَ الْخِيَانَةِ فَإِنَّكَ تَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ
وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي
روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام که اگر کسی خواب منشوش بیند
باید که هفت کرت آیة الکرسی و این دعا بخواند که شر آن خواب از وی دفع شود
أَعُوذُ بِرَبِّ مُوسَى وَعِيسَى وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى مِنْ رُؤْيَايَ الَّتِي
رَأَيْتُهَا فِي مَنَامِي مِنْ أَنْ تَضُرَّنِي فِي دِينِي وَدُنْيَايَ أَوْ مَعِيشَتِي
عَزَّ جَارُكَ وَجَلَّ ثَنَاؤُكَ وَلَا إِلٰهَ غَيْرُكَ اگر کسی خواب شوریده ترسید بیند
چون بیدار شود بگوید أَعُوذُ بِمَا عَاذَتْ بِهِ مَلٰئِكَةُ اللّٰهِ الْمُقَرَّبُونَ
وَالْأَنْبِيَاءُ الْمُرْسَلُونَ مِنْ شَرِّ مَا رَأَيْتُ فِي مَنَامِي در تفسیر سوره ن حم بر بلد
عزم حد است و ثبات و صبر و از اینجا گفته اند که یونس اولو العزم نبود برای آنکه

در دجله دلتنگ بود از این سبب خدای گفت وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ
و بعضی گفته اند که اولو العزم هجده پیغمبر بودند که ذکر ایشان در سوره
انعام است و رسول را فرمود که فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ و گفته اند که پنج پیغمبر بودند
صاحب شریعت که شریعت هر یکی ناسخ شریعت دیگری بود که بر وی مقدم
بود و آن پنج نوح است و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله
علیهم و مقاتل گفت چهار پیغمبر بودند نوح که بر رنج قوم صبر کرد و ابراهیم که
بر آتش صبر کرد و اسمٰعیل که بر ذبح صبر کرد و یعقوب که در فراق پسر صبر کرد
قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَى الصَّلٰوةِ إِلَّا نَبِيُّ اللّٰهِ صَلَوَاتُ
اللّٰهِ عَلَيْهِمَا رسول صلی الله علیه و آله روز دوشنبه دعوی نبوت کرد
و روز سه شنبه علی علیه السلام اسلام ظاهر کرد و با وی نماز کرد و قال
عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا أَحْسَنَ عَطْفَ الْأَغْنِيَاءِ عَلَى الْفُقَرَاءِ رَغْبَةً
فِي ثَوَابِ اللّٰهِ وَأَحْسَنُ مِنْهُ تِيهُ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ ثِقَةً بِاللّٰهِ
قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ
الْعَفْوَ شُكْرَ الْقُدْرَةِ لَكَ عَلَيْهِ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ أَحَبَّكَ وَتَوَلَّاكَ أَسْكَنَهُ اللّٰهُ مَعَنَا

ثم تلى ان المتقين في جنات ونهر في مقعد صدق عند
مليك مقتدر وعن سلمان الفارسي عن النبي صلى الله عليه وآله
انه قال لعلي عليه السلام تختم باليمين تكن من المقربين
قال يا رسول الله وما المقربون قال جبرئيل وميكائيل
قال فبم اتختم يا رسول الله قال بالعقيق الاحمر فانه جبل
اقر لله بالوحدانية ولي بالنبوة ولك بالوصية ولولدك
بالامامة ولمحبيك بالجنة ولشيعة ولدك بالفردوس
طواسين الثلثة سورة الشعراء طسم تلك آيات الكتاب المبين
لعلك باخع الآية وسورة النمل طس تلك آيات القرآن وآيات
مبين وسورة قصص طسم تلك آيات القرآن المبين
نتلوا عليك الآية قال الحسن البصري قال رسول الله صلى الله
عليه وآله افضل شهداء امتي رجل قام الى امام جائر فامره
بالمعروف ونهاه عن المنكر فقتله على ذلك فذلك الشهيد
منزلته في الجنة روي اعرابي عن محمد الحسن العسكري
انه قال علامات المومن خمس الصلوة الاحدى والخمسين

وزيارة الاربعين والتختم باليمين وتعفير الجبين والجهر ببسم الله
الرحمن الرحيم قال الصادق عليه السلام اذا زرت جانب
النجف فزر عظام آدم وبدن نوح وجسم علي عليهما السلام
في الدروس ويستشفى بتربة الحسين من حريم قبره وحده خمسة
فراسخ من اربع جوانبه وروي فرسخ وروي اسحاق بن عمار
خمسا وعشرين ذراعا من ناحية راسه ومثلها من ناحية الرجلين
قال ابن مسعود لما سئل عن الكبيرة اقرا من اول سورة
النساء الى راس ثلثين آية منها عند قوله ان تجتنبوا كبائر
ما تنهون عنه فكل ما نهى الله عنه في هذه السورة الى ههنا
فهو كبيرة روي جعفر بن محمد عليهما السلام من امير المومنين
علي عليه السلام بالمقبرة ونظر بالمقابر فسلم ثم قال السلام
عليكم يا اهل المقابر والتربة اعلموا ان المنازل بعدكم قد
سكنت والاموال قد قسمت وان الازواج بعدكم قد نكحت
فهذا خبر ما عندنا فما خبر ما عندكم فاجابه هاتف ولا يرى
شخصه عليك السلام يا امير المومنين ورحمة الله وبركاته اما

خير ما عندنا فقد وجدنا ما عملنا وربحنا ما قدمنا وخسرنا
ما خلفنا فالتفت الى اصحابه فقال اسمعتم قالوا نعم يا امير
المؤمنين قال عليه السلام فتزودوا فان خير الزاد من كتاب
التجريد عن الصادق عليه السلام انما الامور ثلثة امر بين رشده
فيتبع وامر بين غيه فيجتنب وامر مشكل يرد حكمه الى الله
عز وجل قال رسول الله صلى الله عليه وآله حلال بين وحرام
بين وشبهات بين ذلك فمن ترك الشبهات نجا من المحرمات
ومن اخذ بالشبهات ارتكب المحرمات وهلك من حيث لا يعلم
در استكشاف راز غير هر كه اين كلمات بر سينه خفته نهد و بگويد بحق اين
اسماء عظام كه راز خود با من بگو انچه در دل دارد بگويد اين است
مصصصه لمعه سهون هى هى هى پيغمبر صلى الله عليه وآله بعد از
نماز دست راست بر پيشانى مى ماليد و ميفرمود بسم الله الذى
لا اله الا هو الرحمن الرحيم اللهم اذهب عنى الهم والحزن ١٢
در مصابيح الانوار در شرح فاتحه آورده كه هر كه در شب جمعه دو ركعت نماز كند
در هر ركعتى فاتحه يكبار و اذا زلزلت پانزده بار بخواند و بعد از نماز صد بار بگويد

مالك يوم الدين اياك نعبد واياك نستعين بعد از ان هر دعا
كه كند مستجاب شود الواجد هر كه در وقت طعام خوردن بر هر لقمه يكبار بگويد
آن طعام در اندرون وى نورى شود كه بدان نور بسيار سرها مشاهد
كند و اگر بجهت گم شده سه روز هر روز صد بار بگويد باز آيد روايت است از
حضرت رسالت صلى الله عليه وآله كه هر كه در مجلسى نشيند كه در ان مجلس گفت
شنيد شود چون برخواهد خواست بگويد سبحانك اللهم وبحمدك لا اله
الا انت استغفرك واتوب اليك قال سيد الاوصياء و مكمل
الاولياء و مرشد العلماء و امام الاتقياء و والد الايمه الامناء امير المومنين
على بن ابى طالب صلوات الله عليه وآله من قرء مائة آية من اى
آى القرآن شاء ثم قال يا الله سبع مرات فلو دعى على
صخرة لقلعها الله تعالى در بحرات كه روزى اعرابى بخدمت حضرت
رسول صلى الله عليه وآله آمد و گفت يا رسول وام بسيار دارم رسول صلى الله عليه وآله
گفت ترا نمازى بياموزم كه وام ترا گذارده گرداند و ترا بياموزد گفت
يا رسول الله وام من بيش از انست كه تو پندارى رسول گفت كه حق تعالى
بسيار است گفت مرا بياموز گفت روز پنجشنبه ميان نماز پيشين و ديگر

چهار رکعت نماز بگذارد در رکعت اول یکبار الحمد و سه بار انا انزلناه و یازده
بار قل هو الله احد و در رکعت دویم بعد از حمد یازده بار اذا زلزلت و بیست
و پنج بار قل هو الله احد پس تشهد تمام بخواند و بگوید اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ
الْخَلْقَ وَلَمْ يَخْلُقْهُمْ غَيْرَ مَنْفَعَتِهِ وَلَا يَزِيدُ فِي مُلْكِهِ طَاعَةُ الْمُطِيعِينَ
وَلَا يَنْقُصُ فِي مُلْكِهِ مَعْصِيَةُ الْمُذْنِبِينَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ حَمْدًا أَيُّهُمُوا
وَيَسْتَطِيعُ وَيَعْتَدِلُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ أَكْبَرُ عَدَدَ
مُلْكِهِ وَمُنْتَهَى عِلْمِهِ وَمَا فِي عِلْمِهِ پس برخیزد و در رکعه سیوم یک بار الحمد
و سه بار و العادیات و ده بار قل اعوذ برب الفلق و ده بار قل اعوذ برب
الناس و در رکعه چهارم بعد از حمد سه بار القارعة و ده بار قل یا ایها الکافرون و
تشهد تمام بخواند و بگوید اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ الْخَلْقَ وَلَمْ يَخْلُقْهُمْ
غَيْرَ مَنْفَعَتِهِ تا آخر پس سلام باز دهد و با کس سخن نگوید و ده بار گوید
سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْهَاشِمِيِّ وَ
عَلَى آلِهِ وَسَلَّمَ اعرابی سه بار این نماز گذارد او را میراث رسید

افزون

افزون از صد هزار درهم بخدمت رسول آمد و گفت وام بدادم و زیاده آمد
پنج بار دیگر این نماز بگذارد در بستان خود گنج یافت هفتاد هزار دینار
و بزرگی این نماز زیاده از آنست که توان گفت و نوشت از کلام حضرت
امیر است هر مهمی که پیش آید هفت بار بخواند البته آن مهم کفایت کند و
روایه دیگر هر که هر صباح قبل از آنکه با کس سخن گوید هفت نوبه این دعا بخواند
خدای تعالی صد حاجت او را روا کند هفتاد حاجت در آخرة و سی حاجت در دنیا دعا اینست
اَرَادَ وَمَا كَانَ حَتَّى أُرِيدُ فَطُوبَى لَهُ مِنْ مُرَادٍ مُرِيدٍ روایت
صحیح است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که گفت هر که نماز قضا داشته باشد
بسیار چنانکه عدد از آن نداند چون روز آدینه پیش نماز آدینه چهار رکعت نماز
بگذارد به یک سلام و در هر رکعتی فاتحة الکتاب و آیة الکرسی هر یک یکبار
بخواند و انا اعطیناه پانزده بار و نیت چنین کند که اصلی اربع رکعات ما فی
ذمتی قضاءً لوجوبه قربة الی الله امیر المومنین صلوات الله علیه و آله گفت
که از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که هر که این نماز بگذارد دویست ساله
گناهان نماز قضا شده کفایت شود و از فخر النسا فاطمه علیها السلام شنیدم
که گفت از پدر خود شنیدم که گفت هر که این نماز بگذارد چهارصد ساله نماز

نمازهای قضا دارد کفایت شود و ابن امیر المؤمنین حسن گفت که من از پیغمبر شنیدم
که هشتصد ساله نمازهای قضای او کفایه شود و ابن امیر المؤمنین حسین گفت که
من از پیغمبر شنیدم که هشتصد ساله نمازهای او کفایت شود که قضا شده
باشند گفتند یا رسول الله عمر مردم هفتاد سال بیش نباشد تا غایه صد سال دیگر
ثواب کرا باشد حضرت فرمود که نماز مادر و پدر و فرزندان و قرابتان او کفایت
شود بعد از سلام این دعا بخواند اللّهمّ یا سابق الفوت ویا سامع الصوت
ویا محیی العظام بعد الموت صلّ علی محمّد وآل محمّد واجعل لی فرجا
ومخرجا مما انا فیه انک تعلم ولا اعلم وانت تقدر ولا اقدر
وانت علام الغیوب یا واهب العطایا ویا غافر الخطایا یا سبوح
یا قدوس یا رب الملائکة والروح برحمتک یا ارحم الراحمین
وصلی الله علی محمد وآله الطیبین الطاهرین اجمعین **وصیت**
امیر المؤمنین علیه السلام امام حسین علیه السلام را که این چهار کلمه را بسیار
بخوان که جمیع دعاها در تحت این کلمات است اللّهمّ انی احمدک علی کل
نعمة واسئلک من کل خیر واستغفرک من کل ذنب واستعیذک
من کل بلاء لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم **ابو بکر شیرازی**

در تفسیر خطبه خود ایراد کرده که رسول علیه السلام گفت علی خیر البشر فمن ابی
فقد کفر **در کتاب** مخالفان مسطور است که الحق مع علی و علی یدور مع الحق ما دار
بجهت عافیت از جذام و برص و عمی و جنون و فقر و هدم بعد از نماز صبح
بگوید سبحان الله العلی العظیم وبحمده ولا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم **للحفظ** من السارق حین یأخذ مضجعه قل ادعوا الله
الی آخر الآیتین **فی دبر** کل صلوة اللهم اهدنی من عندک وافض
علی من فضلک وانشر علی من رحمتک وانزل علی من برکاتک
اذا قرء بنی اسرائیل فی لیلة کل جمعة تیسره ملازمة القائم علیه السلام
قال النبی صلی الله علیه وآله المفروضة فی المسجد الحرام بمائة
الف وفی المسجد النبی بعشرة آلاف وفی جامع الکوفة وفی الاقصی
بالف وفی المسجد الجامع بمائة وفی مسجد القبیلة بخمس وعشرین
والسوق باثنا عشر وفی البیت واحدة **روایت** از عبد الله
عباس که از وقت آدم تا وقت نوح علیه السلام دو هزار و دویست و پنجاه
سال بود و از وقت نوح تا وقت ابرهیم علیه السلام هزار و هفتاد و نه سال
بود و از وقت ابرهیم تا وقت موسی علیه السلام پانصد و شصت و پنج سال بود

واز وقت موسی تا وقت سلیمان بن داود علیه السلام که مسجد مرکب بیت المقدس
بنا کرده بود پانصد و سی و شش سال بود و از وقت سلیمان تا وقت سکندر
ذو القرنین علیه السلام هفتصد و هفده سال بود و از وقت سکندر تا وقت
عیسی سیصد و شصت و نه سال بود و از وقت عیسی علیه السلام تا بروزکار پیغمبر ما
محمد المصطفی علیه السلام فترت بود و اندر میان پیغمبر نبود که حق سبحانه و تعالی
میفرماید که اذ قال عیسی ابن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم مصدقا لما بین
یدی من التورات و مبشرا برسول یاتی من بعد اسمه احمد پس بعد از عیسی بن مریم
این مدت پیغمبری نبود چهار صد و سی و چهار سال بود و این را فترت خوانند میان
عیسی و میان محمد علیه السلام و مردمان از آن زمان بکتاب عیسی علیه السلام
عمل میکردند فرزندان حواریان مردمان را بکتاب انجیل عمل میفرمودند
تا زمان پیغمبر ما صلوات الله علیه و آله از وقت آدم تا وقت رستخیز هفت هزار
سال بود اما از زمان آدم علیه السلام چند گذشته خلاف بسیار است
جهة تیز نیز است گوگرد فارسی زرق الدجاج قدری نمک و روغن دنبه
بعد از آنکه عاشو کرده باشند و خون آورده بعد از عقب هر نمازی جهة
ادای دین سه بار بخواند اللهم اقض دیننا علینا قضاء و یسره

بحولک و قوتک یا ارحم الراحمین بعد از بانگ نماز بگوید اللهم رب هذه
الدعوة القائمة و الصلوة النافعة صل علی محمد و آل محمد و ارض
عنی رضا لا تسخط بعده قال رسول الله صلی الله علیه و آله
وجدت الخیر فی ثلثة فی القول و السکوت و النظر فکل قول لیس
بذکر الله فهو لغو و کل سکوت لیس بالتفکر فهو غفلة و کل
نظر لیس بالعبرة فهو شهوة فطوبی لمن کان قوله ذکرا و سکوته
تفکرا و نظره اعتبارا عن الصادق علیه السلام فی طلب الولد
قل و انت ساجد یا رب هب لی من لدنک ذریة طیبة
انک سمیع الدعاء رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین
قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا لم یستحیی فاصنع ما شئت
و قال صلی الله علیه و آله اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه و یروی
ان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام کان یقول
ایام صفین و الله ما سمعت بامرأة آمنت بنبیها و قاتلت اهل
بیت نبیها غیرکم اویس القرنی قتل فی حرب معاویة فی الصفین
قال رسول الله صلی الله علیه و آله علی خیر البشر من ابی کفر

عن ابي عبد الله عليه السلام قال من قال كل يوم ثلثين مرة لا اله
الا الله الملك الحق المبين استقبل الغنى واستدبر الفقير
قال رسول الله صلى الله عليه وآله اجر المصلح بين الناس
كاجر المجاهد عند الحرب چون وام غلبه كند بگويد اللهم اكفني
بحلالك عن حرامك واغنني بفضلك عمن سواك چون وسوسه
پيش آيد بگويد آمنت بالله ورسله هو الاول والآخر و
الظاهر والباطن وهو بكل شيء عليم قال سيد الاوصيا
عليه السلام الجلسة في الجامع خير لي من الجلسة في الجنة فان
الجنة فيها رضى نفسي والجامع رضى ربي قال عليه السلام
ان الشيطان يجري من ابن آدم مجرى الدم فيما اوحى الله
يا موسى لا تفرح بكثرة المال ولا تدع ذكري على كل حال فان
كثرة المال تنسي الذنوب وان ترك ذكري يقسي القلوب
من قال في دبر كل صلوة الغداة لم يلتمس حاجة الا تيسرت
له وكفاه الله ما اهمه بسم الله وصلى الله على محمد وآله
وافوض امري الى الله ان الله بصير بالعباد قال ابو جعفر عليه السلام

مرض علي عليه السلام فاتاه رسول الله صلى الله عليه وآله فقال
له قل اللهم اني اسئلك تعجيل عافيتك او صبرا على بليتك
او خروجا الى رحمتك روى ابو مسعود عن ابي عبد الله عليه السلم
قال من قال اربع مرات اذا اصبح الحمد لله رب العالمين
فقد ادى شكر يومه ومن قال اذا امسى فقد ادى
شكر ليلته حين اوتر بالمعوذتين وقل هو الله احد قيل
له يا عبد الله ابشر فقد قبل وترك الرؤيا الحسنة من الرجل
الصالح جزء من ستة واربعين جزءا من النبوة قوله عليه السلم
الخير عادة وقد ورد عن الائمة عليهم السلام العاقل لا يعمل
شيئا من الخير رياء ولا يترك حياء بنويسد در ساعت سعد بر كاغذ
مهره زده و در موم گيرد و در دست راست نگه دارد تا هنگامي كه چشم ظالم
بروي افتد در جيب اندازد ان ظالم روى مهربان شود ١٨٩١١١٣١٢ اكطاح

من كلام قدوة الحكماء شيخ ابو علي السينا

هر كه عبرت نگرفت از ايام * توسن چرخ زير او شد رام * هر كه غم خورد از پي روزي
همچو مرغي بود مقيد دام * هر كه تسليم حكم شرع نشد * نيست ويرا نصيب از ايام

هر که دستان میان پا دارد ❀ دایما باشد او ذلیل عوام ❀ هر که از خواب با دعا خیزد
محترم گردد او بنزد عوام ❀ هر که از حق سلامتی طلبد ❀ پیش دستی کند بوقت سلام
هر که بوی دهن نکو خواهد ❀ نکند اکل لقمهای حرام ❀ هر که بسیار انگبین نوشد
خسته گردد ز نشتر حجام ❀ هر که بسیار گل همی بوید ❀ چشم وی نا شود ز صداع و زکام
هر که او آب ناشتا نخورد ❀ رنج دندان نبیند اندر کام ❀ هر که آب ازپی طعام خورد
خفقان داردش بود مادام ❀ هر که هنگام خواب طعمه خورد ❀ سست گردد عروق او در مسام
هر که خواهد که مبتلا نشود ❀ نخست ننهد پا به حمام ❀ کند دو دو جراع و گرد اهک
هر دو هستند علت برسام ❀ هر که زانو نهد بزیر زنخ ❀ وقت ره رفتن و بود حمام
یا برهنه در آفتاب شدن ❀ چشم زار باشد از صداع ظلام ❀ هر که او خورد آب گرما به
بمساکن نخود نشش بنام ❀ لمس کردن بهیادی ایمن ❀ رنجها آورد بعروق و عظام
حکما را مباشرت کردن ❀ ربر زیب ستوا قوام ❀ نیمه حکمت است تی کردن
بلکه تی دفع علت عام ❀ بوعلی در نظم حکمت سفت ❀ حکمایش بجان شدند غلام
شیر خدا شاه ولایت علی ❀ صیقلی شرک خفی و جلی ❀ روز احد چون صف هیجا گرفت
تیر مخالف بتنش جا گرفت ❀ غنچه پیکان بگل او نهفت ❀ صد گل محنت ز گل او شکفت
روی عبادت سوی محراب کرد ❀ پشت بدرد سر اصحاب کرد ❀ خنجر الماس چو بید آختند

چاک بتن چون گلش انداختند ❀ غرقه بخون غنچه الماس کون ❀ آمد از آن گلبن احسان برون
گل گل خونش بمصلی چکید ❀ گفت چو فارغ ز نماز آن بدید ❀ این همه گل چیست ته پای من
گشته چو گلزار مصلای من ❀ صورت حالش چو نمودند باز ❀ گفت که سوگند بدانای راز
کز الم تیغ ندارم خبر ❀ گرچه ز من نیست خبردارتر ❀ طایر من سدره نشین شد چه باک
گر شود م تن چو قفس چاک چاک ❀ جامی از آلایش تن پاک شو ❀ در قدم پاکروان خاک شو
باشد از آن خاک بگردی رسی ❀ گرد شکافی و بمردی رسی ❀ جود بخشیدن چیزیست
بایستی بی ملاحظهٔ غرضی و مطالبهٔ عوضی و اگرچه آن عوض یا عوض
ثنای جمیل یا ثواب جزیل باشد قطعه کیست کریم آنکه ز بهر خدا ❀
هر کرمی کاید ازو در وجود ❀ هرچه بود بهر ثنا و ثواب ❀ بیع و شرا گیر حسابش نه جود
رباعی در صحبت عالمان نظر می باید ❀ در صحبت جاهلان حذر می باید
سیم و زر و اندیشه دنیا هیچ است ❀ علم و ادب و فضل و هنر می باید رباعی
گویند که مرد را هنر می باید ❀ یا نسبت عالی پدر می باید
بود است چنین و لیک در نوبت ما ❀ اینها هیچ است یقین و زر می باید ابو علی سینا
در دهر یکی چو من مسلمان نبود ❀ محکم تر از ایمان من ایمان نبود ❀
در دهر چو من یکی و او هم کافر ❀ پس در همه دهر یک مسلمان نبود ❀

قال في مكارم الاخلاق للرعاف منهما خلقناكم الآية يومئذ
يتبعون الداعي الى قوله همسا ومثله يكتب على جبهة المرعوف
بدمه وقيل يا ارض ابلعي الى آخر الآية فانه تسكن ان شاء الله
قال في مكارم الاخلاق عن ابي حمزة قال عرض لي وجع في
ركبتي فشكوت ذلك الى ابي جعفر عليه السلام فقال اذا انت
صليت فقل يا اجود من اعطى يا خير من سئل ويا ارحم من
استرحم ارحم ضعفي وقلة حيلتي واعفني من وجعي قال
فقلت فعوفيت **من منهج الدعوات** ان عقبة بن اسماعيل الحضرمي
عمي فرآى في منامه قائلا يقول له قل يا قريب يا مجيب يا سميع
الدعاء يا لطيفا لما يشاء رد الي بصري قال ذلك فعاد
اليه بصره **من داوم** على قراءة هذه الاوراد شاهد العجائب
يوم السبت لا اله الا الله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين
مائة مرة يوم الاحد لا اله الا الله الملك الحق المبين كذلك و
يوم الاثنين لا اله الا الله عزيزا جليلا يا عزيز جليل كذلك
يوم الثلثا اللهم صل على محمد وآل محمد وسلم تسليما كثيرا كذلك

يوم الاربعا لا اله الا الله خالصا مخلصا كذلك يوم الخميس لا اله الا
الله خالق كل شيء وهو على كل شيء قدير كذلك يوم الجمعة
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة
الا بالله العلي العظيم **روي** انس بن مالك عن النبي صلى الله
عليه وآله من قرأ شهد الله الآية عند منامه خلق الله منها سبعين
الف خلق يستغفرون له الى يوم القيامة **من مجمع البيان**
للحفظ من الشياطين اذا اخذ مضجعه يقرأ آية السخرة ان ربكم
الله الذي خلق السموات والارض الى قوله رب العالمين **روي**
ان رجلا تعلم ذلك عن امير المؤمنين عليه السلام ثم مضى فاذا هو
بقرية خراب فبات فيها ولم يقرأ هذه الآية فتغشاه الشيطان
فاذا هو آخذ بلحيته فقال له صاحبه انظره فاستيقظ الرجل
فقرأ هذه الآية فقال الشيطان لصاحبه ارغم الله انفك احرسه الآن
حتى يصبح فلما رجع الى امير المؤمنين عليه السلام فاخبره وقال له
رأيت في كلامك الشفاء والصدق ومضى بعد طلوع الشمس
فاذا هو باثر شعر الشيطان منجرا في الارض **من كتاب عدة الداعي**

ش

قال امير المؤمنين عليه السلام من قرأ قل هو الله احد خلف
تأخذ مضجعه وكّل الله به خمسين الف ملك يحرسونه ليلته
وروى الصدوق في كتاب التوحيد انها كفارة خمسين سنة
عدة الداعي القصة الى الله تعالى روى عن جعفر بن محمد الصادق
عليه السلام انه قال من كانت له حاجة الى الله تعالى من الحوائج
فليكتب هذه الدعاء على القرطاس ويطرح في الماء قضى الله
تعالى حاجته في الحال ان شاء الله تعالى والدعاء هذا لا حول
ولا قوة الا بالله العلي العظيم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله
الملك الحق المبين الى الرب الجليل من العبد الذليل سلام على
محمد وعلى جبرئيل وميكائيل واسرافيل وعزرائيل اللهم بحقك
عليهم وبحقهم عليك ان تفرج عني برحمتك وتكشف همي وحزني
وفرج غمي بجودك وفضلك وصلى الله على محمد وعترته الاكرمين
قال النبي صلى الله عليه وآله من كتب على ثلث كرات من الخبز
واكلها شفاء من سبعين داء الا الموت فمن شك في ذلك
فقد كفر اوله يريد الله ان يخفف عنكم وخلق الانسان ضعيفا

والثاني

والثاني الآن خفف الله عنكم وعلم ان فيكم ضعفا والثالث
ذلك تخفيف من ربكم ورحمة قيل سأل اعرابي النبي صلى الله
عليه وآله دعاء اذا دعي به خرج من الدنيا مع الايمان فقال
صلى الله عليه وآله قل اللهم اني اعوذ بك من زوال نعمتك ومن
تحويل عافيتك ومن فجاءة نقمتك ومن جميع سخطك ابو سعید خدری
از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایه کرده که گفت خدای تعالی موسی علیه السلام را که
گفت اگر اهل هفت آسمان و زمین را در یک کفه ترازو نهند و لا اله الا الله
را در کفه دیگر آن کلمات گران برآید و ابو جعفر الباقر علیه السلام فرموده
که هیچ چیز بزرگوارتر از شهادة ان لا اله الا الله نیست بسبب آنکه هیچ چیز
با خدای تعالی برابر نیست و او را در هیچ کار شریک نیست فضیل گفت
از امام صادق علیه السلام شنیدم که تکبیر و تهلیل بسیار کنید که هیچ چیز نزد خدای تعالی
دوستتر از تهلیل و تکبیر نیست جابر جعفی روایت کرده از امام باقر علیه السلام
که گفت جبرئیل پیش رسول خدای تعالی آمد و گفت یا محمد طوبی یعنی خنک کسی
از امت تو که گوید لا اله الا الله وحده وحده وحده از امام صادق
مرویست که هر که هر روز صد بار بگوید لا اله الا الله الملک الحق المبین خدای تعالی

باز دارد از درویشی و مونست کند وحشت و تنهایی او را در گور و توانگری
بدو نزدیک گرداند و در بهشت در آرد صادق علیه السلام گفت که هر که
هر روز بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الهاً واحداً احداً لم یتخذ
صاحبة ولا ولداً خدا تعالی بنویسد برای او چهل و چهار نیکویی و چهل و چهار
بدی از نامه اعمال او بدر برد و همچنان بود که هر روزی دوازده بار ختم قران
کرده و بنا کند خدا تعالی برای او خانه در بهشت هر که پانزده بار بگوید لا اله
الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایماناً و تصدیقاً لا اله الا الله عبودیة و رقاً
از امام صادق علیه السلام منقولست سبحان الله و الحمد لله سبحان الله العظیم
و بحمده هر که این کلمات بگوید سه هزار نیکویی یابد و سه هزار بدی او خرد
و سه هزار درجه بلند یابد و این کلمات پرنده گردد و در بهشت پرد و تسبیح کند
و ثواب آن او را باشد هر که بگوید الحمد لله کما هو اهله خدای جل جلاله فرمود
که ثواب او بر من است صادق علیه السلام گفت هر که بامداد و شبانگاه
چهار بار بگوید الحمد لله رب العالمین اگر بامداد گفته باشد شکر از روز گذارده باشد
و اگر شب گوید شکر آن شب گذارده باشد هر که بعد از نماز بامداد یازده بار
قل هو الله بخواند آن روز هیچ گناه نگیرند او را و دیو کور گردد هر که هر شب سوره

انعام بخواند از جمله اعیان بود و در روز قیامت آتش دوزخ نبیند هر که سوره
اعراف در هر شب آدینه یکنوبت بخواند روز قیامت حسابش نکنند هر که
سوره بخواند در هر ماهی در دنیا در ویشی ازو کفایت کنند و دفع کنند هفتصد
نوع از انواع بلا که کمترین آن علت دیوانگی و جذام و برص بود و در قیامت
مقام او در بهشت عدن بود که در میان بهشتهاست صادق علیه السلام
گفت هر که شب آدینه سوره بنی اسرائیل بخواند نمیرد تا که قایم علیه السلام را
دریابد و از اصحاب و یاران وی بود راوی دیگر گوید از امیر المومنین علی ع
روایه کرد که گفت هیچ بنده نبود که برخواند قل انما انا بشر مثلکم یوحی تا آخر سوره
هر شبی که بخواهد خفت که نه نوری بود که از خوابگاه وی تا بخانه حرام دا از
اهل و ساکنان خانه حرام بود و آن نوری بود تا به بیت المقدس ابان
بن عثمان از صادق علیه السلام روایه کرده که هر که پیوسته سوره مریم بخواند
بی مزد نا که بیابد آنچه معونة و یاری کند او را در تن و مال و فرزند و در آن دنیا
جهان از اصحاب عیسی علیه السلام بود صادق علیه السلام گفت سوره
عنکبوت و روم هر که بخواند در شب بیست و سیوم رمضان از اهل بهشت
بود والله و استثنا نکنم درین سوگند و نترسم که خدا تعالی بر من اثمی و بزه نویسد

و این دو سوره از خدا تعالی مکان و منزلت بزرگ دارد ثواب سوره سجده
صادق علیه السلام گفت هر که سوره سجده بخواند در شب آدینه خدای تعالی
نامه او بدست راست او دهد روز قیامت حساب نکنند با او اندر انچه بوده باشد
اندر وی و از رفیقان محمد و اهل بیت وی بود صادق علیه السلام گفت
هر که سوره احزاب خواند روز قیامت در جوار محمد صلی الله علیه و آله و در جوار
حرمیان وی بود روایت از امام صادق علیه السلام هر که سوره یس پیش از
خسپیدن بخواند هزار فرشته بروی موکل بود تا او را نگاه دارند از شر دیو
رجیم و از هر آفتی و اگر دران روز بمیرد به بهشت رود و سه هزار فرشته
بشستن وی حاضر آیند و برای او استغفار کنند و تشییع جنازه او آیند
و چون او را در لحد نهند با او در گور آمی باشند و در گور او عبادت میکنند
و ثواب آن عبادت بدهند و گور او را بروی فراخ گردانند چندانکه چشم کار کند
و ایمن بود از فشار تنگ گور و همیشه او را نور تابنده بود در گور وی چنانکه تا عنان
آسمان میرسد تا آنگه او را از گور بیرون آرند و در حال بعث آن فرشتگان
همچنان با او می آیند و سخن میکنند و در روی او می خندند و بشارت میدهند
بهر نیکی تا که او را بر صراط بگذرانند و او را موفق بدارند که هیچکس را از قرب

نبود مگر فرشتگان مقرب و پیغمبران مرسل و وی با پیغمبران مرسل بود و بنده
بود در روی و نه جزع و نه گرسنگی و نه تشنگی آنگه رب العزة ندا کند که شفاعت
کن تا شفاعت بدهم در جمله هر کرا شفاعت کنی بخواه از من تا بدهم ترا
آنچه بخواهی آنگه آن بنده هرچه بخواهد بدهند و شفاعت بدهند و با او حساب
نکنند چنانچه با دیگران حساب کنند و خوار نگردانند او را جائی که دیگران را
خوار گردانند و سرزنش و ملامت نکنند او را انجا تا و نه هیچ چیز از بدیها که کرده
باشند و ایمان نامهٔ باز گشاده از خدا تعالی بدو دهند و مردمان گویند سبحان الله
این بنده را هیچ گناه نبوده که او را بدان مواخذه کردندی و او را از رفقای
محمد صلی الله علیه و آله گردانند امام باقر علیه السلام فرموده که سوره یاسین
هر که بعمر خویش یکبار بخواند او را بهر خلقی که در دنیاست و بهر خلقی که در آخرت
است دو بار هزار از هزار نیکوئی بنویسند و محو کنند از وی دو بار هزار هزار بدی
و نرسد او را درویشی و نه در زیر بار آمدن و نه غرق شدن و نه جنون
و نه جذام و نه وسواس و نه هیچ دردی که او را از آن مضرتی رسد و تخفیف کنند
و سبک گرداند خدا تعالی بروی سکرات مرگ و از آن جمله بود که خدا تعالی
ضمان کرده بود او را در دنیا فراخی در معیشت و زندگانی و فرح و شادی

در قیامت و رضا دادن ثواب خدا در آخرة و خدای تعالی گوید حمله عرش و فرشتگان
آسمان و زمین را که خشنود گشتم از فلان بنده شما همه وی را استغفار خواهید
هر که هر آدینه والصافات خواند محفوظ ماند مال و عیال و فرزند و تن وی
و نرسد او را هیچ بدی از دیو و نه از جباری و اگر بمیرد در آن روز یا در آن شب
شهید بمیرد و خدای تعالی او را در بهشت با شهیدان در یک درجه فرود آید
باقر علیه السلام گفت هر که شب آدینه سورهٔ ص بخواند بدهند او را
ذخیره دنیا و آخرة آنچه نداده باشند کسی را مگر پیغمبر مرسل و فرشته مقرب را
و به بهشت فرستند او را با هر که او میخواهد از اهل بیت وی تا آن خادمه که
او را خدمت کرده بود اگر چه آن خادمه در حد عیال او نبوده باشد و در حد
کسی که شفاعت کنند او را سورهٔ زمر را هر که بخواند بدهد خدای تعالی او را از
شرف دنیا و آخرة و عزیز گرداند او را بی مال و بی عشیره با خیان گرداند او را
که هر که او را ببیند از وی بشکوهد و حرام گرداند بر وی آتش دوزخ و بنا کنند
برای او در بهشت هزار شهر در هر شهری هزار کوشک و در هر کوشکی هزار
جوی و بدهند او را با این همه عینان تجریان و عینان نضاختان و
و عینان مدهامتان و حور مقصورات فی الخیام و ذواتا افنان و من کل فاکهة زوجان

صادق علیه السلام گفت هر که شب آدینه سورهٔ اذا وقعة الواقعة بخواند خدای تعالی
او را دوست دارد و دوست گرداند بخلقان او را تا در دنیا بود و سختی و درویشی
نه بیند و هیچ آفه از آفتهای دنیا و از رفیقان امیر المومنین علی علیه السلام
بود روز قیامت که این سورهٔ خاصه امیر المومنین علی علیه السلام است
و هیچ کس با او درین سوره شریک نیست و گفت علیه السلام هر که مشتاق
گردد به بهشت و صفت آن باید که اذا وقعة الواقعة بخواند و هر که خواهد که
آتش دوزخ ننگرد باید که سورهٔ لقمان بخواند ابو جعفر الباقر علیه السلام
گفت هر که هر شبی پیش از آنکه بخسپد اذا وقعت بخواند با مشی خدای تعالی را ببیند
و روی او چون ماه شب چهارده باشد ثواب سورهٔ سال سایل صادق علیه السلام
گفت بسیار خوانید این سوره را که هر که بسیار خواند خدای تعالی او را سوال
نکند روز قیامت از گناهان که وی کرده و فرو آرد در بهشت او را با محمد
و اهل بیت وی صلوات الله علیهم اجمعین صادق علیه السلام گفت هر که
قل اوحی بسیار بخواند نرسد او را در دنیا هیچ آفتی او را نه از زیان و نه از نظر
ایشان و نه از جادوی ایشان و نه از کید و مکر ایشان و روز قیامت با محمد صلعم
بود و آن بنده گوید یا رب نرید بدل عنهم صادق علیه السلام گفت هر که

سوره المدثر در نماز بخواند واجب بود بر خدای تعالی که او را با محمد صلی الله علیه و آله
در درجه فرود آرد و با او رنج نبود و او را شقاوت در نیابد انشاء الله تعالی
امام باقر علیه السلام گفت هر که سوره هل اتی بر خواند در نماز بامداد
روز پنجشنبه خدای تعالی بدهد او را از حور عین هشتصد کنیزک دوشیزه و چهار هزار
ثیب و در قیامت با محمد صلی الله علیه و آله بود صادق علیه السلام گفت
هر که سوره والمرسلات بخواند خدای تعالی معرفت و آشنایی افکند میان او و
میان محمد صلی الله علیه و آله هر که سوره عم بر خواند و پیوسته میخواند امسال
بر وی نگذرد تا خانه کعبه را زیارت کند صادق علیه السلام فرمود هر که
قرات او در نماز فریضه ویل للمطففین بود خدای تعالی او را ایمنی دهد روز قیامت
از آتش دوزخ و وی دوزخ را نه بیند و بر پل دوزخ وی را گذر نیفتد
و با او حساب نکنند روز قیامت صادق علیه السلام فرمود هر که در نماز
فریضه و نافله والسماء والطارق بخواند روز قیامت او را نزدیک خدای تعالی
منزلت بود که دیگران را نبود و وی از اصحاب و رفیقان پیغمبران بود در بهشت
صادق علیه السلام گفت بر خوانید سوره الفجر را در فرایض و نوافل که این
سوره حسین بن علی علیه السلام است هر که این سوره بخواند با حسین علیه السلام بود

در بهشت صادق علیه السلام فرمود هر که قرات او در نماز فریضه لا اقسم بهذا البلد بود
در دنیا از معروفان بود بصلاح و در آخرت از معروفان بود که او را نزد
خدای تعالی مکان و منزلت بود و از رفیقان پیغمبران و شهیدان و پارسایان
بود صادق علیه السلام فرمود که هر که پیوسته والعادیات میخواند برانگیزد
خدای تعالی او را با امیر المومنین علی علیه السلام روز قیامت و خاصه در حجره
او بود و از رفیقان او بود صادق علیه السلام فرمود که هر که در فرایض
و نوافل انا اعطینا بخواند خدای تعالی آب دهد او را از حوض کوثر روز قیامت
و منزلگاه او نزدیک حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود در زیر درخت طوبی
صادق علیه السلام فرمود که هر که شبانروزی پنج نماز کند که در آن نمازها
قل هو الله بر خوانده بود وی را گویند ای بنده خدا نیستی تو از اهل دوزخ
و نماز تو پسندیده بود گفت علیه السلام هر کرا بیماری یا رنجی رسد و او در آن
بیماری و رنج قل هو الله خوانده بود و در آن رنج بمیرد از اهل دوزخ نبود
و نیز گفت علیه السلام که هر که ایمان دارد بخدا و روز قیامت باید که دست
ندارد از خواندن قل هو الله در قفای نمازهای فریضه که هر که بر خواند در قفای
نمازهای فریضه جمع گرداند خدای تعالی او را خیر دنیا و آخرت امیر المومنین ع

فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت هر که در انحال که بخواهد خفت صد بار
قل هو الله احد بخواند خدای تعالی بیامرزد گناه پنجاه ساله او را و نیز گفت
امام صادق علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر سعد بن معاذ نماز کرد گفت
فرا رسیدند هفتاد هزار فرشته تا بر سعد نماز کنند و جبرئیل با ایشان بود
من گفتم یا جبرئیل این استحقاق بچه یافته است که شما بروی نماز کردید وی گفت
بدان یا رسول الله که او قل هو الله بسیار خواندی در همه وقتها بر پای و نشسته
و سواره و رونده و آینده و نیز گفت صادق علیه السلام که هر که در آن وقت
که بر خوابگاه رود یازده بار قل هو الله را بخواند نگاه دارند سرای او را از فتنها
و بلاها و سراهای دیگر را که گرد بر گرد سرای او بود روایت است که پادشاهی وزیری
داشت که او را بواجبی خدمت میکرد و مدتی آن وزیر ترک خدمت پادشاه کرد
و بعبادت خدای تعالی مشغول شد و پس پادشاه شد پادشاه پرسید که ای وزیر
چرا بر نیامدی وزیر گفت که ای پادشاه در تو پنج خصلت دیدم از تو بر گردیدم
یکی آنکه تو نشسته بودی و من ایستاده اکنون خداوندی طلب کردم که در یک
رکعت نماز دو بار فرماید نشستن دویم آنکه تو طعام میخوردی و مرا نمی‌دادی اکنون
خداوندی طلب کردم که او نمیخورد و بمن می‌دهد که و هو یطعم و لا یطعم سیم آنکه

تو خواب میکردی و من بیدار بودم اکنون خداوندی طلب کردم که هرگز خواب
بروی روا نیست که لا تأخذه سنة و لا نوم و چهارم آنکه من پیوسته از تو
می‌ترسیدم که ترا مرگ آید اکنون خداوندی طلب کردم که هرگز نمیرد
که و هو حی لا یموت پنجم آنکه پیوسته از تو می‌ترسیدم که اگر گناهی کنم مرا
بکشی اکنون خداوندی طلب کردم که اگر گناهی کنم و توبه کنم مرا بیامرزد
که ان الله یغفر الذنوب جمیعا و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله الطیبین الطاهرین
روایت است که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ماه نو بدیدی روی بگردانیدی و گفتی
الله اکبر سه بار الحمد لله الذی خلقنی و خلقک و اطلعک من مطلعک
و قدر لک منازلک و جعلک آیة للعالمین یباهی بک الملئکة پس پشت
مبارک بگردانیدی و گفتی ربی و ربک الله وحده لا شریک له اللهم
اهله علینا بالسلامة و الاسلام و الایمان و الهدی و التقی و العمل بطاعتک
فیما یحب و یرضی در دانستن ایام نحوسه و آنچه بعد از دیدن ماه نظر در وی کنند

محرم ۲۲ — در آب روان و فیروزه
صفر ۱۰ — در روی خود
ربیع الاول ۴ — در روی استاده
ربیع الآخر ۲۸ — در روی [illegible]
جمادی الاول ۲۸ — در [illegible]

جمادی الآخر ۱۲ — در آسمان
رجب ۱۲ — در قرآن و روی خود
شعبان ۲۶ — در روی [illegible] و صالحان
رمضان ۳ — در روی اهل و عیال خود
شوال ۱۲ — در انگشتری فیروزه
ذوالقعده ۲۸ — در آینه و [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس مر آن خدای را جلت عظمته که خلق بیافرید و حق مبین ساخت
و بجهة ارشاد خلق تعیین پیغمبران نمود و هر پیغمبری را بوصی مخصوص گردانید
و همه را بر اطاعت و طاعت قدرت داد و صد هزاران درود و ثنا معدود بر افضل
و اکمل رسل مجتبی معلی فرکی سید اولین و آخرین مهتر و بهتر عالم و آدم و آل
باد خصوصا بر وصی و ابن عم و برادر او امیر المومنین و امام المتقین علی بن
ابی طالب و یازده فرزند وی که امامان بحقند و حجتان خدای بر خلق معصومان
از صغایر و کبایر راه نمایان امت و پیشوایان ملت صلواة الله علیه و علیهم اجمعین
وبعد این رساله مرتب است بر دوازده فصل **فصل اول** در نسب پیغمبر
ما صلوات الله علیه **فصل دوم** در اخلاق پیغمبر ما صلوات الله علیه و آله **فصل سوم**
در خواص پیغمبر ما صلواة الله علیه **فصل چهارم** در فضایل امیر المومنین صلواة الله علیه

فصل پنجم در مطاعن ابابکر و عمر و عثمان و دلیل بطلان امامت ایشان
فصل ششم در امامت امیر المومنین علیه السلام صلوات الله علیه و آله **فصل**
هفتم در امامت باقی ائمه صلواة الله علیهم اجمعین **فصل هشتم** در فضایل
چند که میان عدلی و جبری واقع شده **فصل نهم** در مسایل شیعه **فصل دهم**
در مسایل چند که امیر المومنین علیه السلام از اهل کرده **فصل یازدهم** در احادیث
چند که حضرت رسالت صلواة الله علیه در حق امیر المومنین علی علیه السلام فرموده
فصل دوازدهم در مولود قایم آل محمد صلواة الله علیه و علامات قبل از ظهور
وی علیه السلام و از فصول مذکوره آنچه موافق و مخالف متفق اند در این رساله
مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت
خیر الفاتحین **فصل اول** در نسب پیغمبر ما صلوات الله علیه محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب
بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه
بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان تا اینجا علما را اختلاف نیست
و اما بعد از عدنان تا آدم علیه السلام اختلاف بسیار است و مادر وی آمنه
بنت وهب بن عبد مناف در هفدهم ماه ربیع الاول متولد شد مادر وی حامله

بوی در مکه نزدیک جمره وسطی در ایام تشریق و پدر وی وفات یافته بود وی
صلی الله علیه و آله متولد نشده بود و بعضی گویند دو ماهه بود و بعضی گویند
هفت ماهه بود و بیش بعضی آنست که وی را صلی الله علیه و آله دو سال و چهار
ماه بود که پدر وفات یافت و چون چهار ساله شد و بقولی شش ساله مادر
وی صلی الله علیه و آله وفات یافت و جد وی عبد المطلب وی را کفالت میکرد و چون
سن مبارک وی به هشت سال و دو ماه و ده روز رسید عبد المطلب وفات یافت
عم وی ابوطالب تولیه وی میکرد و چون بدوازده سال رسید ابوطالب او را
بجانب شام برد خبر بحیرای راهب روایت کرده اند باسناد از عباس از
پدرش از ابوطالب که گفت خواستم که بشام روم بتجارت و گرمای عظیم بود
چون عزم رفتن کردم جماعتی از قوم من گفتند با محمد چه خواهی کرد وی را که می
گذاری گفتم وی را با خود می برم گفتند کودک خورد است در چنین گرما وی را
چگونه می بری گفتم بخدای که وی از من جدا نشود هر جا که روم و من برای وی بحکم
و ما شتر سواران بسیار بودیم نهالی افکنده بساختم برای محمد و شتر وی پیش
من میرفت و از من جدا نشدی و بر همه کاروان سبقت داشتی چون گرما
سخت شدی میغ سفید پیدا شدی و بر وی سلام گفتی و بر سر وی سایه افکندی

و از وی جدا نشدی و بسیار بودی که آن میغ بر سر ما انواع میوه ها باریدی
و با ما همی رفتی و در راه تنگی آب پدید آمد تا چنان شد که مشکی بدو دینار
نمی یافتند و ما هر جا که فرود می آمدیم آب بسیار پدید آمدی و حوضها پر شدی
و زمین سبزه رستی و ما در فراخی و نعمت و خیر بودیم و قوم با ما بودند اشتر
ایشان باز ماندی چنانکه بایستادندی محمد دست بر ایشان فرود آوردی همه بسر رفتندی
در راه بصومعه رسیدیم درختی بزرگ بود نزدیک آن صومعه شاخهای آن درخت
اندک بود و هیچ بار نداشت و کاروان در زیر آن درخت فرود آمدندی ما نیز
آنجا فرود آمدیم آن درخت بجنبید و شاخها بروی افکند و سه نوع میوه بروی
پدید آمد دو نوع تابستانی و یک نوع زمستانی مردمان از آن تعجب میکردند
راهبی از آن صومعه بیرون آمد نام وی بحیرا چون پیغمبر را بدید وی را بشناخت
برفت و از برای وی طعام بساخت چندانکه وی را کفایت بود پس بیامد و
گفت کیست که تولای این غلام میکند ابوطالب گفت منم گفت تو وی را که
باشی گفت من عم ویم راهب گفت او را عم نباشد تو کدام عمی گفت من برادر
هم پدری و مادری پدر ویم او را نیست و اگر نه من بحیرای راهبستم ابوطالب
گفت که راهب گفت دستوری هست تا این طعام نزدیک وی برم گفتم

چنان کن پیغمبر من کریست من ویرا گفتم ای پسر مردی میخواهد که ترا گرامی کند
تناول کن از طعام وی گفت این طعام مرا است خاص و دون اصحاب را بحیرا
گفت آری خاص تراست پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت من بی ایشان چیزی
نخورم بحیرا گفت نزدیک من زیاده ازین چیزی نبود پیغمبر علیه السلام گفت
دستوری دهی که ایشان نیز با من موافقت کنند گفت آری پیغمبر علیه السلام گفت
بخورید بنام خدای و پیغمبر تناول کرد و ما نیز با وی همی خوردیم و بخدای که صد و هفتاد
مرد بودیم جمله سیر خوردیم تا که طعام بر پی کردن گرفت و چنانچه بود آمد
و بحیرا بر سر وی ایستاده بود مروحه در دست ویرا باد میکرد و تعجب مینمود
از بسیاری مردم و اندکی طعام و بهر ساعت بوسه بر سر وی میداد و میگفت
او اوست بخدای مسیح و مردمان فهم نمیکردند که وی چه میگوید مردی از کاروانیان
گفت ترا کاری افتاده است ما پیش از ین درینجا نزول کردیم در حق ما این
بر و احسان نکردی بحیرا گفت بخدای که مرا کاریست و چگونه کاری و من
می بینم آنچه شما نمی بینید و میدانم آنچه شما نمیدانید در زیر این درخت علامت
که اگر شما بدانید آنچه من از وی میدانم ویرا بر دوش تا وطن وی برید بخدای
که بزرگ داشت که با شما کردم جز از برای وی نکردم و آن وقت که وی آمد

در روی وی نوری دیدم تا با آسمان و مردان دیدم مروحها از یاقوت و زبرجد
در دست گرفته ویرا باد می زدند و میوه ها بر وی نثار می کردند پس این مرغ
دیدم که از وی جدا نمی شد پس صومعه خود را دیدم که نزدیک وی رفت
همچنان که چهار پای رود و پس این درخت که همیشه خشک بود و شاخهاش
اندک و اکنون سبز و میوه دار شده و این حوضها که آب وی فرو شده بود
از زمان بنی اسرائیل و حالا پر آب شده و من در کتاب شمعون الصفا چنان
یافتم که هرگاه درین حوضها آب پدید آید آن برای پیغمبری بود که از تهامه
بیرون آید و بمدینه هجرت کند نامش در میان قوم وی امین و در آسمان احمد
و او از عترت اسماعیل و ابراهیم بود بخدای که او اوست پس بحیرا گفت
از سه چیز ترا بپرسم ترا بحق لات و عزی که مرا از آن خبر دهی رسول صلی الله علیه و آله
چون نام لات و عزی بشنید در خشم شد گفت برو نزدیک من بنام لات
و عزی وسیلت مساز که بخدای که من هیچ چیز را از ایشان دشمن تر ندارم و این
دو بت سنگین اند که قوم مرا هست بحیرا گفت این یکی است پس گفت بخدای
که مرا خبر دهی گفت بپرس از هرچه خواهی چون وسیله حق بخدای کرد آن
خدای که ویرا مثل و مانند نیست گفت مرا از خواب و بیداری خود خبر کن مرا

خبر داد از ان و جمله کارهای خود همه موافق آن بود که بحیرا را معلوم بود از صفات او
بحیرا روی را افتاد و بوسه بر پای او داد و گفت ای پسر پاک خوشبوی توئی
پیغمبر و آبای تو از جمله پیغمبران بیشتر باشند ای انکه زیبای و حسن و نور دنیا از
نور تست ای انکه مسجدها بذکر تو معمور دارند کوس در تو میکرم در انحال که ایشان
بر تو کرد آمده باشند و تو فایده ایشان باشی و عرب و عجم بطوع و کره متابع
تو شده باشند و بلات غزی می نکرم و تو هر دو شکسته را باشی و بر خانه عیسی خر را
دست بود کلیدهای ان بکسی دهی که خواهی چند شجاع و مرد کارزار که توئی عکسی
کلید بهشت و دوزخ توئی که بمتابعت تو بهشت روند و بمخالفت تو بدوزخ
روند و بیج اگر با تبت کر دشمنان و کافران هلاک کنی و بتان بشکنی اکر شاهان
همه در دین تو آیند خوار و حقیر و بوسه بر دست و پای وی میداد و میگفت کاکر
روزگار تو دریابم در پیش تو شمشیر زنم توئی سید ولد آدم و امام متقیان و خاتم
پیغمبران بخدای که زمین نخندید از روز که ترا ولادت بود و همچنان خندان خواهد بود
تا روز قیامت از فرحی که پدید آمد و پیراز تو بخدا که کلیساها و بتان و شیاطین
همه بگریستند و گریان خواهند بود تا روز قیامت توئی دعوت ابراهیم و بشارت
عیسی توئی مقدس و مطهر از انجاس جاهلیت پس با بوطالب نگریست گفت او را

نکر باشد که از وی جدا نمی شوی ابوطالب گفت او پسر منست گفت وی پسر تو
نمی شاید که پدر و مادر وی زنده باشند گفت او برادرزاده منست و پدرش
ومان یافت انکه که مادرش بدو حامله بود و مادرش فرمان یافت چون وی دو سال
رسید گفت راست گفتی ولیکن مرا ای صواب ان می بینم که تو وی را با وطن
و شهر خود بری تا مگر روی زمین از جهود و ترسا و صاحب کتاب الا که مولد او
ندانست و اگر ببینند وی را بدانند انچه من از حال وی بدانستم هر بدی که بجای وی
توانند بکنند و در ان معنی هیچ کس انمبالغت نکند که جهودان ابوطالب گفت
چرا گفت زیراکه این برادرزاده ترا هم نبوت خواهد بود و هم رسالت و بدو آید
آن ناموس اکبر که بموسی و عیسی آمد ابوطالب گفت خدای تعالی وی را ضایع
نگذارد و ما وی را بشام بردیم چون نزدیک شام رسیدیم بخدای که کوهها و سنگهای
شام جمله دیدیم که در جنبش آمدند و نوری از انجا بر آمد عظیم تر از نور آفتاب
چون بمیان شام رسیدیم در بازار شام نتوانستیم رفت از بسیاری زحمت
مردمان که بنظاره رسول صلی الله علیه و آله می آمدند و خبر در شهر منتشر
شد تا هیچ حبر و راهب نماند الا که نزدیک او جمع آمدند حبری بیامد نسطور نام
مقابل وی بنشست و در وی می نگریست و سخن نمیگفت سه روز بپای چنین

میکرد چون شب سیم بود برخاست و در پس وی میرفت دید خبا که گفتی حریر
می جوید گفتم ای راهب کوهی که چیزی میطلبی گفت آری چیزی میخواهم که معلوم
کنم نام وی چیست گفتم محمد بن عبد الله بخدای که زکش بجوید پس گفت
صواب بینی که وی را فرمایی تا پشت برهنه کند تا چیزی بنگرم وی جامه از پشت
باز کرد چون مهر بدید بروی در افتاد و بوسه بر آنجا میداد و میگریست پس گفت
او را هر چند زود تر بموضعی رسانی که در آنجا ولادة او بوده است اگر میتوانی
که وی را چند دشمن است و برا انجا می آوردی و هر روز تعاهد او میکرد و طعام
می آورد چون بیرون خواستیم آمد پیراهن نزدیک وی آورد و بمن گفت
این پیراهن از من قبول کند و در پوشد تا مرا یاد میکند قبول نکرد و وی را آزردن
یافتم من پیراهن بستدم تا دل وی نرنجد و گفتم من در پوشم و با تعجیل وی را
بمکه آوردم هیچ مرد و زن از پیر و جوان و خورد و بزرگ نماند الا که باستقبال
وی آمدند از اشتیاقی که ایشان را بود بدو بجز ابوجهل خزاه الله که او بخت
بی باک بودی و از روز مست بود

فصل دویم در اخلاق وی صلی الله علیه و آله

خلق آنحضرت بمرتبه بود که حق سبحانه و تعالی عظیم خوانده آنجا که فرموده است
وانک لعلی خلق عظیم هرگز برای نفس غضب نکرد و غضب او برای خدا بود

و رضا

و رضای او برای خدا و جواد و سخی ترین مردمان بود هرگز شب یک درهم یا
زیاده در خانه وی نبود اگر از عطا چیزی باقی ماندی و شب در آمدی بمنزل
خود نرفتی تا آنرا بمحتاجان نرسانیدی و حیای وی صلی الله علیه و آله بیشتر بود
از بکر عذرای مخدر چشم فرو انداخته نظر وی صلی الله علیه و آله بزمین بیشتر بود از
نظر باسمان و از جمیع مردمان متواضع تر بود جواب دادی هر که وی را خواندی از
غنی و فقیر از حر و عبد و اصحاب را بکنیت گرامی داشتی هرگز در مجلس اصحاب پا دراز
نکردی و مکان بر ایشان تنگ نساختی و چنان نشستی که زانوی وی علیه السلام
پیشتر از زانوی دیگری نبودی و هر کس از اصحاب که بیمار شدی بعیادت رفتی
و چون غایب شدی از احوال وی پرسیدی و چون دفعه کسی گفتی کلماتی جابح
بر زبان راندی بر وی دعا کردی و چون کسی بپهلوی وی صلی الله علیه و آله
نشستی و دست بزانو بر جامه آنحضرت نهادی جامه خود را از وی در کشیدی
و بدستان اصحاب رفتی و از ضیافت ایشان خوردی و با اهل شرف الفت
گرفتی و اهل فضل را اکرام کردی و کسی را نگذاشتی که از عقب وی صلی الله علیه
رود و گفتی عقب مرا بگذارید و چون سوار بجایی رفتی کسی را نگذاشتی که پیاده
همراه باشد و او را بر مرکب خود نشاندی اگر آنکس ابا کردی گفتی که پیش رو

بفلان مکان و وی صلی الله علیه و آله خدمت کردی آنکس را که خدمت کردی
وی را و او را علیه السلام غلامان و کنیزکان بودند لیکن در ماکولات و مشروبات
و ملبوسات برایشان رفع نکردی انس مالک روایت کند که ده سال در خدمت
وی بودم در سفر و حضر هرگز در کاری که من کردم نگفت که چرا کردی و در کاری
که نکردم نگفت چرا نکردی و وی صلی الله علیه و آله در سفری بود گوسفندی
آوردند اشارت باصلاح آن فرمود یکی گفت یا رسول الله کشتن او بر منست
دیگری گفت پوست کندن او بر منست دیگری گفت پختن او بر من است
آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که هیزم جمع کردن بر من اصحاب گفتند
یا رسول الله از آن کفایت کنیم گفت لا من دانم که شما از آن کفایت میکنید
اما کراهت دارم که من متمیز شوم از شما زیرا که خدا تعالی کراهت دارد
از بنده که ممتاز شود میان اصحاب خود و برخاست و هیزم جمع کرد و
روایتست که وی صلی الله علیه و آله در سفری بود بجهت نماز فرود آمد و چند
قدمی رفت و باز گردید گفتند یا رسول الله کجا اراده فرمودید گفت
ناقه را شکال کنم گفتند یا رسول الله ما شکال کنیم فرمود که در کاری که خود توانند
کرد از کسی معونت مجویید و حلم و سلم آنحضرت بدرجه بود که در خبر است که روزی

در مسجد نشسته بود با اصحاب کثیر شخصی در آمد و سه خیار نوبر آورد و پیش آنحضرت
نهاد آنحضرت یک خیار را تناول کرد و بهیچ یک از صحابه نداد و دیگر بار همچنین
تا سه خیار را تمام تناول کرد و اصحاب بعضی سر در پیش افکندند و بعضی بحسرت
نگاه میکردند بامید آنکه آنحضرت شفقت نموده چیزی از آن بدیشان عنایت
فرماید التفات ننمودند چون آن شخص از مسجد بیرون رفت اصحاب در این باب
سخن گفتند آنحضرت بعد از تبسم فرمود که خیار اول را چشیدم تلخ بود گفتم مبادا
که اگر یکی از شما دهم آن معنی ظاهر شود و آن شخص رنجه گردد از دوم خیار ایشان
نصیب دهم چون دوم را چشیدم هم تلخ بود همان معنی رعایت کردم سیم
نیز همان حال داشت از آن سبب شما را محروم گذاشتم اصحاب متحیر ماندند و شکر
گفتند و صلوات فرستادند و عادت آنحضرت بود که چون بمجلس رسیدی بنهایت
مجلس نشستی و سنت برین نهاد و به مجلس از اهل مجلس فهم نمیکرد که دیگری
بآنحضرت از وی گرامی تر است و هر گاه یکی پیش آنحضرت نشستی وی صلی الله علیه وسلم
برنخاستی تا آنکس برخاستی و اگر شخصی استعجال برخاستن وی کردی بمهمی آنحضرت
از آن شخص اذن خواستی پس برخاستی و هرگز طعامی را عیب نکردی اگر اشتها
داشتی تناول نمودی و الا ترک کردی و تبسم بسیار کردی و سخن نرم

کفشی و نعلین خود را خود اصلاح کردی و جامهٔ خود را پینه دوختی و بر اشتر و خر
سوار شدی و غلام خود یا دیگری را با خود سوار کردی و روی اسب را با آستین
یا بگوشهٔ ردا پاک کردی و اگر مطبوع طبع یافتی گفتی الحمد لله رب العالمین
و چون مکروه طبع یافتی الحمد لله علی کل حال و اگر جلوس آنحضرت روی بقبله بود
و چون از خواب برخاستی گفتی الحمد لله احیانی بعد ما اماتنی و الیه النشور فصل
سیوم در خواص وی صلی الله علیه و آله آنچه مشهورست پانزده است پنج
از آن در نکاح است یکی آنکه زیاده از چهار زن ویرا جایز بود و صیغهٔ عقد
بلفظ هبه که چون زن میگفت نفس خود را بتو هبه کردم پیغمبر صلی الله علیه و آله
میگفت قبول کردم این عقد صحیح بود سیوم آنکه بر پیغمبر واجب بود که مخیر سازد
زنان خود را که اگر خواهند باشند و اگر خواهند از پیغمبر مفارقت کنند
چهارم آنکه حرام بود بر پیغمبر نکاح کنیزک بعقد پنجم بدل کردن زنان
که یکی را بگذارد و دیگری را بدل آن گیرد و دیگر خارج از نکاح ششم آنکه
مسواک بر وی واجب بود و نماز وتر بر وی واجب بود و گوسفند قربانی
بر وی واجب بود و قیام شب بطاعت و پنجم حرام بود بر وی زکوة و پنجم
... خوردن و مباح بود بر وی روزه وصال و آن آنست که دو روز دو روز

و یک شب در میان هیچ نخورند و بر امت او این روزه حرام است هفتم
از خاصه او علیه السلام آن بود که چشم وی در خواب بودی و دل او بیدار هر چه
بحضور او میگفتند وی در خواب بود و می شنید و هشتم آنکه از پس پشت
چنان میدید که از پیش رو نهم آنکه عقد زنان آنحضرت بعد از وفات
برامت حرام بود و این خواص مشهورست و خواص دیگر نیز گفته اند یکی آنکه
هرگاه آنحضرت زره و صلاح می پوشید جایز نبود که از بدن بیرون کند تا
با دشمن ملاقات نکند و حرام بود بر وی علیه السلام کتابت و قول شعر
و حرام بود بر وی علیه السلام نکاح اهل ذمه و جایز بود بر وی نکاح در حال
احرام چنانچه گویند میمونه را عقد کرد و وی علیه السلام در احرام بود فصل
چهارم در فضایل امیر المومنین و امام المتقین علی بن ابی طالب علیه افضل
الصلوات و اکمل التحیات از دلایل فضل وی علیه السلام قول خدای عز و جل
که قُل تَعَالَوا نَدعُ اَبنَاءَنَا وَ اَبنَاءَكُم وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُم وَ اَنفُسَنَا وَ
وَ اَنفُسَكُم باتفاق جمیع مفسران ابناءنا اشاره است بامام حسن و امام حسین
صلوات الله علیهما و نساءنا اشارتست بفاطمه علیها السلام و انفسنا اشارتست
بامیر المومنین صلواة الله علیه مراد از بن مساوی بودن است و هیچ شک نیست

کحضرت رسالت صلی الله علیه وآله تا آنکه قوت خود و قوت عیال خود را به سائل
بخشید و سه روز و سه شب گرسنه بود و این آیت در شان ایشان نازل شد
ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا یعنی بدادند طعام را بدوستی
خدا یا با وجود دوستی طعام مسکین و یتیم و اسیر را و چهار درهم داشت یکدرهم
را روز صدقه داد و یک درهم را شب و یکی را پنهان و یکی را آشکارا حق سبحانه
وتعالی این آیه فرستاد الَّذِینَ یُنْفِقُونَ اَمْوالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَالنَّهارِ سِرًّا
وَعَلانِیَةً و وی صلوات الله علیه گاه بودی که مزدوری کردی و اجره را بصدقه
دادی و سنگ بر شکم خود بستی از گرسنگی دشمنان بدین گواهند چه جای دوستان
معاویه گفت لَوْ مَلَکَ عَلِیٌّ بَیْتًا مِنْ تِبْرٍ وَبَیْتًا مِنْ تِبْنٍ لَاَنْفَدَ تِبْرَهُ
قَبْلَ تِبْنِهِ وَلَمْ یُخَلِّفْ شَیْئًا اَصْلًا یعنی اگر علی مالک شود یک خانه
زر سرخ را و یک خانه کاه را البته فانی و نیست سازد خانه زر سرخ را پیش
از خانه کاه و هیچ باقی نگذارد و دیگر آنکه وی علیه السلام زاهدترین مردمان
بود طعام درشت میخورد و جامه درشت می پوشید و هرگز طعام سیر نخورد ابو عبد الله
بن رافع گفت روزی پیش امیر المومنین علی علیه السلام رفتم انبانچه پیش آورد
ومهر بر و نهاده چون بگشود نان جوین بود در وی خشک شده و پاره پاره

زالمو

پرسیدم که یا امیر المومنین چرا مهر بر و نهادی گفت ترسیدم که حسن و حسین
نانخورش در وی کنند و این صفت خاصه او بود و نعلین او از لیف خرما بود و جبه
خود را گاه بپوست و گاه بلیف خرما پینه میکرد و نادر بودی که نان را با خورش
خوردی و اگر خوردی نمک بودی یا سرکه و اگر از آن ترقی کردی با سبزی خوردی
و اگر از آن تجاوز کردی با شیر خوردی و گوشت نخوردی مگر احیانا و گفتی لا تجعلوا
بطونکم مقابر الحیوان یعنی شکم خود را قبر حیوان مسازید و دیگر آنکه عابدترین
مردمان بود بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله نماز شب را مردمان از وی
تعلیم گرفتند و ترتیب نوافل و دعوات را از وی نقل کردند و پیشانی او چون
سینه شتر شده بود از بسیاری سجود و بر نوافل مداومت می نمود تا آنکه در جنگ
صفین در آن شب که مشهورست بلیلة الهریر در میان دو صف تیر انداختند
و وی علیه السلام نافله میگذارد و تیر از جانب راست و چپ و پیش وی می آمد
و این حکایت مشهورست که پیکان در پای آنحضرت نشسته بود چون در نماز بود از آن
بیرون آوردند او را از آن خبر نبود و این حکایت را جامی بنظم آورده و دیگر
آنکه حلیم بود بمرتبه که مروان حکم را در جنگ جمل عفو کرد و او سخت دشمن
بود علی علیه السلام را و عبد الله زبیر را هم در جنگ جمل اسیر گرفت و عفو فرمود

ورما کرد درحال آنکه او علی علیه السلام را دشنام میداد و علی علیه السلام گفته بود
عبدالله زبیر هیچکس را از اهل من نگذاشت که دشنام نداد و سعد عاص را از
عفو کرد و او دشمن قوی بود و امیرالمومنین را و عایشه را بعد از جنگ جمل بمدینه
فرستاد با بیست زن و معاویه در جنگ صفین آب را از امیرالمومنین ع
منع کرد و چند روز بر این برآمد اصحاب علی علیه السلام هجوم کردند چون مالک اشتر
اشعث بن قیس و غیر ایشان آب را گرفتند خواستند که معاویه را از آب
منع کنند امیرالمومنین ع نگذاشت و کیفیت این حال حکایت در کتاب تحفة المناقب
که تصنیف مولانا حسن شیعی سبزواری است مذکور است و دیگر آنکه بعد از
نبوت پیغمبر صلوات الله علیه و آله هیچکس پیش از امیرالمومنین علیه السلام
نکرد از سلمان فارسی روایت است که پیغمبر صلوات الله علیه فرمود اول
کسی که بمن رسد بر لب حوض آنکس باشد که اول ایمان آورد و انس مالک
گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله روز دوشنبه مبعوث شد و علی علیه السلام روز سه شنبه
اظهار ایمان کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را گفت من ترا
تزویج کنم بکسی که اول امت باشد باسلام و اعلم ایشان باشد و امیرالمومنین
صلوات الله علیه روزی بر منبر فرمود انا الصدیق الاکبر و الفاروق الاعظم امنت

قبل

قبل ان آمن ابوبکر و اسلمت قبل ان اسلم و این سخن امیرالمومنین علیه السلام
بر سر اشهاد بود و جمع کثیر از مخالف و موافق حاضر بودند و هیچکس رد و انکار
نکردند و علی علیه السلام در منزل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بود و مصاحبت
و صاحب راز و مامور آن حضرت بود و هرگز مخالفت نکرد و ابوبکر دور بود در
از پیغمبر و دایما دوری می جست پس معقول نباشد که عرض ایمان کند برابوبکر
پیش از آنکه عرض کند بر علی چنانکه مخالف دعوی میکنند با آنکه قول خدای باشد
که وانذر عشیرتک الاقربین و آنکه مخالفان گویند که اسلام علی قبل از بلوغ بود
و اسلام قبل از بلوغ اعتبار ندارد هر دو مقدمه غلط است آنچه گفتند که بالغ
نبود سن مبارک امیرالمومنین صلوات الله علیه شصت و شش سال بود و بروایتی
پنج و پیغمبر را صلوات الله علیه چهل سال از عمر گذشته بود که وحی آمد و بعد از وحی
بیست و سه سال بماند و علی علیه السلام بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله سی سال
در دنیا ماند پس سن مبارک علی علیه السلام در وقت نزول وحی مابین دوازده
یا سیزده سال بوده باشد و بلوغ در آن وقت ممکن است و آنچه گفتند اسلام
صبی را اعتباری نیست صبی گاه باشد که کامل العقل بود پیش از سن بلوغ
پس مکلف باشد و ابوحنیفه حکم کرده است که اسلام صبی صحیح است و اسلام صبی

دلالت میکند بر کمال او زیرا که طبیعت در حال کودکی معتاد نیست بدوستی
پدر و مادر و میل بجانب ایشان پس ترک پدر و مادر کردن و توجه بجانب حق نمودن
دلیل است بر کمالیت و نیز طبع صبی منافی نظر است در امور عقلیه و تکلیف
و سلام لهو و طرب پس اعراض نمودن او از انچه ملایم طبع اوست و میل کردن
بانچه منافی طبیعت است دلالت میکند بکمالیت پس از این دلایل معلوم شد که علی
علیه السلام مقدم بود باسلام پس افضل باشد بمقتضی السابقون السابقون
اولئک المقربون و دیگر انکه وی علیه السلام بلیغ ترین مردمان بود در فصاحت
بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تا انکه فصحا و بلغای عرب گفتند کلام علی
تحت کلام خالق است و فوق کلام مخلوق و دیگر انکه چون پیغمبر صلی الله علیه و آله
هر دو کس را که مناسبتی و مجانستی دید باهم برادری داد و علی علیه السلام
در ان مجلس بود و او را با کسی برادری نداد علی علیه السلام متالم شد حضرت رسالت ص
گفت یا علی ترا متفکر و متالم می یابم سبب چیست گفت یا رسول الله میان صحابه
مواخات دادی و مرا تنها گذاشتی انحضرت فرمود که یا علی تو راضی نیستی که برادر
من و وصی من و خلیفه من باشی بعد از من علی علیه السلام گفت بلی یا رسول الله
پس انحضرت با وی صیغه مواخات گفت دیگر انکه خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله علیه

فقهای شیعه او را امام اعظم می خوانند که هیچکس از موافق و مخالف قول او را
رد نمیتوانستند کرد در تجرید آورده که علی علیه السلام افضل است از جمیع اصحاب
پیغمبر بجهة انکه جهاد او از همه بیشتر بود و بلایی که بدو رسید در وقایع پیغمبر
از همه عظیم تر بود و هیچ احدی بدرجه او نرسید در جنگ بدر و احد و احزاب
و خیبر و حنین اما حرب بدر اول حربی بود که بدان امتحان کردند مومنان را
که لشکر ایشان کم بود و لشکر کافران بسیار علی علیه السلام ولید بن عتبه را بکشت
بعد از ان شیبه را و بعد از ان ابن ربیعه را بعد از ان عاص بن سعد بن عاص را
بعد از ان حنظله بن ابی سفیان را بعد از ان طعمه را بعد از ان نوفل بن خویلد
را و او بس شجاع بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله سوال کرد خدا را که او را هلاک
کردند علی علیه السلام او را بکشت و همچنان قتال میکرد تا نصف مشرکان
را بقتل آورد و باقی مسلمانان و سه هزار ملایکه که خدای تعالی بمدد مسلمانان فرستاده
بود همه باهم نصف دیگر از مشرکان را بکشتند با وجود انکه رایت در دست
امیر المومنین علی بود و اما غزاة احد پیغمبر صلوات الله علیه لوا و رایت را
بدو داد و رایت مشرکان در دست طلحه بن ابی طلحه بود علی علیه السلام او را بکشت
رایت را دیگری برگرفت او را نیز بکشت و همچنان کس را بعد از دیگری میکشت

تا بکس بازگشت مشرکان هزیمت نمودند و مسلمانان بغنیمت مشغول شدند
خالد بن ولید با صحاب خود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله حمله آورد و بشمشیر و نیزه و سنگ
می زدند تا پیغمبر صلی الله علیه و آله بیهوش شد و لشکر پیغمبر صلی الله علیه و آله
هزیمت نمودند مگر امیر المومنین چون پیغمبر علیه السلام بهوش آمد نظر کرد
علی علیه السلام را دید گفت یا علی اینها را از من دور کن علی علیه السلام
ایشانرا بهزیمت برد و اکثر مقتولان دران جنگ از علی علیه السلام بود
اما غزوة احزاب علی علیه السلام جهد بسیار نمود و عمرو بن عبدود که از شجاعان
مشرکان بود در میدان مبارز می طلبید مسلمانان همه از وی بترسیدند
علی علیه السلام بمبارزة او برخاست پیغمبر صلی الله علیه و آله منع کرد تا ببیند
که دیگران چه میکویند چون دید که هیچکس بمبارزة او قیام نمیکنند علی علیه السلام را
اذن داد و عمامه خود بر سر او نهاد و ورا دعا کرد و خدای عمرو را بدست
او هلاک کرد حذیفه گفت بدان خدای که جان حذیفه بدست اوست
که عمل علی درین روز عظیم تر بود از عمل اصحاب پیغمبر تا روز قیامت و فتح آن
جنگ در دست او بود صلوات الله علیه اما غزوة خیبر و شهرت آن
بر هیچکس مخفی نیست و فتح آن از خدای عز وجل بدست امیر المومنین علیه السلام کرد

و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله قلعه را محاصره کرد سیزده روز و روایت درد
علی علیه السلام بود و او را درد چشم بود پیغمبر صلی الله علیه و آله رایت بابوبکر داد
و با جماعتی پیش رفت و بهزیمت باز گردید ترسان دیگر روز رایت بعمر داد
او نیز همان کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود لاعطین الرایة غدا رجلا یحبه الله
و رسوله و یحب الله و رسوله کرارا غیر فرار یعنی فردا رایت را بکسی بدهم که
خدا و رسول خدا او را دوست دارد و او خدا و رسول را دوست دارد کرار
باشد و گریزنده نباشد پس گفت علی را پیش من آرید چون بیامد او را
پیش خود نشاند و آب دهن خود در چشم او انداخت و رایه را بدست او داد
و علی علیه السلام مرحب را بکشت دیگران بهزیمت شدند و در قلعه را بستند
علی علیه السلام از خندق بجست و در خیبر را بکند و پل ساخت و چون لشکر
اسلام باق بکذشتند بدست راست آن در را بر داشت و بموضعش نهاد
و از مشرکان بیست کس بایستی تا آن در را بر بندند و مسلمانان عاجز بودند
که آن در را بجنبانند هفتاد کس از مسلمانان جمع شدند تا آن در را بجنبانیدند
و امیر المومنین علیه السلام فرمود وَاللهِ مَا قَلَعْتُ بَابَ الخَیْبَرِ بِقُوَّةٍ جِسْمَانِیَّةٍ
وَلٰکِنْ قَلَعْتُهُ بِقُوَّةٍ رَبَّانِیَّةٍ اما غزوة حنین پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن

جنگ ده هزار کس همراه داشت ابو بکر تعجب نمود از بسیاری مسلمانان و گفت کی
غلبه نکنند با این کثرت که ما داریم جمیع ایشان منهزم شدند و با پیغمبر صلی الله علیه
و آله نماند الا نه کس علی علیه السلام و عباس و فضل بن عباس و ابو سفیان بن الحرث
و نوفل بن الحرث و ربیعه بن الحرث و عبد الله بن زبیر و عتبه و معتب که برادران
ابی لهب بودند و از میان مشرکان ابو جرول که شجاع و مبارز بود بیرون آمد
علی علیه السلام او را بکشت و مشرکان بهزیمت شدند و پیغمبر صلی الله علیه و آله
مسلمانان را آواز کرد و بازگشتند و در پی مشرکان رفتند علی علیه السلام چهل کس را
بقتل آوردند و مسلمانان غنیمت بسیار گرفتند و غیر از این پنج غزو که مذکور شد
غزوات بسیار بود که فتح آن بدست امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله شد چنانچه
مولانا حسن شیعی سبزواری در بهجة المباهج ذکر کرده و مومنان را مطالعه آن
ضروریست و چون علی علیه السلام را جهاد بیشتر بوده باشد ثواب او بیشتر باشد
پس افضل باشد دیگر آنکه علی علیه السلام اعلم بود زیرا که قوت مدرکه و ذکاء وی
علیه السلام با علی مرتبه بود و دایم ملازم پیغمبر بود و استفاده میکرد از پیغمبر صلوات الله علیه
و حریص بود در استفاده و پیغمبر صلی الله علیه و آله حریص بود در افاده و افضل و اکمل
و اعلم بود از جمیع خلایق و چون مستعد و مشفق بود و قابل و مداومت نماید نفس که

فایده تامه بحصول رسیده باشد پس اعلم باشد از باقی اصحاب پس افضل باشد
و اصحاب دیگر که بودند بسیاری از احکام بر ایشان مخفی بود که رجوع با امیر المؤمنین
صلی الله علیه و آله میکردند و هیچکس از موافق و مخالف نقل نکرده که علی علیه السلام
بیکی از ایشان رجوع کرده باشد و این دلیل اعلمیت است پس دلیل افضلیت باشد
روایه است که روزی یهودی از ابی بکر پرسید که این الله یعنی خدا کجاست ابو بکر
گفت بر عرش یهودی گفت خلت الارض منه حیث اختص ببعض الامکنه
یعنی خالی ماند زمین از خدا چون خاص شد بعرش و استهزاء و سخریه میکرد با اسلام
و میرفت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله بدو رسید گفت ان الله این الاین
فلا این له یعنی مکان را خدا ایجاد کرد پس او را مکان نباشد یهودی در دست
امیر المؤمنین علیه السلام مسلمان شد و عمر را از بسیار مسایل پرسیدند که
بغیر صواب حکم کرد و علی علیه السلام از تخطیه کرد و عمر قبول علی علیه السلام
رفت چنانچه گویند که قدامه خمر خورده بود عمر خواست که او را حد زند قدامه
این آیه را خواند که لیس علی الذین امنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا
یعنی بر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح آوردند جناحی نیست بر ایشان
و باکی نیست بهر چه خورند عمر چون آیه بشنید دست از وی بداشت امیر المومنین

صلوات الله علیه فرمود که الکسانی که ایمان آوردند و عمل صالح کردند حرام
را حلال نمیدانند پس عمر را امر کرد که از قدامه طلب توبه کن اگر توبه کند
حدش بزن و اگر توبه نکند او را بکش عمر قبول کرد و گفت لولا علی لهلک عمر
و دیگر زنی را پیش عمر آوردند که از وطی شوهرش شش ماه گذشته بود فرزند آورد
عمر فرمود که او را رجم کنند علی علیه السلام گفت بر وی هیچ نیست زیرا که اقل حمل
شش ماهست بقول خدای انجا که فرمود وحمله وفصاله فی عامین و جای دیگر فرمود
که حمله وفصاله ثلثون شهرا مضمون آیه اول انست که نهایه شیر خوردن دو سالست ۶۰
و مضمون آیه اول انکه مدت حمل و شیر خوردن سی ماهست از سی ماه چون دو سال
مدت شیر خوردن باشد مدت حمل شش ماه باشد عمر گفت لولا علی لهلک عمر
و دیگر انکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود اقضاکم علی و معلوم است که اقضا
اعلم باشد و اعلم افضل و دیگر انکه وی علیه السلام خبر داد از علم خود و گفت
سَلُونِي قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونِي سَلُونِي عَنْ طُرُقِ السَّمَاءِ فَاِنِّي اَعْرَفُ
بِهَا مِنْ طُرُقِ الْاَرْضِ یعنی بپرسید از من پیش از انکه مرا نیابید بپرسید
از احوال آسمانها و انچه در ویست که من از ان بهتر میدانم از زمین و انچه در وست
و دیگر فرمود لو ثُنِّيَتْ لِيَ الْوِسَادَةُ لَحَكَمْتُ بَيْنَ اَهْلِ التَّوْرَاةِ بِتَوْرَاتِهِمْ و بین

اَهْلِ الْاِنْجِيلِ بِاِنْجِيلِهِمْ وَبَيْنَ اَهْلِ الزَّبُورِ بِزَبُورِهِمْ وَبَيْنَ اَهْلِ الْفُرْقَانِ
بِفُرْقَانِهِمْ و این دلیل است بر کمال معرفت او بجمیع شرایع عاقل باید که ملاحظه
نماید این قول را و قول ابی بکر را که گفت اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم
و قول عمر را که گفت کل افقه من عمر حتی المخدرات روایه کرد ابو نعیم الحافظ
در کتاب حلیه الاولیا آورده که در ان حال که ابا بکر را مرض موت مستولی شد
گفت یا لیتنی کبشا لقومی فسمنونی ما بدا لهم ثم جاء الیهم احب قومهم فذبحونی
نصفی شواء و نصفی قدیدا فاکلونی فاکون عذرة ولا اکون بشرا یعنی کاشکی
من گوسفندی بودمی از ان قوم خود تا مرا فربه کردندی از انچه حاضر شدی از ان
و عزیز تر قومی که مهمانی بدیشان رسیدی مرا بکشتندی و نیمه مرا بریان
کردندی و نیمی را خشک کردندی و مرا بخوردندی و نجاست بودمی و آدمی
نبودمی و اصدق القایلین جل ذکره در قران فرموده که یقول الکافر یا لیتنی
کنت ترابا یعنی کافر گوید کاشکی من خاک بودمی و عمر در مرض موت گفت
لو ان لی ملاء الارض ذهبا و مثله معه لافتدیت به نفسی من هول المطلع
یعنی اگر مرا در مقدار دنیا زر بودی فدا کردمی میان نفس خود را از ترس قیامت
و حق جل و علی در نص قاطع ازین خبر داده که و لو ان للذین کفروا ما فی الارض

ستغفر به تعالی تمثل شی یرجع الی الاصل

جمیعاً و مثله معه لافتدوا به من سوء العذاب یعنی اگر همه مال روی زمین
ازان کافران بودی و چندان دیگر فدا کردی بدان تا نفس خود را از عذاب
دوزخ خلاص دهند و امیر المومنین و امام المتقین و مظهر العجائب و الغرائب
صلوات الله و تحیاته علیه در حین وفات فرمود متی القاها متی یبعث شقاها
متی القا احبه محمداً و حزبه یعنی کی یابم مرگ را و کی باشد که زنده کنند بدبخت
امت را و کی یابم دوستان خود محمد و یارانش را و دران وقت که ابن ملجم
علیه اللعنه ضربت زدی علیه السلام فرمود فزت و رب الکعبه یعنی فیروزی
یافتم بخدای کعبه پس باید که مرد عاقل منصف نظر کند و انصاف دهد رحم الله
لمن انصف **فصل پنجم** در مطاعن ابی بکر و عمر و عثمان و دلیل بطلان امامت
ایشان اما ابی بکر خواجه نصیر الدین در تجرید آورده که خالف ابو بکر کتاب الله
فی منع ارث رسول الله صلی الله علیه و آله بخبر رواه یعنی ابو بکر خلاف کرد قرآن را
دران که منع کرد فاطمه علیها السلام را از فدک بحدیثی که خود روایت کرد
از پیغمبر علیه السلام که نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقه یعنی ما
گروه پیغمبرانیم از ما کسی میراث نمی برد آنچه ما گذاریم صدقه است و این روایت
خلاف قرآن است آنجا که فرموده و ورث سلیمان داود و دیگر آنجا که فرموده

حکایت

از زکریا که یرثنی و یرث من آل یعقوب و فاطمه علیها السلام خطاب کرد با وی
و گفت یا ابا بکر تو از پدر خود میراث بری و من از پدر خود میراث نبرم و این حدیث
را تنها او روایت کرد و آنکسان که بر وی بیعت کرده بودند هیچکس او را درین حدیث
تصدیق نکردند و اگر این حدیث راست بودی چون امیر المومنین صلوات الله علیه
شمشیر و نعلین و عمامه پیغمبر را تصرف کرد و عباس دران باب سخن گفت که من
عم پیغمبرم و تو عمزاده ای من اولیترم بمیراث پیغمبر و دعوی عباس بحضور ابا بکر
بود پس عباس را جایز نبودی دعوی میراث و ابو بکر را واجب بودی که منع کند و حال
آنکه منع نکرد پس معلوم شد که بر پیغمبر افترا کرده بود پس صلاحیت امامت
نداشته باشد و دیگر آنکه فاطمه علیها السلام را چون منع کرده از فدک آن طاهره
زکیه دعوی کرد که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بدو بخشیده بود و ابا بکر
او را تکذیب کرد با آنکه میدانست که وی علیها السلام معصومه است و امیر المومنین ع م
و ام ایمن گواهی دادند بحقیقت فاطمه علیها السلام قبول نکرد با آنکه از حضرت رسالت ص
بکرات شنیده بود که حق با علی است و علی با حق است پس خلاف قول رسول ص
کرده باشند و حضرت فاطمه علیها السلام وصیت کرد که ابا بکر بر وی نماز نکند
از غایت غضب که با او داشت نخواست که آن ثواب دریابد و حضرت امیر او را

او را شب دفن کرد و قبر او مخفی داشت و بواسطهٔ ابابکر قبر او هنوز مخفی است
و دیگر آنکه ابابکر گفت ان لی شیطانا یعترینی یعنی مرا شیطانیست که بمن
می آید اگر درست رفتم مرا یاری دهید و اگر بغزیدم مرا براه راست کنید
بس چگونه باشد امامت کسی که در تقویم و سداد احتیاج برعیت داشته باشد
و دیگر آنکه عمر گفت کانت بیعة ابی بکر فلتةً وقی الله المسلمین شرها و من
عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعت ابی بکر بی فکر و غلط بود خدای تعالی مسلمانرا
از شر آن نگاهدارد و هر کس معاودت کند با مثل آن او را بکشید
پس اگر امامت او صحیح بود قول عمر باطل و معصیت باشد و طعن بر عمر لازم بود
و اگر صحیح نبود طعن بر هر دو لازم بود و دیگر آنکه ابوبکر در حال نزع گفت لیت
امی لم تلدنی یا لیتنی کنت تبنةً فی لبنةٍ یعنی کاشکی مادر مرا نزادی
کاشکی من کاهی بودمی در خشتی و جمهور نقل کرده اند از حضرت رسالت
صلواة الله علیه و آله که ما من محتضر یحتضر الا و یری مقعده من الجنة و النار
یعنی هر کس که بمردن رسد پیش از مردن جای خویش ببیند از بهشت
یا دوزخ هم از سخن ابوبکر معلوم شد که جای خویش دیده بود در آن حین
که این سخن گفت و دیگر آنکه تخلف کردند از لشکر اسامه و پیغمبر صلی الله علیه و آله چند بار

تکرار کرد و در مرض خویش گفت که نفذوا جیش اسامه لعن الله المتخلف عن
جیش اسامه یعنی لشکر اسامه را روان کنید لعنت خدای بر کسی باد که از
لشکر اسامه باز پس ماند و ابوبکر و عمر و عثمان هر سه با لشکر بودند و تخلف نمودن
و باز گشتند و نرفتند و می دانستند که قصد پیغمبر صلی الله علیه و آله آنست
که ایشانرا از پیش خود دور کند و چون اسامه را بر ایشان امیر کردانید
اسامه فاضلتر باشد از ایشان و هیچ کس را بر امیر المؤمنین صلوات الله علیه امیر
و والی نکردانید پس امیر فاضلتر باشد از اسامه و دیگر آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله
ابابکر را فرستاد که سورهٔ براءة بمکه برد خدای تعالی وحی کرد پس از سه روز
تا او را باز کردانید چون خدای تعالی راضی نبود که دو آیه تبلیغ کند چگونه راضی
بود بخلافت وی و دیگر آنکه دست چپ دزد را قطع فرمود و حضرت
رسالت بقول خدا قطع دست راست فرموده و دیگر آنکه فجاءة سلمی را
باتش سوزانید و حضرت رسالت فرموده که لا یعذب بالنار الا رب النار
و از کلاله پرسیدند ندانست که چگونه گفت حکم میکنم برای خود اگر صواب بود
از خداست و اگر خطا بود از منست و از شیطان و حکم کردن برای خود
باطل و فسق است و دیگر آنکه زنی از ابابکر پرسید که میراث از فرزند زاده چه

برم گفت من در کتاب خدای ترا میراث و حقی نمیدانم و نه از قول پیغمبر در همان
مجلس مغیرة بن شعبه و محمد بن مسلم گفتند که پیغمبر صلی الله علیه و آله جده را از
میراث سدس میداد و ابابکر منفعل شد و در بسیاری از احکام فرو می ماند و از
صحابه حکم آن می پرسید و این دلالت میکند بر قصور علم و عدم معرفت او در احکام
شرعی پس چگونه خلیفه پیغمبر باشد و دیگر آنکه خالد بن ولید که لشکر کش او بود
مالک بن نویره را بکشت و او مسلمان بود و همان شب زن او را عقد کرد
و مواقعه کرد و ابابکر او را قصاص نکرد و حد نیز نزد بر زنا و عمر مبالغه کرد در قتل او
ابابکر گفت چگونه در غلاف کنیم شمشیری را که خدای برهنه کرده است بر کفار
و دیگر آنکه ابابکر را در خانه حضرت رسالت دفن کردند و خدای تعالی منع کرده بود
که در حال حیات در آنخانه داخل شود بی اذن آنحضرت و دیگر آنکه فرمود تا آتش
در خانه امیر المؤمنین زدند چون بروی بیعت نمیکردند و حضرت فاطمه و جماعتی
از بنی هاشم در آن سرا بودند و امیر المؤمنین علیه السلام را بکراهت بیرون آوردند
و فاطمه علیها السلام را بردند و او حامله بود تا آنکه حمل او ساقط شد و چون
ابوبکر بر منبر رفت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما در مسجد آمدند
با جماعتی از بنی هاشم و ابوبکر را گفتند این مقام جد ماست و تو ای ابوبکر اهل

این مقام نیستی ابوبکر از آن پشیمان شد و در مرض موت گفت کاشکی من
خانه فاطمه را ترک میکردم و او را ایذا نمیدادم اما روایت است که روزی زنی را
پیش عمر آوردند که زنا کرده بود و حامله بود عمر فرمود که سنگسار کنند
علی علیه السلام گفت اگر ترا برین زن حکمیست بر بچه که در شکم اوست حکم نیست
عمر گفت راست میگوی لولا علی لهلک عمر و زنی را پیش وی آوردند که زنا کرده
بود و زن دیوانه بود و عمر حکم کرد که او را سنگسار کنند امیر المؤمنین بر وی خواند
که القلم مرفوع عن المجنون حتی یفیق یعنی دیوانه مرفوع القلم است تا آنکه
بعقل آید پس دست ازوی بداشت و گفت لولا علی لهلک عمر و دیگر آنکه عمر قرآن
نمیدانست و در آیات قرآن تفکر و تدبر نمی توانست بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله
گفت والله که محمد نمرده است و هر کس گوید که محمد مرده است او را بدین شمشیر
پاره کنم لیکن او را باسمان بردند چون ابوبکر بر وی خواند که انک میت و انهم
میتون و این آیت دیگر که افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم عمر گفت
پنداری که من هرگز این آیه نشنیده ام حالی مرا یقین شد که محمد مرده است
و دیگر آنکه عمر در روزی خطبه گفت که هر که مهر زنان گران کرده اند من از آن جمله
بیت المال سازم زنی برخاست و گفت چگونه منع میکنی ما را از چیزی که خدای برما حلال

کردانیده است در کتاب خود انجا که فرموده و آتیتم احدیهن قنطارا عمر کفت کل افقه
من عمر حتی المخدرات فی البیوت یعنی همه داناترند از عمر تا زنانی که در خانها اند
این کس امامت را چون شاید و دیکر آنکه بیت المال که حق جمیع مسلمانان بود
عایشه را که دختر ابابکر بود و حفصه را که دختر او بود هر یک را هر ساله ده هزار درهم
میداد و خود هشتاد هزار درهم از بیت المال تصرف میکرد چون مسلمانان
بر او اعتراض کردند کفت بوجه قرض بر داشتم و دیکر آنکه حق سبحانه و تعالی برای اهل
بیت واجب کردانیده بود در کتاب خود از امنع کرد و هنوز مردمان بر سنت
او میروند و حدیث پیغمبر است که هر که سنت بد نهد کناه آن و کناه آنکسان
که بدان سنت عمل کنند بر کردن اوست تا روز قیامت و متعه حج و متعه نسا
در زمان حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله حلال بود و چند کس در ملازمت
انحضرت بودند که از متعه متولد شده بودند و در زمان ابابکر نیز مستمر بود و عمر
کفت آن دو متعه که در دور رسول خدا حلال بود من هر دو حرام کردانیدم و اکر
کسی آن عمل کند او را بدان عقوبت کنم و پیش عقلا مخفی نیست که حکم بتحلیل
و تحریم مرتبه نبوت است که بوحی چیزی را حرام کردانند پس عمر یا دعوی نبوت کرد
یا مسئله متفق علیه را رد کرد و هر دو موجب کفر است و حق سبحانه و تعالی میفرماید

که لا ینال عهدی الظالمین یعنی کافران امامت را در نیابند پس بقول خدای صلاحیت
امامت نداشته باشند و دیکر آنکه چون در قصه فدک در میان فاطمه علیها السلام
و ابابکر منازعت بسیار شد عاقبت ابابکر فدک را بفاطمه مسلم داشت و کتابتی
نوشت و بدو داد فاطمه علیها السلام برون آمده و روی بخانه نهاد و کتابت
را بدست داشت عمر در رسید و احوال پرسید فاطمه علیها السلام حکایت کرد عمر آن
کتابت را از دست فاطمه علیها السلام فرا ستد و بدرید فاطمه علیها السلام درباره
او دعا کرد و آن مستجاب شد و عمر پیش ابابکر رفت و او را عتاب کرد و از آن
بر کردانید و هر دو اتفاق کردند که فدک را بفاطمه ندهند دیکر آنکه عمر امر خلافت را
در شوری انداخت در میان شش کس و در آن باب دو سه نوع حکم کرد آخر این
قرار داد که هر کاه پنج از ایشان بیکی اتفاق کنند او امام باشد و بقول اهل سنت
و جماعت حضرت رسالت امر خلافت را بر دمان بکذاشت و ابابکر را خلیفه تعین کرد
پس عمر خلاف پیغمبر کرده باشد و مخالف چنین امامت را نشاید عثمان
چون متولی امر شد والی کردانید کسانی را که لایق ولایت نبودند ولید بن
عقبه را والی کردانید و او شارب الخمر بود روزی در نماز مردم را امامت کرد
و مست بود و سعد بن العاص را والی کردانید بر کوفه و از وی چیزها ظاهر شد که

اهل کوفه او را بیرون کردند و عبدالله ابی سرح را والی کردانید بر مصر و اهل
از او شکایت کردند محمد بن ابی بکر را والی ایشان ساخت اهل مصر او را راضی
شدند و او را همراه گرفته بجانب مصر روان شدند عثمان خط پنهانی بعبدالله
ابی سرح نوشت که چون محمد ابی بکر برسد او را بکش و پس عمل خود باش
و آن خط او ظاهر شد و سبب قتل او شد و این قصه مشهور است و در کتاب نهج
المناهج مذکور است و دیگر آنکه معاویه را والی کردانید بر شام و از و ظاهر شد
آنچه معلوم است و دیگر آنکه اهل بیت و اقارب خود را بر مسلمانان تا غایتی که
که چهار صد هزار دینار بچهار کس داد از قریش که دختران او را در نکاح داشتند
و هزار بار هزار دینار بمروان داد و دیگر آنکه مصحف ابن مسعود را بسوزانید و
و ابن مسعود برو طعنه زد عثمان ویرا بگرفت و بزد دندانش تا بهلاک شد و پیغمبر
فرموده بود که مَنْ اَرَادَ اَنْ یَقْرَءَ الْقُرْآنَ غَضًّا فَلْیَقْرَءْ بِقِرَاءَةِ ابْنِ اُمِّ
عَبْدٍ یعنی هر که خواهد که قرآن خواند باید که بقرائة ابن ام عبد خواند و آن ابن
مسعود است دیگر آنکه عمار را ایذای سخت کرد و بهر دو پای بر شکم او زد
و عمار را از آن سبب علتی پدید آمد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در حق او
فرموده بود که عَمَّارٌ جِلْدَةٌ بَیْنَ عَیْنَیَّ تَقْتُلُهُ الْبَاغِیَةُ لَا یَنَالُهُمْ شَفَاعَتِی

یَوْمَ الْقِیَامَةِ یعنی عمار پوستی است میان دو چشم من جماعتی یاغیان او را شهید
کنند خدای روز قیامت شفاعت من بایشان روزی نکناد عاقبت
در جنگ صفین بدست معاویه شهید شد و دیگر آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله عاص
و پسرش مروان را از مدینه رانده بود تا آنگاه که عثمان متولی شد ایشان را
جای داد و مروان را کاتب و صاحب تدبیر خود ساخت و دیگر آنکه ابوذر را بیرون
کرد و بربذه فرستاد بعد از آنکه ایذای محکم کرده بود با آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله
در حق او فرموده مَا اَقَلَّتِ الْغَبْرَاءُ وَلَا اَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ عَلَی ذِی لَهْجَةٍ
اَصْدَقَ مِنْ اَبِی ذَرٍّ یعنی زمین بر نگرفت و آسمان سایه نینداخت بر صاحب
لهجه راست گوی تر از ابی ذر و دیگر آنحضرت فرموده که خدای تعالی وحی کرد مرا
که من چهار کس را از یاران تو دوست میدارم تو نیز ایشان را دوست دار
پرسیدند که کیستند ایشان یا رسول الله گفت علی که سید ایشان است
و سلمان و مقداد و ابوذر و دیگر آنکه حدود خدا را ضایع گذاشت قصاص
نکرد عبدالله عمر را او هرمزان را بکشت که مولای امیر المومنین بود و اسلام
آورده بود و امیر المومنین او را طلب کرد که قصاص کند بگریخت و پیش معاویه
رفت و دیگر آنکه حد نزد ولید عقبه را او شراب خورده بود تا آنکه امیر المومنین

علیه السلام او را حذر نرود و گفت لا یبطل حد الله وانا حاضر یعنی حد خدای باطل نشود
و من حاضر باشم و اخبار درین باب بیشتر ازان است که حصر توان کرد و شهرستانی
که دشمن قوی است امامیه را در کتاب خود یاد کرده که نخست فسادی که در
دنیا پدید آمد پس از شبهه ابلیس اختلافی بود که واقع شد در مرض پیغمبر صلی الله علیه
و آله بخاری در صحیح روایت کرد از ابن عباس که گفت وقتی که رنج رسول
سخت شد دران رنجوری که وفات خواهد یافت گفت ایتونی بدوات
و قرطاس اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعدی یعنی دواتی و کاغذی
بمن آرید تا برای شما کتابی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید عمر گفت ان
المرء صاحبکم لیهجر حسبنا کتاب الله یعنی که بدرستی مردی که صاحب شماست
هرزه میگوید کتاب خدای ما را بس است و حاضران عمر را درین سخن مدد
کردند و سخن ایشان بتطویل انجامید پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود قوموا
عنی لا ینبغی التنازع عندی یعنی برخیزید از پیش من نشاید که شما
پیش من خصومت و خلاف کنید عمر میدانست که پیغمبر وصی تعیین خواهد کرد
و او بدان راضی نخواهد شد و تعین است که هرچه پیغمبر گوید آن چیزیست که از جانب
حق جل و علا منزل خواهد بود و حق سبحانه و تعالی میفرماید و من لم یحکم بما

انزل الله

انزل الله فاولئک هم الکافرون و جای دیگر فرماید ان الکافرین
فی الدرک الاسفل من النار **فصل ششم** در امامت امیر المومنین علی بن
ابی طالب صلوات الله علیه دلایل بر امامت وی صلی الله علیه بیشتر ازانست که ذکر
توان کرد و شیخ جمال الدین حسن بن مطهر الحلی که مقتدای اثنا عشریست
نور الله مضجعه کتاب تصنیف کرده و الفین نام نهاده و در انجا هزار دلیل مذکور است
بر بطلان امامت غیر علی علیه السلام و اولاد طیبین او و هزار دلیل بر امامت
علی علیه السلام و اولاد پاک او و دلایل افضلیت که مذکور شد دلایل امامت
می شود زیرا که تقدیم مفضول بر فاضل قبیحست و چند دلیل دیگر اظهار افتد که
طالبان را مزید اطمینان شود دلیل اول قول خداست عز اسمه انما ولیکم
الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة
و هم راکعون باتفاق مفسران و نقل صحیح انست که امیر المومنین صلوات الله علیه
در نماز بود که سایل سوال کرد در حین رکوع انگشتری خود بسایل داد پس اولی
بتصرف بعد از خدا و رسول امیر المومنین علی علیه السلام باشد پس امام همه
دلیل دوم هم قول خداست جل جلاله یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم مراد باولی الامر انست که معصوم باشد زیرا که

محال است که خدای بطاعت کسی فرماید که جایز الخطا باشد و بغیر علی بن ابی
طالب علیه السلام از آنکسان که در ایشان دعوی امامت کردند کسی معصوم نبود
دلیل سیوم هم قول اصدق القائلین است یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰه
وَکُوْنُوْا مَعَ الصَّادِقِیْنَ و مراد از صادق مَعْصوم است دلیل چهارم قول حضرت
رسالت پناه صلوات الله علیه متواتر مشهور است که آنحضرت چون از حج وداع بازگشت
و بغدیر خم رسید مردم را امر کرد بنزول بفرمان خدای و آن هجدهم ذی الحجه
بود وقت نماز پیشین و پالان اشتر بر بالای هم نهادند بر شبه منبر و آن حضرت
بر بالا رفت و خطبه خواند و امیر المومنین علیه السلام را طلب کرد و دست او را
بگرفت و بر بالای منبر برد و گفت ای مردمان من بشما اولی هستم از نفسهای
شما همه گفتند بلی یا رسول الله گفت هر که من مولی اویم این علی مولای اوست
بار خدایا دوست دار آنرا که او را دوست دارد و دشمن دار آنرا که او را دشمن
دارد و نصرت کن و یاری ده آنرا که او را یاری دهد و خذلان کن و فرو گذار
آنرا که او را فرو گذارد و گردان حق را با او هر جا او گردد پس چون علی علیه السلام
اولی باشد بمردمان از نفسهای ایشان پس امام باشد دلیل پنجم هم قول
آنحضرت است که علی علیه السلام را گفت اَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هَارُوْنَ

مِنْ مُوْسٰی اِلَّا اَنَّهُ لَا نَبِیَّ بَعْدِیْ هر منزلتی که هارون را بود از موسی
برای علی علیه السلام ثابت کرد الا نبوة و از جمله منازل هارون یکی آنست
که هارون وصی خلیفه موسی بود اما پیش از موسی وفات یافت و علی علیه السلام
بعد از حضرت رسالت باقی ماند پس خلافت او ثابت باشد دلیل ششم آنکه وی
علیه السلام دعوی امامت کرد و معجز نمود و هر که چنین کند امام بود بحق اما آنکه
دعوی امامت کرد مشهور است و متواتر در تواریخ و از قول وی علیه السلام در نهج
البلاغه در خطبه شقشقیه است از شکایت وی علیه السلام از اصحاب و منع او
علیه السلام از آنچه حق او بود اما معجز ظاهر شدن بیشتر از آن است که توان شمرد
اما آنکه هر که چنین کند امام بود کسی خلاف نکرد **فصل هفتم** در امامت باقی ائمه
صلوات الله علیهم اجمعین چون معلوم شد که امام بحق بعد از حضرت رسالت پناه
صلوات الله علیه بلا فصل علی بن ابی طالب است بدانکه امام بعد از امیر المومنین ع
حسن بن علی است علیه السلام و بعد از وی حسین بن علی علیه السلام و بعد از وی
پسر او علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام و بعد از وی پسر او محمد بن علی الباقر
علیه السلام و بعد از وی پسر او جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و بعد از وی پسر او
موسی الکاظم علیه السلام و بعد از وی پسر او علی الرضا علیه السلام و بعد از وی پسر او

محمد الجواد و بعد از وی پسر او علی الهادی علیه السلام و بعد از وی پسر او حسن العسکری
علیه السلام و بعد از وی پسر او محمد مهدی علیه السلام که قایم آل محمد است و امروز
امام و ولی امر است و طاعت او واجبست و منتظر خروج و ظهور وی هم اللهم ارزقنا
لقاءه والشهادة بین یدیه صلوات الله علی آبائه و علیه و دلیل بر امامت ایشان
قول پیغمبر است صلوات الله علیه که نقل کرده اند از موافق و مخالف که روزی آنحضرت
اشارة بامام حسین علیه السلام کرد و گفت اِبنی هذا الحسین امام
اِبنُ امامٍ اخو امامٍ ابو ائمةٍ تسعةٍ تاسعهم قائمهم روایتست از مسروق
که گفت روزی پیش عبدالله مسعود بودم جوانی در آمد و گفت آیا پیغمبر شما
تعیین کرده است که امام بعد از وی چند باشد عبدالله مسعود گفت تو جوان
اندک سالی و این چیزیست که هرگز کسی از من نپرسید بلی تعیین کرد پیغمبر ما
برای آنکه بعد از وی خلیفه او بعدد نقبای بنی اسرائیل باشند دلیل دیگر آنکه امام واجبست
که معصوم باشند و غیر این دوازده کسی دیگر معصوم نبود اجماعا پس بی شک
که امام ایشان باشند دلیل دیگر آنکه کمالات نفسانی و ابدانی موجود بود در هر یک
از این دوازده پس هر یک همچنانکه کامل بودند فی نفسه مکمل غیر بودند و این حالت
دلالت میکند بر استحقاق مرتبه عالیه جهت آنکه هر یک افضل بوده باشند از اهل زمان

خود و تقدیم مفضول بر فاضل قبیح است عقلا پس واجبست که هر یک امام اهل زمان خود
باشند **فصل هشتم** در مسایل چند که عدلی گویند خلاف جبری **یکی از اعراب** از
ابن عباس پرسید که روز قیامت حساب خلق که کند گفت خدا تعالی عرب گفت
نجونا ورب الکعبة نجات یافتیم بخدای کعبه ابن عباس گفت چگونه نجات یافتی گفت
از بهر آنکه الکریم اذا قدر غفر یعنی کریم چون قدرت و ظفر یابد بیامرزد **روزی یکی از اعرابی**
نزد ابن عباس حاضر شد شخصی میخواند وکنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها
یعنی شما بکنار گوی بودید از آتش شما را از آن رهانید اعرابی گفت والله ما انقذنا
منها و هو یرید ان یلقینا فیها بخدای که ما را از آن نرهانید و او خواهد که ما را در آن
اندازد ابن عباس گفت خذوها من غیر فقیه فرا گیرید این مسئله را از غیر فقیه
و این خلاف قول مجبره است ایشان گویند خدای تعالی ذره را جمع کرد و بعضی را
گفت هولاء فی النار ولا ابالی اینان در دوزخ باشند و باکی ندارم و هولاء فی
بعضی را گفت
الجنة ولا ابالی اینها در بهشت باشند و باکی ندارم **بدانکه از مجبره** فرقه حشوی
از همه جاهلتر باشند وقتی احمد حنبل پیش هارون الرشید رفت و گفت خون بشر
مریسی مباحست هارون فرمود تا بشر را بیاورند و گفت ویرا بیاویزید چون
بشر را بر درخت بردند از القوم رسید که این چه حالتست حکایه احمد باز گفتند

بشر گفت مرا نزد هارون برید تا با او کلمه بگویم انگاه هر چه فرماید کنید یکی
را پیش هارون فرستادند و سخن بشر معلوم وی کردند هارون گفت او را حاضر
کنید چون بشر پیش آمد گفت بچه سبب خون من مباح کردی هارون گفت
احمد ابن فتوی میدهد بشر احمد را گفت چرا خون من فتوی کردی احمد گفت
من دوش ابلیس را بخواب دیدم که بر در بغداد استاده بود و او را گفتم در شهر
خواهی رفت که خلق را گمراه کنی گفت گمراهی اهل شهر حاجت من نیست بشر
مریسی هست و او بدتر از ابلیس است گفتم از چه وجه گفت میگوید قران مخلوق است
بشر گفت هارون را که اگر ابلیس در ان وقت بر تو ظاهر شود و گوید خون بشر حلال است
تو قبول کنی گفت نه بشر گفت چون بظاهر از وی قبول نکنی بخواب احمد چون خون من
مباح خواهی کرد هارون خجل شد بشر را گفت تو در امان خدایی کسی را با تو کار نیست
و احمد را امام سنت گویند و این حکایت را غزالی از اصحاب شافعی در کتاب
منخول ذکر کرده است حکایت شخصی از مجبره در خانه میرفت شخصی را دید که
با کنیزک وی فساد میکرد او را بگرفت و پیش والی برد مرد گفت از خدای
این قضا و قدر بود و دفع ان نتوانستم کرد صاحبش گفت ترا عفو کردم برای
انکه مذهب حق داری مرد با خود گفت کاشکی زنش را هم میکائیدم

هجو احمد

پیش متوکل بود از عباده برسید که اگر در خانه روی دیگی را با زن خود ببینی
از ان سخن گویی گفت این مسئله را جواب ندارم اگر بگویم راضی شوم دیوث
باشم و اگر بگویم که راضی نشوم قدری نباشم متوکل بخندید حکایت عبد الله حسن
پسر خود محمد را گفت اگر مجبری ترا ملامت کند بر فعل تو او را چه جواب دهی گفت
گویم انچه مرا ملامت میکنی من بر ترک ان قادر بودم یا نه اگر قادر نبودم ملامت
تو از جهل بود و اگر گوید قادر بودی بر ترک ان گویم مذهب تو باطل شد عبد الله
گفت جزای تو خیر باد یکی از مجبره ابو العناهیه نام نزد هارون الرشید
انگشت بجنبانید ثمامه را گفت این انگشت که جنبانید گفت انکه مادر او را ...
است ابو العناهیه گفت مرا قذف کردی حد بر تو واجب شد ثمامه گفت
اگر گویی تو جنبانیدی مذهب خود را ترک کرده باشی و اگر دیگری جنبانید
قذف او را کرده باشم هارون بخندید حکایت زنی عایشه را گفت چه گویی
در حق زنی که فرزند خود را بکشد عایشه گفت او در دوزخ باشد زن گفت
و اگر بیست هزار فرزند خود بکشد عایشه گفت لعنی یعنی دور شو از من
این زن مومنه را ان روگفت که عایشه را ام المومنین میخوانند اهل و جماعه
حکایت مجبری و مشبهی با نصرانی مناظره کردند که چرا مسلمان نمیشوی نصرانی

مجبره را گفت نه این کفر خدای در من خلق کرده است و مرا قدرة ایمان نداده
واز من کفر میخواهد مجبره گفت بلی نصرانی گفت پس مناظره تو جهل است مجبر
منقطع شد پس مردی شبهی کرد که من میگویم ثالث ثلثه و تو بر من رد
کردی و میگویی رابع اربعه و خامس خمسه و سادس سته تا عاشر عشره اگر از
کفرست حال تو بدتر باشد حکایت مجبری دعا میکرد یا مصلح المفسدین عدلی
گفت چرا چنین گفتی گفت از بهر آنکه خدا تعالی می آفریند عدلی گفت پس بگوی
یا مفسد الصالحین زیرا که نزد تو فساد او می آفریند مجبره اندیشه کرد گفت این
لازم است اما قبیح است حکایت یکی مجبری گفت نزد اوایل عقول مقرراست
که با اولیا احسان کردن و با اعدا بدی کردن نیکوتر بود و هر که چنین کند حکیم باشد
گفت بلی گفت اگر بضد این کند او را سفیه خوانند گفت بلی عدلی گفت اگر کسی
صد سال عبادة بشرایط کند و دیگری صد سال بت پرستی کرده باشند شاید که
در عابد کفر بیافریند و او را ابدا در دوزخ کند و در کافر ایمان بیافریند و ابدا
در بهشت کند مجبره گفت روا بود عدلی گفت پس حال عدو از حال ولی
بهتر بود مجبری منقطع شد حکایت عدلی را مجبر را گفت خدا تعالی میگوید ان
کید الشیطان کان ضعیفا اس کید کید خداست یا شیطان گفت شیطان گفت

مذهب تو فاسد بود مجبره منقطع شد حکایت عدلی مجبره را گفت خدای تعالی موسی
و هارون را بفرعون فرستاد و گفت فقولا له قولا لینا لعله یتذکر او یخشی
ایشان را از بهر آن فرستاد تا خلق خدا را تغییر کنند یا فعل فرعون را اگر گویی
که تغییر خلق خدای کنند این کفر بود و خدای تعالی میگوید لا تبدیل لخلق الله
خلق خدا را تبدیل نتوان کردانید و اگر از بهر آن فرستاد که تغییر فعل فرعون
کنند مذهب تو باطل شد مجبره منقطع شد حکایت امامی مجبره را گفت مصاف
امیر المومنین علی با معاویه از بهر چیزی بود که خدای تعالی تقدیر کرده بود که
ازان [illegible] ازان معاویه یا ازان معاویه مجبره گفت از بهر چیزی که تقدیر
کرده بود که ازان معاویه باشد امامی گفت پس حال معاویه بهتر از حال علی
باشد که معاویه بقضا و قدر راضی بود و علی بقضا و قدر راضی نبود و چون امامت برای او بود
علی قطع قضای خدا تعالی کرده باشد مجبره منقطع شد حکایت عدلی مجبره را گفت
که خدا تعالی میگوید الشیطان یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشاء و الله یعدکم مغفرة
منه و فضلا یعنی شیطان شما را وعده میدهد بدرویشی و میفرماید بفواحش و حق
تعالی وعده میدهد بآمرزش و فضل گفت بلی عدلی گفت این هر دو از یکی
دانست یا از دو مجبری منقطع شد حکایت عدلی مجبره را گفت رسول صلی الله علیه و آله

فرموده که تا نی کار خدا است و نه تا بی کار شیطان مجبر گفت بلی عدلی گفت
اگر هر دو خلق خدا بود فرق هیچ معنی ندارد و روا نبود حضرت رسالت صلوات الله علیه
سخن گوید بی معنی و بی فایده مجبره منقطع شد حکایت عدلی مجبره را گفت قدرت
قبل از فعل بود یا با فعل گفت با فعل عدلی گفت خدا تعالی میگوید وسیحلفون
بالله لو استطعنا لخرجنا معکم یهلکون انفسهم والله یعلم انهم
لکاذبون تکذیب از دو حال بیرون نبود یا قدرت بود و نرفتند یا اگر قدرت
بودی رفتندی در هر دو حال لازم شود که قدرت قبل از فعل باشد مجبره گفت
راست گفتی اما نرفتندی گفت ایشان را چرا دروغ زن خواند که ما نمیدانیم
و این در قران است حکایت عدلی گفت با مجبری همراه بودم تا در خانه وی چون
پیش در رسیدم گفتم این در بدین هیئت که هست او را قدرت هست گفت نه
گفت اگر خدای قدرت دهد او را قادر باشد که جامه من بستاند
گفت آری گفتم تو درین حال قادر هستی که جامه من بستانی گفت نه گفتم اگر
خدای قدرت دهد ترا قادر باشی گفت بلی گفتم چه فرق بود میان تو و در
خانه تو مجبره منقطع شد حکایت عدلی گفت مجبره را اگر خواهی مصحف بسوزانی
درین وقت قادر باشی گفت نه گفت اگر خدای تعالی قدرت دهد در قتل انبیا

در سوزانیدن مصحف و خراب کردن کعبه و مسجد رسول و بیت المقدس
این همه بکجی گفت لازم بود که جمله بکنیم و ترک هیچ نشوانم کرد هر که اعتقاد وی
چنین بود سخن با وی گفتن از دین بی فایده بود نعوذ بالله من الخذلان
فصل ششم در مسایل شیعه تشنیع بر اهل حق کنند میگویند که روافض گویند
اگر یک قطره خمر یا منی یا فقاع یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس در چاه افتد
آب جمله بر باید کشیدن و اگر سگی یا خوک در چاه میرد چهل دلو باید کشید گویم
این تشنیع نا موجب بر امامیه زیرا که ایشان قیاس و رای در شرع باطل
دانند و تمسک بنص یا اجماع کنند امثال این تشنیع بر کسی متوجه بود که قیاس
و رای روا دارد و العجب که ابوحنیفه گوید اگر موشی در چاهی بمیرد بیست دلو باید کشید
و اگر دم موش در چاه افتد آب جمله بر باید کشید مسئله دویم روافض مسح
سر و پای به نیت ندوات و ضو کنند و آن آب مستعمل بود گویم آب مستعمل با جماع
امت پاک است الا یک روایت از ابوحنیفه و درین عیب نبود ابوحنیفه
گوید اگر کسی از ابریق وضو میکند آب از ابریق فرو میرود و بول بدان آمیخته
شود پیش از انکه بدست رسد پاک بود از بهر انکه آب روان است و چون
بدست رسد مستعمل شود مالک گوید هر نجاست که در آب افتد و تغیر نکند

آن آب پاک بود اگر اندک بود و اگر بسیار و ساوجی روایت کند از
ابو حنیفه که گفت اگر کسی دست در چاه کند بنیت وضو آب جمله پلید شود
و اگر نیت وضو نکند پاک بود محمد حسن گفت اگر جنبی نیت غسل کند و در چاه
افتد آب جمله پلید شود و غسل درست نباشد و اگر بار دویم و بار سیوم
در چاه شود همچنین پلید شود و اگر بار چهارم در چاه شود آب پاک شود
و غسل درست باشد مسیله سیوم گویند امامیه در چیزها که نماز تنها بدان روا
نباشد و اگر چه پیل که و جورب و کلاه پلید بود نماز بدان روا دارند جواب
گوییم ابو حنیفه گوید استنجا واجب است اگر استنجا نکند و جامه از پوست سگ
در پوشد و سجاده پوست سگ بایستد و موزه از پوست سگ که دباغت
کرده باشند در پای دارد و در وضو مسح بران کرده باشد و این جامه و سجاده
و موزه ربعی از نجاست هر یک نجاست خفیفه ملوث باشد نماز درست باشد
و شافعی گوید اگر جنگی پر از نجاست یا جهود یا نصرانی یا گبر در پشت دارد نماز
درست بود و نزدیک مالک اگر کسی سگی زنده بر دوش دارد و نماز کند
نماز درست باشد مسیله چهارم گویند نزد امامیه اگر کسی که بر نماز نیست و
بیاد وی آید که نمازی ترک کرده بود و وقت مضیق نباشد روا بود که

نماز قضا کند و حاجت با عادهٔ تکبیر احرام نباشد گوییم نزد ابو حنیفه نیت وضو
و غسل واجب نبود و شافعی گوید اگر کسی را با جره بگیرند که حج کرده باشد
و احرام گیرد بنیت آنکس حج از کردن اجیر بیفتد و حج از بهر آنکه احرام از بهر وی
گرفته باشد درست نبود و مالک گوید سخن گفتن در نماز روا باشد چون تعلق
بمصلحت نماز دارد مثل آنکه امام از ماموم پرسد که من سهو کردم یا نه ماموم
با امام گوید که سهو کردی و اوزاعی و اسحاق گویند سخن گفتن در نماز نماز باطل
نکند و اگر چه تعلق بنماز ندارد مثل آنکه گوید میر و داور اگوید بیش فتح جاست
و پیش ابو ثور و اصحاب شافعی نماز مرد از پس زن درست باشد مسیله
پنجم گویند امامیه آبی که اندک مایه اشنان یا زعفران آمیخته باشد وضو روا دارند
چون آن آب را آب مطلق خوانند و اضافت با چیزی نکنند گوییم ابو حنیفه و اصحاب
وی گویند وضو به نبیذ درست بود و چون نبیذ یابند تیمم نمیتوان کرد و شافعی
گوید شیر که با آب آمیخته بود وضو بدان جایز بود و اگر آرد با خاک آمیخته شود
تیمم بدان نشاید کرد مسیله ششم گویند امامیه متعه روا دارند و حلال گویند
گوییم متعه بنص احادیث و اجماع امت درست شده است هر که دعوی کند
که رسول صلی الله علیه و آله حرام کرد دلیل بر وی بود و العجب که نزد ابو حنیفه

اگر کسی خواهر یا دختر یا دختر برادر یا مادر یا عمه یا خاله را نکاح کند اگرچه
عقد باطل بود اگر او را وطی کند حد بر وی نباشد و اگر حربی نزد کرخی جده و مادر را
وطی کند حد لازم نشود و در لواطت نزد وی حد نباشد و نزد مالک لواطه
با غلام خود جایز بود و نزد شافعی اگر کسی دختری بزنا حاصل کرده باشد
زن کند جایز باشد و اگر خواهر یا دختر برادر یا دختر خواهر و یا خاله یا عمه
در ملک وی شوند ایشانرا بملک یمین وطی کند نزد شافعی و ابوحنیفه حد لازم
نباشد و نزد ابوحنیفه و محمد بن حسن اگر کسی زنی را که شوهر داشته باشد
دوست گیرد و شوهر طلاق ندهد این شخص با دو کس سخن راست کند و پیش
قاضی رود و دعوی کند که این زن زن وی است و آن دو کس گواهی دهند
قاضی حکم کند که این زن زن وی است بدین حکم زن زن مدعی شود ظاهرا
و باطنا و اگرچه او و گواهان می دانند که این زن زن وی نیست و اگر شوهر اول
بعد از حکم قاضی گوید این زن من است حد بر وی واجب شود و این مسئله محمد
شجاع از استاد خود محمد حسن روایت کند و در کتاب حیل آورده است
و در شرح کرخی و طحاوی مذکورست از ابوحنیفه و نزد ابوحنیفه اگر مردی
بسفر رود و دو کس پیش قاضی گواهی دهند که او بمرد زن او بعد از عدت

شوهری بکند و از وی چند فرزند حاصل شود و بعد از چند سال مرد از سفر باز آید
این فرزندان همه فرزند آن شخص است که از سفر باز آمده و از وی میراث گیرند
و گوید شخصی از چین و یکی از بلاد اندلس در بغداد بهم رسند و یکی را دختری و
دیگری را پسری صغیر باشد و دختر و پسر را بهم عقد کنند و بعد از آن بالغ
شوند و دختر در اندلس فرزند آورد و پسر در چین باشد و هرگز ایشان از بلاد خود
بیرون نرفته باشند این فرزند که در اندلس بوجود آید فرزند آن شخص باشد که در چین است
جز ابی حنیفه و اصحابش از امت کسی این نگفته است

فصل دهم در مسائل
چند که اصحاب در آن فرو ماندند و امیر المومنین آنرا حل کرده روایت است از ابن
عباس که گفت چهار برادر خواهر را پیش ابوبکر آوردند و گفتند که ما این خواهر
را از بارگاه میداشتیم که بروی جهد اکنون ما را شرمسار و نگونسار گردانید
زنا کرد و حامله شد ابوبکر فرمود تا گوی بکنند و خواست که زن را رجم کند ناگاه
امیر المومنین فرا رسید ابوبکر پیش او باز شد و ویرا بر جای خود بار نشاند
و حال با وی گفت امیر المومنین برادران را گفت حال خواهر با من بگوئید بگفتند و گفتند
تو ابن عم رسول خدائی حکم کن بحق امیر المومنین زن را نزدیک خود خواند
و حال از وی بپرسید زن گفت بخدای که هرگز هیچ مرد با من نزدیکی نکرده است

وزرکی شکم و تغیر لونم از آن نیست و من پناه با خدا میدهم و با تو امیر المؤمنین
گفت برخیز برخاست گفت پشت با من کن چنان کرد گفت روی فرا من
کن روی فرا وی کرد گفت بدان خدای که دانه بشکافت و خلق آفرید و عظمت
را از آن خود ساخت که هیچ مرد با این زن مقاربت نکرده است آنگه گفت آنیسه
قابله را بخوانید بخواندند و بخواست و قابله را گفت تا وی را بر انجا بنشاند
چون بر آنجا نشست برخود بپیچید و کرمی سیاه بینداخت امیر المؤمنین گفت
بزرگی شکم او و تغیر لون از این علت بود پس قوم تکبیر کردند و گفتند خدا را
که ما را بواسطهٔ تو از کشتن این زن نجات داد و ابوبکر بوسه بر هر دو چشم علی ع
داد و گفت همیشه غم و اندوه از روی رسول خدا میبردی و از ما نیز می بری
روایت کرد حسن ابن محبوب از عبد الرحمن بن حجاج که گفت از ابن لیلی
شنیدم که گفت علی بن ابی طالب قضائی کرد که هیچکس در آن بر وی سبقت ۱۷
نکرده است و آنچنان بود که دو مرد در سفره بهم بودند بهم طعام خواستند خورد
یک مرد پنج گرده نان بنهاد و دیگری سه گرده مردی دیگر برسید سلام گفت
وی را با طعام خواندند بنشست و خوردن گرفت چون فارغ شد هشت درهم
پیش ایشان انداخت و گفت این عوض طعام شماست که خوردم پس آن دو مرد خصومت

کردند آنکه سه گرده نان نهاده بود گفت درم بسویت قسمت کنیم و آنکه پنج گرده
نهاده بود گفت مرا پنج درهم مراست و سه درهم ترا بدعوی پیش امیر المؤمنین
شدند گفت خسارت و دنائت بود در چنین چیزها خصومت کردن صلح اولیتر
بود صاحب سه نان گفت راضی نشوم مگر بحکم مر علی علیه السلام گفت چون
حکم میخواهی از این هشت درهم یک درم تراست و هفت صاحب را گفت سبحان الله
این چگونه باشد گفت بگویم تو سه نان داشتی و صاحب تو پنج داشت این
و چهار ثلث بود تو هشت از آن خورده باشی و صاحبت هشت و مهمان
هشت خورده باشد چون هشت درهم فرا شما داد صاحبت را از آن هفت بود
و ترا یکی بس باز کردیدند بران واقف شدند و بدان عالم شده روایت کرد
دو مرد ودیعتی پیش زنی بنهادند و گفتند این را به یکی از ما تا هر دو نباشیم
مده بعد از آن یکی نزدیک زن آمد که آن ودیعت بمن ده که آن یار من وفات
یافت بوی نداد و مدتی می آمد تا عاقبت بوی داد بعد از آن دیگر مرد بیامد
که ودیعت من باز ده زن گفت صاحبت برد و چنین گفت که تو وفات
کردی بیاوری پیش عمر رفتند عمر زن را گفت تو ضامنی غرامت بر تست زن
گفت پیش علی شوم عمر گفت بروید برفتند علی گفت این ودیعتی است

نزدیک این زن و تا هر دو حاضر نباشید روی غرامتی نیست حجت را حاضر کن
و از وی ودیعت طلب کن و گفت ایشان میخواهند که مال این زن ببرند روایتست
هم از ابن عباس که گفت امیرالمؤمنین پس از فعل اهل سقیفه و وصیت ابی
بکر عمر را سوگند خورده بود که در مسجد پیغمبر نیاید مگر بزیارت پیغمبر صلوات الله علیه
یا از برای حادثه که مسلمانان را افتد و ایشان در آن متحیر مانند و زنهار دهنده
نباشند جز وی روزی عمر با جماعتی در مسجد نشسته بود زنی اندر آمد و سلام کرد
و گفت من شوهری دارم و ما بر یکدیگر سخت عزیز و گرامی ایم و چون در بستر شویم
و قصد یکدیگر کنیم من در خون غرق شوم و نزدیک یکدیگر نتوانیم شد اکنون
نزدیک تو آمدم تا چه این بگوئی و این مشکل ما حل کنی عمر متفکر فرو ماند و هیچ
سخن نگفت ابن عباس گفت این خاموشی چیست در سن بودند که امیرالمؤمنین
بزیارت آمد عمر برجست و دست بگردن وی فراکرد و وی را بنشاند و حال زن
با وی بگفت علی علیه السلام از زن پرسید بگفت چنانکه گفته بود امیرالمؤمنین گفت
امروز حکمی کنم که فرشتگان آسمان از آن تعجب کنند انگه زن را گفت برای
امان خدای و امان رسول صاحب این قبر و امان من و امان این مرد راست
بگوی گفت بگویم امیرالمؤمنین گفت هرگز زنا کردی و آبستن شدی و بحجر در راه

نهادی و بخوابانیدی گفت آری چنین بود یا امیرالمؤمنین و بر دست تو توبه
کردم تا که بخدای بسم امیرالمؤمنین گفت آن کودک که در راه بخوابانیدی این شوهر
تست از وی جدا شو که او فرزند تست مردمان بانگ بر آوردند بصلوات پیغمبر
و عمر وی را بسینه باز گرفت و بوسه بر میان هر دو چشم وی داد و گفت عمر زنده
نماناد وقتی که تو زنده نباشی اشعث بن قیس برخاست و گفت یا امیرالمؤمنین
تو غیب میدانی گفت معاذ الله بلکه این علمیست که رسول خدای فرا من آموخت
روایتست از ابن عباس که گفت پنج مرد و زنی را پیش عمر آوردند و گفتند
که اینها با این زن زنا کرده اند فرمود تا هر شش را حد زنند چون ایشان را برهنه
کردند امیرالمؤمنین در آمد گفت ایشان را با مسجد پیغمبر برید ببردند عمر گفت چرا [illegible]
نکشند علی علیه السلام را فرمود پس امیرالمؤمنین در آمد عمر پیش وی باز رفت و بر جای
خودش بنشاند و گفت ایشان زنا کرده اند و حد بر ایشان واجب شده است بقول
خدای تعالی که الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مایة جلدة و چون تو حاضر آمدی
حکم تراست بخدای که من از رسول خدای تعالی شنیدم که گفت اقضاکم علی المرتضی
گفت بخدای که در ایشان حکم کنم چنانکه فرشتگان از آن شگفت بمانند انگه
گفت اول را باید کشت و دویم را جلد باید کرد و سیم را رجم باید کرد و چهارم را

نیم حد بازدو پنجم را سیلی با بزدن و رها کردن قوم آواز بر آوردند بصلوات
پیغمبر عمر متحیر بمانده بود سر در زیر افکنده از تعجب انکه روی با میر المومنین کرد و
گفت یا امیر المومنین این قصه عجبست میخواهم که برهان آن بدانم امیر المومنین ع
گفت بگویم بدانکه اول مرد جهود بود در دین خود فساد کرد بروی قتل واجب
کردم دویم مسلمان بود زنا کرد حد بروی واجب کردم سیوم محصن بود و رجم بروی واجب
کردم چهارم بنده بود نیم حد بروی واجب کردم پنجم دیوانه بود چیزی بروی واجب
نبود ادبی کردم ویرا و رها کردم عمر گفت لولا علی لهلک عمر روایتست از انس
بن مالک که در خلافت عمر مردی درویش بود مالی و حالی نداشت که سفندی
داشت که از شیر او میخوردی و از پشم او لباس میساختی روزی این گوسفند بر بام
شد و از بام در افتاد و سقط خواست شد مرد در جست و ویرا ذبح کرد و پوست
باز خواست کند تعجیل برون آمد کارد خون آلود در دست تا کسی طلب کند
که پوست بازکند نیافت و بول بر وی غالب شد بتقضای حاجت بخرابه در رسید
مردی را دید سر بریده و خون تازه از وی میرفت مرد متحیر در وی می نگریست دو مرد
انصاری از برای قضای حاجت در آمدند آن مرد را دیدند دستار در گردنش
کردند و ویرا می کشیدند تا بمسجد پیغمبر و کشته را نیز بیاوردند و قضیه با عمر بگفتند

عمر آن مرد را گفت چگویی گفت چنانست که ایشان میگویند عمر فرمود تا کشته را دفن
کردند و گفت این مرد را گردن بزنید آن مرد را بقتلگاه بردند و جلاد شمشیر بر آورد
تا گردنش بزند جوانی خویش را در حلقه انداخت و دست سیاف بگرفت و گفت
ویرا مکش که بخدای که وی آن شخص را نکشته و وی در کشتن آن نه ناداست و صالح
بحق صاحب این گور و اعضای رسول خدای که در انجاست که من ویرا کشتم عمر را
بدان خبر دادند فرمود که تا اول را رها کنند و دویم را بکشند سیاف ویرا خواست
کشت امیر المومنین صلوات الله علیه و آله در رسید گفت ویرا نیز رها کنید که کشتن
بروی واجب نیست ویرا رها کردند خبر بعمر رسید گفت سبحان الله مردی بخون کردن
خود گواهی میدهد و اقرار دارد علی بچه وجه ویرا رها کرد علی علیه السلام از در مسجد
در آمد عمر بر پای خاست احترام ویرا انس گفت آمدن علی را تشبیه کردم مگر آمدن
رسول صلی الله علیه و آله و دست بگردن وی کرد و در بر خود نشاند و گفت
یا امیر المومنین بچه وجه این مرد را رها کردی و او خون کرده است و اعتراف
آورده امیر المومنین گفت قول خدای جل جلاله نشنیده و من احیاها فکانما
احیا الناس جمیعا هر که نفسی را زنده گرداند همچنان بود که همه مردمان را
زنده گردانیده باشد و او نفسی را زنده گردانید پس بر وی قتل واجب نباشد

عمر گفت راست گفت رسول خدا که من شهر علمم و علی در آن شهر است و هر که
در شهر آید گو قصد آن در کن روایت از طریق عام و خاص که مردی را نزد
ابی بکر آوردند که خمر خورده بود خواست که او را حد بزند مرد گفت که من ندانستم
که خمر حرام است زیرا که در میان قومی بزرگ شده ام که ایشان آنرا حلال دانسته اند
و من تا اکنون حرمت آن ندانسته ام ابوبکر در آن فرو ماند و وجه حکم آن ندانست
یکی از حاضران مجلس گفت از علی بپرس کس فرستاد و از علی علیه السلام پرسید
گفت دو مرد مسلمان معتمد را فرمای تا وی را بر مجالس مهاجرین و انصار بگردانند
که هیچ کس از ایشان آیه تحریم بروی خوانده است یا وی را از آن خبر داده
رسول خدای اگر دو مرد بدان گواهی دهند وی را حد بزن و اگر گواهی ندهند
وی را توبه فرمای و رها کن ابوبکر چنان کرد کسی بروی گواهی نداد وی را توبه
فرموده و رها کرد **فصل یازدهم** در احادیث چند که حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه
و آله در حق امیر المومنین و امام المتقین سرور کل غالب علی بن ابی طالب علیه و علی آله
افضل الصلوات و اکمل التحیات فرموده فقیه کامل شیخ ابو الحسن محمد بن احمد بن
علی بن الحسین بن شاذان رحمة الله علیه صد حدیث در فضل حضرت امیر المومنین
جمع کرده که موافق و مخالف بر آن متفق اند و بحدیث مائة منقبت مشهورست چند حدیث

ازانجا

ازانجا نقل کرده می شود تا باعث بر مطالعه آن رساله شود و موجب ازدیاد محبت
و متابعت گردد و بفارسی نساخته زیرا که بهمان لفظ و عباره که آنحضرت صلوات الله
علیه فرموده اند مطالعه و قرائت اولی و احسن نمود **قال** رسول الله
صلى الله عليه وآله علي بن ابي طالب افضل خلق الله تعالى غيري
والحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة وابوهما خير منهما
وان فاطمة سيدة نساء العالمين وان عليا حيي ولو وجدت
لفاطمة خيرا من علي لما زوجتها منه **وعن** ابن عباس ايضا
كنا جلوسا مع النبي صلى الله عليه وآله اذ دخل علي بن ابي طالب
عليه السلام فقال السلام عليك يا رسول الله قال وعليك السلام
يا امير المؤمنين ورحمة الله وبركاته فقال علي عليه السلام وانت
حي يا رسول الله فقال نعم وانا حي وانك يا علي مررت بنا
امس يوما وانا وجبرئيل في حديث ولم تسلم فقال جبرئيل عليه السلام
ما بال امير المؤمنين مر بنا ولم يسلم اما والله لو سلم لسررنا
ورددنا عليه فقال علي عليه السلام يا رسول الله رايتك ودحية
استخليتما في حديث فكرهت ان اقطعه عليكما فقال النبي صلى الله عليه وآله

انه لم يكن دحية وانما كان جبرئيل فقلت يا جبرئيل كيف تميته امير المومنين فقال كان الله اوحى الي في غزوة بدر ان اهبط على محمد فمره ان يامر امير المومنين علي بن ابي طالب ان يجول بين الصفين فان الملائكة يحبون ان ينظروا وهو يجول بين الصفين فسماه الله تعالى من السماء امير المومنين فانت يا علي امير من في السماء وامير من في الارض وامير من مضى وامير من بقي فلا امير قبلك ولا امير بعدك لانه لا يجوز ان يسمى بهذا الاسم من لم يسمه الله تعالى

عن الحارث الخزرج الانصاري قال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله يقول لعلي بن ابي طالب لا يتقدمك بعدي الا كافر ولا يتخلف عنك بعدي الا كافر وان اهل السموات يسمونك امير المومنين

عن جابر بن عبد الله الانصاري قال قال رسول الله صلى الله عليه واله اقدم امتي سلما واكثرهم علما واصحهم دينا وافضلهم يقينا واكملهم حلما واسمحهم كفا واشجعهم قلبا علي وهو الامام والخليفة بعدي

عن محمد الباقر عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه واله علي بن ابي طالب خليفة الله وخليفتي وحجة الله وحجتي وباب الله

وبابي وصفي الله وصفيي وحبيب الله وحبيبي وخليل الله وخليلي وسيف الله وسيفي وهو اخي وصاحبي ووزيري ووصيي محبه محبي ومبغضه مبغضي ووليه وليي وعدوه عدوي وزوجته ابنتي وولده ولدي وحربه حربي وقوله قولي وامره امري وهو سيد الوصيين وخير امتي

عن ابي سعيد الخدري قال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله يقول اذا كان يوم القيامة امر الله ملكين يقعدان على الصراط فلا يجوز احد الا ببراءة امير المومنين ومن لم يكن له براءة امير المومنين اكبه الله على منخره في النار وذلك قوله تعالى وقفوهم انهم مسئولون قلت فداك ابي وامي يا رسول الله ما معنى براءة امير المومنين قال مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله امير المومنين علي بن ابي طالب وصي رسول الله

وعن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله بعد منصرفه من حجة الوداع ايها الناس ان جبرئيل روح الامين نزل علي من عند ربي جل جلاله فقال يا محمد ان الله تعالى يقول اني قد اشتقت الى لقائك فاوص بخير وتقدم في امرك

ايها الناس انه قد اقترب اجلي وكان بكم وقد فارقتموني
وفارقتكم فاذا فارقتموني بابدانكم فلا تفارقوني بقلوبكم ايها
الناس انه لم يكن لله نبي قبلي خلد في الدنيا فاخلد فان الله
تعالى قال وما جعلنا لبشر من قبلك الخلد افان مت فهم الخالدون
كل نفس ذائقة الموت الا وان ربي امرني فمن اراد منكم النجاة
بعدي والسلامة من الفتن المردية فليتمسك بولاية علي بن ابي طالب
فانه الصديق الاكبر والفاروق الاعظم وهو امام كل مسلم
بعدي من احبه واقتدى به في الدنيا ورد علي حوضي ومن
خالفه لم اره ولم يرني واختلج دوني واخذ به ذات الشمال
الى النار ايها الناس اني قد نصحت لكم ولكن لا تحبون الناصحين
اقول قولي هذا واستغفر الله العظيم و عن الباقر عليه السلم
عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله و
سئل عن قوله القيا في جهنم كل كفار عنيد يا علي اذا جمع الله
الناس يوم القيامة في صعيد واحد كنت انا وانت يومئذ
عن يمين العرش فيقول الله تعالى يا محمد ويا علي قوما والقيا

من ابغضكما

من ابغضكما وخالفكما وكذبكما في النار عن قنبر مولى امير المؤمنين
قال كان امير المؤمنين على شاطئ الفرات فنزع قميصه ودخل
الماء فجاءت موجة فاخذت القميص فخرج امير المؤمنين فلم
يجد القميص فاغتم لذلك غما شديدا فاذا بهاتف يهتف يا
ابا الحسن انظر عن يمينك وخذ ما ترى فاذا بمنديل عن يمينه
وقميص مطوي فاخذه ليلبسه فسقطت من جيبه رقعة فيها
مكتوب بسم الله الرحمن الرحيم هدية من الله العزيز الحكيم
الى علي بن ابي طالب هذا قميص هارون بن عمران كذلك واورثناها
قوما آخرين وعن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله
يقول معاشر الناس اعلموا ان لله تعالى بابا من دخله امن
من النار ومن الفزع الاكبر فقال اليه ابو سعيد الخدري
يا رسول الله اهدنا الى هذا الباب حتى نعرفه قال هو علي بن ابي
طالب سيد الوصيين وامير المؤمنين واخو رسول رب العالمين
وخليفة الله على الناس اجمعين معاشر الناس من احب ان يتمسك
بالعروة الوثقى التي لا انفصام لها فليتمسك بولاية علي ابن ابي طالب

فان ولايته ولايتي وطاعته طاعتي معاشر الناس من احب
ان يعرف الحجة بعدي فليعرف علي بن ابي طالب والائمة من ذريتي
فانهم خزان علمي فقام جابر بن عبد الله الانصاري فقال يا رسول
الله وما عدة الائمة فقال يا جابر سالتني رحمك الله عن الاسلام
باجمعه عدتهم عدة الشهور وهو عند الله اثنا عشر شهرا في كتاب الله
يوم خلق السموات والارض وعدتهم عدة العيون التي انفجرت
لموسى بن عمران عليه السلام حين ضرب بعصاه فانفجرت منه
اثنتا عشر عينا وعدتهم عدة نقباء بني اسرائيل قال الله تعالى
ولقد اخذنا ميثاق بني اسرائيل وبعثنا منهم اثني عشر نقيبا
فالائمة يا جابر اثنا عشر اماما اولهم علي بن ابي طالب وآخرهم
القائم صلوات الله عليهم وعن ابن عباس قال صلى بنا رسول الله
صلى الله عليه وآله صلاة العصر ثم قام على قدميه فقال من يحبني
ويحب اهل بيتي فليتبعني فاتبعناه باجمعنا حتى اتى منزل فاطمة
عليهما السلام فقرع الباب قرعا خفيفا فخرج عليه علي بن ابي طالب
وعليه شملة ويده لطخة بالطين فقال له حدث الناس بما رايت
امس

امس فقال علي عليه السلام نعم فداك ابي وامي يا رسول الله بينا
انا في وقت صلوة الظهر اردت الطهور فلم يكن عندي الماء فوجهت
ولدي في طلب الماء فابطيا علي فاذا انا بهاتف يهتف يا ابا الحسن
اقبل على يمينك فالتفت به فاذا انا بقدس من ذهب معلق
فيه ماء اشد بياضا من الثلج واحلى من العسل فوجدت فيه
رائحة الورد فتوضات منه وشربت جرعات ثم قطرت على
راسي قطرة وجدت بردها على فوادي فقال رسول الله صلى الله
عليه وآله هل تدري من اين ذاك القدس قال الله ورسوله اعلم
قال القدس من اقداس الجنة والماء من تحت شجرة طوبى او قال
من نهر الكوثر واما القطرة من تحت العرش ثم ضمه الى صدره
وقبل بين عينيه ثم قال حبيبي من كان خادمه بالامس جبرئيل
عليه السلام عن رافع مولى عائشة قال كنت غلاما اخدم عائشة
فكنت اذا كان النبي عندها ذات يوم اذا احد يدق الباب
فخرجت اليه فاذا جارية معها طبق مغطى قال فرجعت الى عائشة
واخبرتها قالت ادخلها فادخلتها فدخلت فوضعته بين يدي عائشة

فوضعته عايشة بين يدي النبي صلى الله عليه وآله فجعل يتناول
منهما ويأكل وخرجت الجارية فقال النبي عليه السلام ليت أمير المؤمنين
وسيد المسلمين فسكتت ثم اعاد الكلام مرة اخرى فقالت عايشة
مثل ذلك فسكت فجاء جاء فدق الباب فخرجت اليه فاذا هو
علي بن ابي طالب عليه السلام فقال فرجعت فقلت هذا علي بن
ابي طالب فقال النبي صلى الله عليه مرحبا واهلا لقد تمنيتك
مرتين حتى اذا ابطات علي سالت الله عز وجل ان ياتيني بك
اجلس وكل فجلس فاكل معه ثم قال النبي صلى الله عليه وآله
قاتل الله قاتلك وعادى من عاداك فقالت عايشة ومن يقاتله
ويعاديه قال انت ومن معك مرتين وعن ابي الصلت الهروي
خادم الرضا عليه السلام قال سمعت الرضا عليه السلام يقول سمعت
ابي موسى يقول سمعت ابي جعفر يقول سمعت ابي محمد يقول سمعت
ابي عليا يقول سمعت ابي الحسين يقول سمعت امير المومنين عليا عليه السلام
يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول سمعت الله جل
جلاله يقول علي بن ابي طالب حجتي على خلقي ونوري في بلادي وأميني

على علمي لا ادخل النار من اطاعه وان عصاني ولا ادخل الجنة
من انكره وان اطاعني وعن جابر بن عبد الله الانصاري قال
قال رسول الله صلى الله عليه وآله اول من يدخل الجنة من النبيين
والصديقين علي بن ابي طالب فقام اليه ابو دجانة فقال له اخبرنا
عن الله سبحانه انه اخبرك ان الجنة محرمة على الانبياء حتى تدخلها
انت وعلى الامم حتى تدخلها امتك قال بلى ولكن اما علمت ان
حامل لواء القوم امامهم وعلي بن ابي طالب حامل لواء الحمد يوم
القيامة بين يدي فهو داخل الجنة وانا على اثره فقام علي عليه السلام
فقد اشرق وجهه سرورا وهو يقول الحمد لله الذي شرفنا بك
يا رسول الله وعن موسى بن جعفر عليه السلام قال قال رسول الله
صلى الله عليه وآله دخلت الجنة فرايت على بابها مكتوبا بالذهب
لا اله الا الله محمد حبيب الله علي بن ابي طالب ولي الله فاطمة امة الله
الحسن والحسين صفوة الله على محبيهم رحمة الله وعلى مبغضيهم
لعنة الله وعن سعيد بن المسيب قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
اللهم اجعل لي وزيرا من اهل السماء ووزيرا من اهل الارض

فاوحى الله تعالى اليه انى قد جعلت وزيرك من اهل السماء
جبرئيل ووزيرك من اهل الارض علي بن ابي طالب وعن الرضا
عن ابائه عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
سيكون بعدي فتنة مظلمة الناجي منها من تمسك بالعروة
الوثقى فقيل يا رسول الله وما عروة الوثقى قال ولاية سيد
الوصيين فقيل يا رسول الله ومن سيد الوصيين قال امير المؤمنين
فقيل يا رسول الله ومن امير المؤمنين قال مولى المسلمين
او امامهم قيل يا رسول الله ومن مولى المسلمين وامامهم
بعدك قال اخي علي ابن ابي طالب وعن الامام علي بن موسى
الرضا عليه التحية والثنا قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
لما اسرى بي الى السماء لقيني ابي نوح عليه السلام فقال يا محمد
من خلفت على امتك فقلت علي بن ابي طالب فقال نعم الخليفة
خلفت ثم لقيني اخي موسى عليه السلام فقال يا محمد من خلفت
على امتك فقلت عليا فقال نعم الخليفة خلفت ثم لقيني اخي
عيسى عليه السلام فقال لي يا محمد من خلفت على امتك فقلت عليا

فقال نعم الخليفة خلفت قال فقلت لجبرئيل يا جبرئيل ما لي لا ارى
ابراهيم عليه السلام قال فعدل بي حظيرة فاذا فيها شجرة لها
ضروع كضروع الغنم كلما خرج ضرع من فم واحد رده فيها فقال
يا محمد من خلفت على امتك فقلت عليا قال نعم الخليفة خلفت
واني يا محمد سالت الله ربي ان يوليني غذاء اطفال شيعة علي
بن ابي طالب فانا اغذيهم وعن ابن عباس رضي الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وآله لو ان الرياض اقلام والبحر مداد
والجن حساب والانس كتاب لما احصوا فضايل علي بن ابي طالب
عليه السلام وعن جعفر بن محمد الصادق عليه السلام قال قال
رسول الله ان الله تعالى جعل لاخي علي بن ابي طالب فضايل
لا تحصى كثرة فمن قرا فضيلة من فضايله مقرا بها غفر الله
له ما تقدم من ذنبه وما تاخر ومن كتب فضيلة من فضايله
لم يزل الملئكة يستغفرون له ما بقي لتلك الكتابة رسم ومن استمع
الى فضيلة من فضايله غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالسمع
ومن نظر الى كتاب من فضايله غفر الله الذنوب التي اكتسبها بالنظر

ثم قال النظر الى علي بن ابي طالب عبادة ولا يقبل الله ايمان عبد
الا بولايته والبراءة من اعدائه قال النبي صلى الله عليه وآله
يا علي لا تسكن الرساتيق فانها حظيرة من حظاير جهنم صبيتها
عارم وشابها شاطر وشيخها جاهل والمومن عندهم جيفة
كجيفة الحمار قال رسول الله صلى الله عليه وآله من بنى قنطرة
فكانما بنى ستين رباطا وانفق الف دينار في طاعة الله تعالى
وكتب الله بكل درهم ينفق في عمارة تلك القنطرة بماية وكتب
له في كل يوم عبادة سنة وما من دابة يمر عليها الا قالت
اللهم اغفر لمن بنى هذه القنطرة من حفظ امتي روى عن
جعفر بن محمد الصادق عن ابيه عن الحسين بن علي عليه السلام
قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله اوصى الى امير المومنين علي
بن ابي طالب عليه السلام وكان مما اوصى به انه قال له يا علي
من حفظ من امتي اربعين حديثا يطلب بذلك وجه الله عز وجل
والدار الآخرة حشره الله يوم القيامة مع النبيين والصديقين
والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا من حفظ من

ابي الحسن الاول عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله من حفظ
من امتي اربعين حديثا مما يحتاجون اليه من امر دينهم بعثه الله
عز وجل يوم القيامة فقيها عالما صدق رسول الله قال النبي
صلى الله عليه وآله افتخار الناس على ستة انواع الاول بالوجه الحسن
الثاني بالفصاحة الثالث بالاصل والنسب الرابع بالمال والولد
الخامس بالقوة السادس بالملك فقال الله عز وجل يا محمد قل
لمن افتخر بالوجه الحسن تلفح وجوههم النار وهم فيها كالحون
وقل لمن افتخر بالفصاحة اليوم نختم على افواههم وتكلمنا ايديهم
وتشهد ارجلهم بما كانوا يكسبون وقل لمن افتخر بالاصل والنسب
فاذا نفخ في الصور فلا انساب بينهم يومئذ ولا يتساءلون
وقل لمن افتخر بالمال والولد يوم لا ينفع مال ولا بنون الا من
اتى الله بقلب سليم وقل لمن افتخر بالقوة عليها ملائكة غلاظ
شداد لا يعصون الله ما امرهم ويفعلون ما يؤمرون وقل لمن
افتخر بالملك لمن الملك اليوم لله الواحد القهار صدق رسول الله
وصلى الله عليه وعلى آله الطيبين الطاهرين اجمعين برحمتك يا ارحم الراحمين

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی نبینا محمد وآله
اجمعین اما بعد این منتخبی است از جواهرنامه اصلی مشتمل است بر دوازده باب
باب اول در معرفت الماس باب دوم در معرفت یاقوت باب سوم
در معرفت لعل باب چهارم در معرفت مروارید باب ششم
در معرفت فیروزه باب هفتم در معرفت پازهر حیوانی باب هشتم
در معرفت عنبر اشهب باب نهم در معرفت لاجورد باب دهم
در معرفت مرجان باب یازدهم در معرفت عقیق باب دوازدهم
در معرفت یشم

در معرفت زمرد باب پنجم

باب اول در معرفت الماس بدان اسعدک الله که معدن
الماس چنانچه بتحقیق پیوسته از دو موضع بیرون نیست معدن قدیم نزدیک
بظلمات است چنین گفته اند که اسکندر ذوالقرنین علیه السلام در حوالی ظلمات
بپای کوهی رسید که فی الحال نعل ستوران سوده می شد پرسید که این چه تواند
بود حکمای یونان که ملازم رکاب همایون بودند گفتند که سنگ این موضع
الماس دارد و از اطوار فلکی چنین اقتضا میکند که در این اطراف متصل باین
کوه بغایت بلندی وادیست که سنگریزه آن تمام الماس است و آن طرف کوه

بغایت نشیب است چنانچه هیچ رونده و چرنده بغیر از طیور بدانجا عبور نداشته اند
چون خاطر اسکندر مایل بحاصل کردن الماس بود حکما فرمودند که جماعتی بر بالای
آن کوه رفتند و مسلوخهای گوشت در آن خشک رود می انداختند عقابان
بزرگ هیکل می بودند و بالا می آوردند الماس که از آن گوشتها می چسپید می چیدند
تا مقصود حاصل شد بعد از آن بازگشتند و چنین مشهور است که الماس که اکنون
در میان مردم مشهور است از زمان اسکندر مانده و بعد از آن بر آن معدن کسی را
وقوف نشد و این خبر شیخ نظامی علیه الرحمه در سکندرنامه بنوعی ذکر فرموده
که العهدة علی الراوی و در میان جواهریان کشور هند الماس کهنه قیمتی است
چنانچه اگر از این الماس که یاد کرده شد در هند بخرند بهر جا که ببرند زیان نبینند
بسبب آنکه جوهریان ماهر جوهر عبارت از چیزیست که از آتش و مرور زمان
رنگ آن زایل نگردد و الماس کهنه از آتش سالم بیرون می آید نه الماس نو
و دیگر خاصیت و منفعت بیش از نوست و از اشش پهلوست و بهر طرف که
بغلطانند سه پهلو نماید و مجموع سر تیز باشد و نیز گفته اند که سوراخ کردن الماس
مقدور کسی نیست بخلاف الماس نو که ماهرند و جوهریان بر آنند که هیچکس پاره
الماس کهنه از یازده قیراط زیاده ندیده اند و الماس نو پاره سی قیراط و چهل

بیش

قیراط در خزانه بادشاه گجرات بسیار است اما معدن الماس نو در انتها رکن
زمین که عبارت از ملک گولکنده است بندر است میانه ماهو و دلی و جانپور ولایت
که میگویند دران ولایت محلی است واقع شده که جابجا زمین را از مثل چاه
میکنند و ریگ از آنجا میشویند و این الماس دران ریگ می یابند و این نوع
بیشتر تخته می باشد و رنگ آن نباتی و بلوری و زیتی و فستقی و زرد
و سرخ و سیاه نیز افتد و اندکی نیز واقع می شود و بهترین الماس نو پیش جوهریان
بتخصیص کاران فرنگ نباتی و بلوری است و بعد از آن زیتی و باقی رنگهای قیمتی
چندان ندارد اگر چنانچه پاره از ده قیراط الماس نباتی و یا بلوری خوش آب
که هیچ نقطه از سیاه و زرد و سرخ و زیتی نباشد در کلبرکه و بیدر واقع شود قیراط
بچهل اشرفی توان فروخت الله اعلم بده فلوری میتوان خرید و جنت آباد شام
بکاران فرنگ قیراطی بچهل اشرفی میتوان فروخت و اگر بیشتر باشد قیمت آن
تعلق بمبالغه بسیار دارد و تراشیدن الماس بر روی زمین بغیر از مردم فرنگ کسی
دیگر را وقوف نیست آنکاران این فن را خوب میدانند پاره الماس که آن چهار
قیراط باشد و در هندوستان قیراطی بچهار فلوری توان خرید چون بدست
حکاکان فرنگ افتد تراش باید اگر نازش بهند بود ممکن که قیراط یازده فلوری

توان فروخت که الماس را اگر چه بیشتر جوهریان برانند که الماس سلطان جواهر است
اما نا تراشیده و نمایش لطافتی چندان ندارد هر چند که در اصل جوهر گرانمایه و لطیف است
اما سبب آنکه در کل بود بسنگهای غیر عیار مختلط گشته لاجرم تاثیر مصحوب با جنس
کدورتی و غباری بر چهره روزگار او نشسته چون بدست استاد چابک حکاک
میرسد و به آو و صماده که فراخور مصلحت آن است و کوفته و پخته معجون میسازند
و چرخی تعبیه میکنند بعد از آن زینت تاج شاهان و پیرایه گوش و گردن عروسان نازنین
میگردد بدانکه الماس صلب ترین سنگهاست و سنگها را بدان سوراخ توان کرد
و طبع آن سنگ سرد و خشک بود در مرتبه چهارم و آتش از آن متغیر نتواند ساخت اگر
کسی را رنگ نشاط نباشد الماس با خود نگاه دارد آن علت را بغایت دفع کند
و دارنده الماس در نظر سلاطین و حکام بغایت عزیز و مکرم نماید و هر چه از صلاح
و صفا بگوید قبول افتد و از هیچ گزنده نترسد و نیز گفته اند که علتهای مزمن مثل برص
و جذام و صرع و ماخولیا را دفع کند و دشمن بروی ظفر نیابد و از صاعقه و چشم
زخم در امان باشد و اگر خواهد از آن بشکند به تیزی تیشه نگاه دارند و تیزی تیشه
دیگر بروزنند بشکند و الماس ریزه را اگر بخورد کسی هر رود ها را ریش
کند و آنکس را هلاک کند و حضرت پروردگار عز و جل بکمال قدرت چندان خاصیت

دران تعبیه کرده که عقل از ادراک آن عاجز است والله اعلم بالصواب

باب دویم در معرفت یاقوت بدانک یاقوت نیز از دو موضع بیرون میآمد موضع قدیم در سیلان و آن جزیره ایست بغایت فراخ چنانک گفته اند درازی و پهنی آن چهار صد فرسخ در چهار صد فرسخ است و ان جزیره را سراندیب میخوانند و چنین مشهور است که آدم صفی صلوات الله علیه بحکم آیة اهبطوا منها جمیعا از عالم بالا درین دایره بلا نزول کرد از بهشت عدن و خلد برین دو را افتاد بر بالای کوه سراندیب آرام یافت لاجرم به برکت قدم مبارک آنحضرت معدن یاقوت آشکارا شد اکنون آنمحل را قدمگاه بابا آدم میخوانند و سنگ پاره داران جا بیرون اطراف عالم می برند از جزیره سیلان که عبارت از سراندیب است حاصل میشود الحاصل یاقوت چهار نوعست سرخ و کبود و زرد و سفید و یاقوت سرخ هفت رنگ می باشد بهرمانی و ارغوانی و رمانی و وردی و خمری و خلی و لحمی و یاقوت کبود نیز رنگست طاوسی و آسمانی و نیلی و کحلی و جرجامی و یاقوت زرد نیز چهار نوعست شمعی و ترنجی و نارنجی و کاهی و یاقوت بلوریست و بس اگرچه بسیار حاصل میشود ولیکن قیمت چنداق ندارد چراکه هنوز در مقام خامیست و پاره یاقوت بهرمانی خوش آب تمام عیار چون بمثقال مراط

الیه

رسید الله اعلم مبلغ دو هزار اشرفی قیمت است اما یاقوت تمام عیار در بلاد ملک عرب و خراسان و بعضی از بلاد هند و بلاد روم بغیر از سیلان نادر و عزیز الوجود است اکنون یاقوت انچه کبود طاوسی و نیلی و آسمانی رنگست در ممالک هندوستان بتخصیص بهمنان که شیوخ انشانند و چنین مشهور است که در مملکت دیگر و ان یاقوت زرد را بجهای تمام میخرند چراکه یاقوت زرد بغایت اتی است بتومان حدای تعالی جل جلاله و شناختن یاقوت زرد بغایت مشکلست از برای آنکه کفار فرنگ بلور را صلایه میکنند بعد از ان مثل آبگینه می پزند و رنگ یاقوت زرد هند و مربع مثبت ممسوح میسازند چنانچه از یاقوت فرق نمیتوان کرد مگر کسی که درین فن ماهر باشد اما معین الطرخان معلوم است که از جنس یاقوت می بوده بود و لعل الطرحان و آذه و ترملی و غیر ما از جواهر یاقوت سرخ حاصل میشود و ترملی سنگ سبز بوم است و بعضی گفته اند که زبرجد عبارت از ان است و یاقوت بپهلوی رود خانه ایست که مردم بسیار ریگ را می بافند و زمین را مثل چاه میکنند و ریگ را از امی شویند گاه گاه پاره سنگ سبز روم معروفست می آید که در میان آن یک خط یا سه خط سفید درخشنده براق بهم نزدیک یکدیگر می باشد بر آنک عین الهر غران نیست و جوهریان این نوع عین الهر را یک زنار و دو زنار و سه زنار

میگویند اگر یک مثقال زناری بوم سبز خوشاب که بهر طرف که بغلطانند
تصور شود که آب از آن خواهد چکید الله اعلم بمبلغ سیصد فلوری قیمت می‌یابد
بران قیاس میکنند دیگر زاده و ترملی و سیلانی که از آن معدن حاصل میشود
قیمتی چندان ندارد و از جمله زاوه سبز رنگ خوش آب که در عربستان عش
میگویند الله اعلم مثقال بده فلوری بها خواهد بود اما معدن یاقوت در تحت الریح
قریب به بندریست که اعظم بندرهای ملک بنگاله است و ساحلی است که نام آن
پیگوست و نزدیک آن ساحل جزیره ایست که نام آن رکهنگ است و یاقوت
نو خوشاب سبز رنگ و رمانی از رودخانه آن جزیره است که حاصل میشود
و حالیا یاقوت که در میان مردم است رکهنگیست و پیش جوهریان معلوم
شده که سنگ رکهنگ از غایت نرمی از آتش بیرون نمی آید و در ممالک
هند و سیلان از رکهنگ بیشتر قیمت دارد و پیش کفار فرنگ یحیی در هیچ
سنگ که رنگ آن بیشتر است مرغوب طبع ایشان است چنانچه اگر یاقوت
خوش رنگ بدست هار افتد بتسعیر یاقوت رمانی میخرند و ملاحظه نرمی
نمیکنند که پیش ایشان رنگ اعتبار دارد و الله اعلم بالصواب **باب سیوم**
در معرفت لعل بدانکه در زمان جمشید لعل نبوده و بعد از و بچندین گاه کسی ندیده بود

و چنین گفته اند که در نواحی بدخشان به تقدیر ربانی جلت عظمته زلزله صعب هر چه تمام
واقع شد که بیشتر مردم در آن بلیت هلاک شدند و نزدیک شهر بدخشان که بنای
سلیمانست علیه السلام کوهی است بغایت بلند که از صلابت آن زلزله شق
شد و از هم ریخت بتقدیر الله تعالی جل جلاله لعل در میان کوه ظاهر شد و لعلی که
اکنون در میان مردم منتشر است از آن معدن میتواند بود چرا که معدن لعل در زمین
غیر از بدخشان به ثبوت نه پیوسته و پیش از این سیصد سال و چهارصد سال از آن
معدن پاره لعل از پنجاه مثقال و شصت مثقال زیاده بیرون نیامده و رنگ
لعل از هشت رنگ بیرون نیست معصفرانی و رمانی و صافی و آتشی و عنابی
و خمری و عقربی و بصلی و دانایان این فن گفته اند که لعل را یازده عیار
می باید تا تمام عیار باشد اگر پاره لعل از سه مثقال تا چهار مثقال تمام عیار
معصفرانی که بر وی عیبی از نقت و جوش نباشد واقع شود قیراط الله اعلم بیست
فلوری بها خواهد بود و رمانی صافی و آتشی نیز اگر تمام عیار باشد بلا عیب
بنیمه بهای معصفرانی خواهد داشت و عنابی و عقربی و خمری تمام عیار بنیمه
بهای رمانی صافی خواهد بود بدانکه طبع لعل گرم و خشک است و حکما گفته اند
که هر که لعل با خود نگاه دارد از جمیع مرضها ایمن گردد و گرده را قوت دهد
در

مجامعت امساک منی کند و دارنده لعل در چشم خلایق عزیز و محترم گردد
خوابهای شوریده نه بیند و او را احتلام نیفتد و اگر بر بازوی کودک بربندند
دیگر بدخوی نکند و در خواب نترسد و اگر در معجونات بکار برند رنگ روی را
سرخ کند و فرح بسیار آورد و بخار معده را دفع کند والله اعلم **باب چهارم**
در معرفت زمرد بدانکه ازین پیشتر یا پانصد سال زمرد از دو موضع حاصل میشد
معدن اول در دار السلطنه مصر نزدیک بجبل اهرمان اما درین مدت الا المعدن
زمردی که پنج فلوری بهای آن باشد حاصل نشده و این زمرد که حالیا در میان
مردم هست از جانب فرنگ می آورند و بغیر از کوهستان فرنگ جای دیگر
نمی شود و رنگ آن بر چهار نوع است اول رنگ راز یانه نوخیز دوم رمانی
سیوم ریحانی چهارم سلقی چندان قیمت ندارد و ریحانی نیز هم بهمان بها خواهد بود
اما رنگ راز یانه نوخیز اگر زمرد موازی دو مثقال واقع شود در کشور هند
بمبلغ شصت فلوری قیمت دارد والله اعلم و رمانی خوش رنگ بالای ان بهمین بها خواهد
و حکما گفته اند که طبع زمرد سرد و خشک است و جمعی بر آنند که معتدل است و گفته اند
که هر که زمرد با خود دارد از زحمت درد چشم ایمن گردد و روشنائی بصر بیفزاید
و دارنده زمرد را البته عمر دراز باشد و سبکوری نه بیند و حکما بر آنند که زمرد

پازهر همه زهرهاست اگر کسی را زهر هلاهل داده باشند نمیدانک زمرد رمانی
خوش رنگ را صلایه کنند و با دوغ ترش پیش از انکه زهر در وی اثر کند
بخورد آن زهر را دفع کند و بعرق از مسام او بیرون برد و مضرت آن بالکل
زایل کند و گفته اند که زمرد خوشرنگ برابر دیده افعی توطی که گوشت آن
جزوی از اجزای تریاق فاروق است بدارند دیده او تر گردد و کور شود حکما گفته اند
افعی چون زمرد نگرد کور شود دیگر هر جانور گزنده مثل مار و عقرب و غیرها کسی را
بگزد مقدار دو قیراط زمرد با گلاب صلایه کنند و بر موضع گزندگی بمالند در
حال زهر او را جذب کند و درد ساکن شود و مبالغه کرده اند که هر که زمرد
با خود دارد بسیار درد نکند و روشنائی چشم بیفزاید و از علت مالیخولیا ایمن
گردد والله اعلم بالصواب **باب پنجم** در معرفت مروارید بدانک مغاص
مروارید چنانچه از سه موضع بیرون نیست موضع اول قطیف و بحرین که ولایت
هرموز است و از قدیم الایام تا ایندم هنگام مروارید اصلی نجمی شیرین دانه
بزرگ که از حوالی قطیف و بحرین بدست آمده تخصیص قیس المکان جزیره ایست
که نزدیک قطیف و بحرین است که در یتیم دران جزیره حاصل میشود بدانک
مروارید قطیف و بحرین است بنسبت دو مغاص که یاد خواهد شد اما مغاص دوم

مروارید اصلی

در تحت الریح نزدیک به بنگاله مملکت است که شهر از اقابل میگویند و بیشتر آن
شهرها مسلمانانند و مغاص بسیار پیدا می شود اگرچه بیشتر مدور و سفید حاصلست
اما یک مثقال بلکه نیم مثقال کم بدست می آید و مروارید که در اطراف سرندیب و سیلان
و جانب تحت الریح مثل پتن و سراندیب و شهبانطره و بنگاله و ملاقه و صیام
و جاوه و چین و ماچین و غیرهم منتشرست از حوالی قابل است و این ممالک که
یاد رفت هر کدام بر خود سلطان علاحده دارند و هر یک مملکت عظیم اند تا
پوشیده نماند دیگر محل غوص سیوم از در باب بهند تا حوالی مصر که آخر دریای عمانست
مغاص مروارید است اما بندرهای که مردم آن بغوص مشغولند از طرف شمال بندر
جزیره ایست که لحیه و خال و پیست یعقوب نام دارد و جزیره قامران و غیرها از بندر حبشه
که بر جانب جنوب واقع است چند محلست که مردم انجا در غوص لولو اشتغال دارند
بتخصیص دهلک و حوالی آن که حاصل این مغاصات که یاد رفت تیره فام و سمعی است
و خیالچه تخمی شفاف و سفید خوش چاه اندک واقع می شود بسبب آنکه در محلات
از روی آب تا به صدف دور ترست مروارید خوشتر می باشد بدانکه صدف
جانورست که گوشت او به سفیدی تخم مرغ میماند و او نیز مثل ماهی تخم میریزد و بچه
بسیار از ان حاصل میشود و گفته اند که چون پنج ساله شود او را رغبت حمل پیدا

می شود بوقت باران بر روی آب می آید و قطرات باران فرو می برد و
تعر فرو می رود و چون آفتاب باول جوزا رسید دیگر بروی آب آید و در دهن آفتاب
کند و بهر طرف که آفتاب میگردد صدف رو بدان میکردند و بوقت غروب بقعر فرو میروند
تا اول سرطان بعد از آن مروارید در شکم می آید بامر حق تعالی جل جلاله و تحمل
میکردد و آن تری که ببعض مروارید است بسبب فساد فراج صدف می بود
که به ناوقت در روی آب آید و بخارات که بجهت حراره از روی آب متصاعد
می شود بخود کشد اگر حرارت که جذب کرده موافق فراج آنها باشد مروارید
که از شکم ایشان بیرون آید تخمی شیرین شفاف بود و حرارة که زیاده شود مروارید
تیره و بدرنگ باشد و اگر حرارت کمتر باشد بهر چه حاصل آید شمعی و کاهی خواهد بود
و این معانی در ان وقت بود که هنوز در شکم صدف بسته نشده آمده است قیمت
مروارید بدانکه دانه که از هشت قیراط که عبارت از دو دانگ مثقال باشد
اگر تخمی شیرین شفاف خوب باشد الله اعلم بمبلغ هفتاد فلوری قیمت
اگر خیالچه وصف کرده شد یک مثقال باشد بمبلغ هزار و پانصد فلوری خواهد بود
اما حسن مروارید حالیا در میان خلق خرید و فروخت نیست و مروارید چهار قیراط
که بدین صنعت موصوفست حبه به پانزده فلوری بلکه بیشتر قیمت می ارزد چنانکه

تخمینا کرده شده واین مخصوص است بمروارید تخمی شیرین شفاف مدور الاشر
خام وسفید وکافوری را این مقدار قیمت نیست و اما سیمی وشمعی وکاهی
بهای چندان ندارد مگر آنکه یاد کرده شد وهر که غایبانه در قیمت حرف شروع
کند خالی از دروغی نباشد چرا که بها تعلق برنگ وشکل واندام وآب دارد
بعد از آن ببایع ومشتری پس چگونه قیاس محسوس بغیر محسوس جایز باشد
نعوذ بالله من الخطار والطلال آدیم نجاصیت بدانکه طبع مروارید سرد وتر است
ومروارید در چشم آتی است بفرمان الله تعالی جل جلاله چون از آن اصلاح کنند
ودر چشم کشند خشکی برد واز شبکوری ایمن کرداند وسوختن وخاریدن چشم
را دفع کند واز زله در امان باشد واگر کسی را بهق سفید یا سیاه باشد مروارید را
بسرکه صلایه کنند وبر آنجا طلا کنند از آن خاصیت دفع کند والله اعلم بالصواب

باب ششم در معرفه فیروزه بدانکه فیروزه از چهار موضع بیرون نیست اول
در حوالی نشابورست که از قدیم الایام تا اکنون فیروزه ابو اسحاقی سبزفام
قیمتی که خزاین سلاطین را سزد از آن معدن حاصل شده ومی شود ومعدن
دویم در حوالی خجند بود که فیروزه بی مثل از آن معدن حاصل میشد اما درین مدت
ماده گنج فلوری قیمت آن باشد از آن موضع حاصل نشده ومعدن سیوم

در حوالی کرمان قصبه ایست شباوک نام دارد ونزدیک آن قصبه محلیست
که فیروزه حاصل میشود اما فیروزه آن معدن از غایت نرمی زود متغیر میشود
وقیمتی ندارد ومعدن چهارم که درین پنجاه سال پیدا شده است کوهی است نزدیک
ازرنجاکه فیروزه نو که از معدن الکوه حاصلست اما سنگ آن معدن از غایت نرمی
زود متغیر میشود ودیگر آنکه چون حاصل آن معدن بسیار است قیمتی ندارد القصه
فیروزه اصلی قیمتی خوشرنگ سبزفام اسحاقی سبزفام چون موازی بیست قیراط
باشد اگرچه فیروزه را وزن اعتبار کرده اند تخمینا مبلغ چهارصد فلوری
قیمت آن خواهد بود وموازی قیراط پنجاه فلوری بها خواهد بود وباقی قیراط
قیمت بر آن قیاس کن واین قیمت که تخمینا رفته قیاس مخصوصست بفیروزه
نیشابوری سبزفام ابو اسحاقی خوشرنگ نه فیروزه خجند وشباوک وازرنجان
که سنگ این معادن قیمت چندان ندارد دیگر فیروزه نیشابور را اگر از بوی
مشک وکافور ونم زمین وگرمی آتش نگاه دارند بهر رنگ او متغیر نشود بخلاف
سنگ این معادن که او در وقت که هر چند خوب نگاه دارند البته تغیر کنند وگواند
در خاصیت فیروزه بهترین سنگهاست واین سنگ را حکما مبارک داشته اند
ونام آن فرح نهاده اند ودر زمان پیشین اگر پادشاهی یکی از مهر با خود

خشم کرفتی حکما کفته‌اند که فیروزه با خود نکاه دارد چون فیروزه با وی همراه
بود غضب و خشم پادشاه برحمت و عنایت مبدل شدی و هر که صباح از خواب
برخیزد نخست چشم او بر فیروزه افتد دران روز هیچ مکروهی باحوال او نرسد و فرح
و نشاط او در غایت کمال باشد و این کفته‌اند که در فیروزه بسیار نکریستن سبب
درازی عمر و زیادتی نور چشم است و بسیاری اموال و حکمای ماضی چون ماه نو
بدیدندی نخست نظر بر فیروزه انداختندی و دیکر هر که فیروزه با خود دارد خوابهای شوریده
نبیند و دشمن بر وظفر نیابد و از هیچ افریده نترسد و در چشم خلایق از سلاطین
و حکما و غیرهم عزیز و محترم کردد و فیروزه را در سرمه اکر بکار برند امراضی که تعلق
بچشم دارد دفع کرده والله اعلم بالصواب

باب هشتم در معرفه پازهر حیوانی

بدانکه پازهر حیوانی را حکما مبارک داشته‌اند و تعریف بسیار کرده‌اند و ازرا
ماده الحیوه حقیقی نام کرده‌اند و چنین کفته‌اند که هر که یک نوبت در هفته
شش قیراط پازهر حیوانی بخورد او را عمر طبیعی که عبارت از صد و بیست سال است
روزی کردد و در جمیع این چنین عمر بیماری نه بیند و از علتهای فرمن خلاص
شود و ازرا پازهر ازان میخوانند که دفع همه زهر خوردنها است و دارنده پازهر
البته دلیر باشد و از چشم زخم او را کزند نرسد و از هیچ افریده نترسد و دشمن

بر وی ظفر نیابد و هیچ کزنده او را نتواند کزید و حضرت پروردکار خداوند
منفعت دران تعبیه کرده که فهم آن مقدور کسی نیست و طریق خوردن آن انست
که ازرا بر سنکی با کلاب بسایند و بر سر انکشت بمالند و بر روی زبان بمالند
و فرو برند که رسیدن آن بدندان بغایت مضر است و پازهر از میان پیه
پیه بز کوهی که ازرا پازن میکویند حاصل میشود و اکر چه این جانور در همه جای باشد
اما چنانکه مشک منحصر است با هوی خطایی پازهر منحصر است در بز کوهی
شبانکاره که اعظم ولایة و توابع ملک شیراز است و چنین مشهور است که
بزی که صاحب پازهر است هیچ نمیخورد الا مخلصه و این سخن که کفته‌اند دلیل ایشان انست
که پازهری نیست که در میان آن چوب مخلصه نباشد و پازهر حیوانی و مومیائی
در روی زمین بغیر کوه شبانکاره جای دیکر نیست و هر چه مومیائیست
معدن است در ان کوه که بران می باشند غاریست که از سقف ان غار هر روز کار
در لحظه قطره مومیائی میچکد چنانچه در سال شصت درم بیشتر یا کمتر حاصل
میشود و خاصیتهای آن بسیار است اکر شخصی بترسد یا از جائی بلند یا از اسب
بیفتد و ازار بسیار بدو راه یابد مقدار یکمثقال مومیائی حل کرده بدو
دهند در زمان صحت یابد و نیز کفته‌اند که استخوان شکسته را فی الحال درست کند

وبانواع خاصیت موصوفست وهر کس که مباشر احوال اموال آن می باشند عار مملوکی
مهر و نشان اوست که سال بسال حاصل ازاء دیوان جواب میگویند اما
پازن تعلق بدیوان ندارد تا این نوع جانور هست که افتد و پازهر نیز در شکم
همه پازن نمی باشد از صد که کشته شود در پنج یا شش پازهر باشد یا نباشد و هر جانور
که پازهر در شکم او بزرگتر است او ضعیف تر است چنانچه گوشت او خوردنی نیست
چون از اصید میکنند فی الحال از امشکافند و پازهر از میان بیرون میکنند
و در دهن می اندازند بعد از آن بسته می شود چرا که گرم است نرم می باشد
وگاه گاه واقع شود که درویشی دام نهاده باشد که صید کند و گوشت او را
جهة قوه عیال بخانه برد پازن در دام افتد و پازهری از شکم آن بیرون می
آید که دویست فلوری قیمت آن باشد آدیم به قیمت تعیین ماضی در زمان
شاه رخ سلطان انار الله برهانه پازهری که به بیست مثقال می رسید
قیمت آن دو هزار تنکه شاهرخی بود و هر چه از بیست مثقال زیاده می بود قیمت
بسیار دارد و در شبانکاره جماعتی هستند که پازهر عملی میسازند چنانچه فرق
کردن آن بغایت مشکلست اگر خواهند که بدانند که اصلی کدامست آن را
بر روی سنگ پاک آبی بسایند اگر چنانچه از آن حاصل آید سفید رنگ باشد

اصلی است و اگر سبز رنگ باشد عملی است والله اعلم بالصواب

باب هشتم

در معرفه عنبر اشهب عنبر اشهب را اگر چه مناسبت با جوهر نیست اما بجهة حکایت
بسیار از ابرار جوهر داشته اند بدانکه عنبر اشهب مومیست که بر روی دریای
عمان بمرور زمان از اثر پرتو ستارگان این عزت تمام یافته بر ضمیر منیر
ضیاگستر ارباب فضل پوشیده نماند که آخر دریای عمان تا به سه جوزه راه دارد
بنای مصر آمده و در دهانه ظلمات که آخر ملک یمن است جهة جزیره واقع شده
که در هر شش ماه که آب دریا میل بطرف قطب شمال دارد و آن جزایر خشک
و شش ماه دیگر که آب را کشش بجانب قطب جنوب است زمین آن جزایر را آب
میگیرد و در آن جزایر از هر جنس اشجار بحد و بیشمار است و مگس عسل بحد رنگ
بیابان در آن درخسان است و عسل بسیار در آن دریا میریزد و موم آن بر سر آب
می آید بعد از چند گاه به تربیت آفتاب و از پرتو ستاره سهیل و باقی ستارگان
این رنگ و بوی و خاصیت در آن ظاهر می شود چون باد از طرف جنوب بحرکت آید
آورد موجه بحر وصله وصله موم بکنار می اندازد و شغل جماعت بغیر از این نیست
که مدام بکنار بحر میگردند و هر یک نصیبه خود وصله وصله می یابند و گاه گاه
واقع میشود که بیست من بیکبار وصله بدست ایشان می افتد و این شهرتی

تمام دارد که جماعتی بازرگانان را کشتی ایشان بظلمات افتاد و چون هنوز از روز
عمر ایشان رقم چند باقی بود توفیق رفیق گشته باد موافق از آن ظلمات خلاص داده
بیرون آورده جهاز را در جزیره لنگر انداختند که تا آب گیرند جمعی باب گرفتن
مشغول شدند و جمعی به جامه شستن سنگی بغایت بزرگ افتاده بود جامهای
شسته را بر آن سنگ می انداختند چون رخت ایشان خشک شد تمام
جامهای ایشان از بوی عنبر معطر شده بود واقف شدند که آن سنگ نیست تمام
عنبر است بعد از آن آن غنیمت را پاره پاره کردند و بر یکدیگر قسمت میکردند
و از هر هزار که برده بودند صد هزار حاصل کردند و بازگشتند مدانکه عنبر اشهب و غیره
بر چهار نوعست شمامه و خشخاشی و طبقی و فستقی و عنبر شمامه وصلهای مدور
می باشد و آن در جایی که نم نباشد سه چهار روز بهاری می اندازد یعنی سفید
می شود چنانچه تصور کنند که آزاد در میان آرد انداخته اند و چون بشکنند
میان او چون ریزه و خشخاشی نیز شل است اما زودتر بهاری میکند و عنبر
طبقی نیز میان آن سفید دارد و بهار نیز می اندازد چنانچه شمامه و خشخاشی
و آن طبقی تنک تنک بر یکدیگر محکم شده و فستقی فرودتر از این سه نوع است و رنگ
آن چون پسته کرنک می باشد و عنبر شمامه در مکه مبارک ده مثقال به چهار فلوری

میتوان خریدن و خشخاشی بچهار و فستقی و طبقی به سه و ربع و فستقی به دو فلوری
و خاصیت آن بسیارست اول رایحه طیبه که فی الواقع بوی آن بهترین بوهاست
و دیگر آنکه دماغ را تر میدارد و در دفع سودا و ماخولیا آیتی است باهر روزگار
و چنین گفته اند که هر که شمامه عنبر با خود دارد هرگز درد چشم نبیند و در نظر مردم
عزیز نماید و از زحمت دنبل و گر و حسکی و خاریدن و درد سر که از خشکی دماغ باشد
محفوظ ماند والله اعلم بالصواب **باب نهم** در معرفه لاجورد اصلی بدانکه
لاجورد بغیر از کوه بدخشان جای دیگر نیست اگرچه در حوالی کاشان معدن
دیگر هست که از آن لاجورد میگویند اما سنگی که از آن معدن بیرون می آید مثل
سنگ سرمه سیاه می باشد و این لاجورد که در عربستان و روم و عراق عجم
و آذربایجان بکار می برند بیشتر لاجورد عملی و کاشیست که از سنگ سیاه می برند
و رنگ لاجورد میدهند اما آن سنگ سیاه را صلایه کنند و بر کاسه و صحن خام
نقش کنند چون به کوره برند در حالت گداختن رنگ لاجورد لطیف بر می آرد
و الکیمیه گران نیز مقدار از آن سنگ سیاه بکار می برند و اهل فرنگ که مینایی
لاجوردی می سازند جزوی از آن سنگ بکار می برند که آن رنگ پیدا میکند
و این سنگ بغیر از معدن کاشان جای دیگر نیست و ثبوت پیوند هر کلیه

وصحن لاجورد که ازان در ممالک روی زمین مثل چین و خراسان و عراق
و عربستان می سازند وازرا کاسه و صحن لاجوردی می نامند بس در شهرهای
دو این نوع سنک قیمت بسیار دارد اما لاجورد که ازان سنک می زنند
در رنک لاجوردی دهند بغیر از نقش عمارت بکار دیکر نمی آید و نیز بعد از مدتی
باصل خود باز کردد و سیاه میشود و لاجورد اصلی بدخشانی است که رنک
از معدن خود بیرون می آید اکر ده روز در آتش باشد بهمان رنکست که از معدن
بیرون آمده بس من سبب مشرح بهتران لاجورد و اصلی ترین جواهر است چرا که
بجلای وآتش و بمرور زمان و بصحبت با جنس و غیر هم رنک او متغیر نشود و کفته اند
که دیوان بامر سلیمان علیه السلام معدن لاجورد را در بدخشان بیدا کرده اند
واین خبر چندان دور نیست چرا که معدن لاجورد نزدیک بنای سلیمانست
واین سخن بتحقیق بیوسته که شهر قدیم بدخشان است و دیوان بامر سلیمان
بیدا کردند و لاجورد در حوالی آن شهر بسیار می شود و اکنون بدخشان اگرچه
ملک فراخ است اما تمام کوه است و منبع آبی است که عبارة از جیحون است
که ازان آب بکشتی میکذرند و بسمرقند می برند و نزدیک معدن لاجورد آبست
وآن طرف را خطای و توران می نامند واین طرف را ایران و مدانک سنکی

که از کان لاجورد بیرون می آید بر سه نوعست نوع اول وصله مثل بیضه مرغ
در پوستست و پوست آن سنک نرم و سفیدست و چون ازرا از میان پوست بیرون
بیرون می آورند حاجت بشستن ندارد و جلا میکنند و بکار میبرند و آن
وآن نوع لاجورد خاصه خزینه پادشاهان بدخشان است و نوع دویم که خلاف
بیرون می آید و بر و رنکها از سنک سفید می باشد این نوع سنک را می باید
شست و نوع سیوم نیز وصله وصله از معدن بیرون می آید که از صد مثقال سی
مثقال می آید و بیش لاجورد نیست و باقی سنک سفیدست و چون از معدن
بیرون می آید این دو نوع سنک را حاجت بشستن نیست نرم میکوبند
واندک جلا میکنند و به بازرکان می فروشند تا به اطراف عالم می برند
بس معلوم شد که سنک لاجورد سه نوع است که از بدخشان بیرون می آید
یک نوع این است که حاجت بشستن ندارد و یک نوع دیکرست که از صد مثقال
سی مثقال سنک سفیدست و هر غش که دارد در اجزای آن ساری است
و یک نوع دیکرست که از صد مثقال لاجورد آمیخته و جدا کردن سنک بجز او لاجورد
که در ابتدا ازان در لاجورد نماند بشستن می تواند بود و بس و کفته اند که کم عیار
عیار لاجورد شستن است چرا که درین شغل قلبی را نقد می سازند و در اکار

نقدی از قلب میکنند و طریق شستن لاجورد آنست که او را نرم صلایه کنند
و بعد از ان بحریر بپیزند و در روغن سندروس خمیر محکم سازند و بسیار آن خمیر
را بهر دو کف دست بمالند و بعد از ان بظرف پاک که در آن آب گرم بود که
بالای آتش نهند و آب در ان ریزند تا گرم شود و بگذارند که بجوش آید بعد از ان
وصله از ان خمیر در ان ظرف اندازند و آب گرم مقدار چند درم بیشتر تا کمتر
بر خمیر ریزند و بیک دست خمیر را بمالند تا لاجورد بیرون آید و آب کبود شود
آب کبود را در کاسه دیگر از کرباس بگذرانند و وصله وصله دیگر بعد از دو روز
آب گرم ساننده با شستن می اندازند و آب میریزند و می مالند و آب کبود را
در کاسه از کرباس می پالایند تا از زمان که دارد و عبارت از روغن سندروس است
که سفید نماید و دیگر لاجورد بیرون آید بعد از ان معلوم شود که لاجورد که در ان بود
بیرون آمد و سنگ بجای هر غش که درو بود جذب کند و نگذارد که ذره لاجورد بالا
بماند و بعد از یک شبانه روز آب از روی لاجورد شسته باید ریخت و لاجورد
خشک کرده را از حریر گذرانیدن و در کیسه کردن که لاجورد شسته عبارت
از ان خواهد بود اما در ان زمان که ناشسته است میان آن و لاجورد کانی
فرق بسیار نیست بلکه کانی رنگین است و پیش بعضی مردم فرق بر ختنی و کانی

کردن مشکلست و اگر خواهند که فرق کنند از ان بروی سنگ ریزند و خشک کنند
اگر سیاه شد علیست و اگر برنگ خود ماند اصلیست و اگر یک صلایه نباشد
مقدار نخودی از ان با آب دهن خمیر کنند و در آتش اندازند تا سرخ شود بعد از ان
بیرون آورند اگر رنگ تغیر کند کاشیست و اگر متغیر نگشته بدخشی آمده است بجای
لاجورد بداند هر که لاجورد با خود دارد از علت سودا ایمن گردد و در چشم خلایق
عزیز و شیرین گردد و خوردن لاجورد آن دارد که زرد جگر و گرده را دفع کند و خون را
صاف کند و اگر در مفرحات بکار برند خون غلیظ را رقیق گرداند و مقوی
باشد و فرح بفزاید و اگر لاجورد لطیف را چون سرمه در چشم کشند امراضی که
باشند در چشم دفع کند و نور بصر بفزاید و از درد چشم و شبکوری در امان باشند
والله اعلم بالصواب **باب دهم** در معرفت مرجان بدانکه معدن مرجان از سه
موضع بیرون نیست اول طونس که اعظم شهرهای مغربست و بر ساحل دریا واقع
شده میروید و غواصان دامها گرفته بقعر می روند و غوص میکنند و مرجان
بیرون می آورند و دامها می نهند و چنین میگویند که مرجان در قعر دریا سست
است چون بیرون می آورند بسته میشود و موضع دویم در کیتدان که از شهرهای
فرنگست در حوالی آن نیز ازین نوع حاصل میشود اما مرجان طونس از همه رنگین تر است

وبهترست وشاخهای بزرک دارد وکرم خورده کم دارد واکرچه در بندرهای هرمز
نیز شاخهای سفید وسیاه از دریا می آورند اما سفید خود هیچ کار نمی آید اما سیاه
را می تراشند وازو در بلاد یمن وعربستان مبارک میدارند ونام ان یسر
نهاده اند ودر هرمز مرجان سفید وسیاه میکویند ومرجان ناتراشیده را در دست
اکر بخطا برسانند سود بسیار کنند چراکه اهل خطا مرجان را بجواهر ترجیح میکنند
ودر کجرات هند وجونپور که شهرهای هندستان است قیمتی تمام دارد وبرابر
نقره میخرند اما مرجان تراشیده ریزه را در خراسان وکیلان وسمرقند بهای
تمام است وخاصیت ان آنست که بر کردن مصروع حمایل کنند صرع ازوی زایل
شود واکر نفوسی با خود دارد نفع بسیار بیند واکر در معجونات بکار برند خون دل
را صاف کند وروح را قوت دهد ومرجان موصوف را اکر بر بن دندان مالند
بیخ دندان محکم کند وکوشت برویاند وسبزی وزردی دندان ببرد ومرجان
صلایه کرده را اکر در سرمه بیامیزند ودر چشم کشند سیاهی وسفیدی را قوی دارد
وروشنی بیفزاید وجلا دهد ومبالغه کرده اند که هر که مرجان با خود دارد از کید
دشمنان ایمن کردد والله اعلم بالصواب **باب یازدهم** در معرفه عقیق
بدانکه عقیق در محل حاصل میشود محل اول صنعا که اعظم شهرهای یمن است

محل

محل دویم در کجرات شهریست که انرا بروچ میخوانند در حوالی انشهر عقیق بسیار حاصل
می شود ومحل سیوم در حوالی کلبرکه قصبه ایست که نام ان کلوریست انجا نیز عقیق حاصل
می شود اما عقیق کلوری چیزی نیست وعقیق بروچ اکرچه رنک خوب دارد اما
مثل عقیق یمن نیست وعقیق یمن بسیار خوب می باشد وخواصی که در
شان عقیق کفته اند مخصوصست بعقیق یمن ودر شهرهای روی زمین عزیزست
وارباب حکمت ودولت در دست کردن او مبارک داشته اند ودر احادیث نبوی
علیه السلام که در شان عقیق وارد است بتحقیق پیوسته صحابه وتابعین رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین بجهت تبرک وتیمن خاتم عقیق یمن در دست مبارک کرده اند
واکنون نیز صلحای مکه ومدینه ویمن ومصر وشام بجهت تبرک با خود دارند ودر
شهرهای حبشه بغایت عزیز ومکرمست وقیمت تمام دارد وکفته اند هر که عقیق با خود
دارد بر همه دشمنان ظفر یابد واز همه بلاها در امان خدا تعالی باشد هر زنی که وقت
بار نهادن عقیق یمن در زیر زبان دارد بار نهادن روی آسان کردد واکر
عقیق صلایه کنند وداخل معجون سازند در مجامعت آب منی را نکاه دارد وقوه کرده
بدهد وباه بیفزاید وعقیق موصوف را چون در دندان کیرند کوشت که رفته باشد
برویاند وبیخ دندان محکم کند وبوی دهان را ببرد ودرد دندان را زایل کند واکر

واگر کسی انگشتری عقیق وما توفیقی الا بالله نقش کند و در انگشت داشته باشد منافع بسیار بیند و در چشم دوست و دشمن عزیز و مکرم گردد والله اعلم بالصواب

باب دوازدهم در معرفت یشم بدانکه میان کاشغر و خطا ولایتی است که از بلاد ختن میگویند و در حوالی ختن رودخانه ایست که از آن آب به اندجان میرود بدانکه در روی زمین بغیر از آن رودخانه جای دیگر یشم نیست و نبوده و یشم را هفت رنگست اما رنگ سفید و زیتی از دیگر رنگها بهترست و آن غایة سنگ مبارکست و حکما گفته اند که از برا جوهر داشته اند و در خطا عزتی بسیار دارد و تمام خلایق از او عزیز میدارند و بدانکه اگر کسی خطا را خطا خواند درست نباشد و غلط عامست و بتحقیق خطای است تا پوشیده نماند وامرا و وزرا و توانگران خطای بی کمر یشم نمی باشند و آن کوزه در فن سوراخ کردن و حکاکی و کندن بمرتبه ماهر اند که هفت طبقه عراق و ختای فرو رنگ و صورت گری و تصویر جانور در وصله یشم می نمایند که عقل از آن حیرانست چنانچه کمر یشم بموازی پنج هزار فلوری برمی آید و مردان و زنان انگشتر ان هر یک بقدر حوصله خود با خود یشم نگاه میدارند و هر کسی که بدان دیار رود و از بازرگان وغیرهم اگر با وی یشم نباشد چندان اعتبار ندارد و عزت در ختای همانا سبب آن

اند

می تواند بود که در آن صورت صاعقه و طاعون ایمنست بفرمان خدای تعالی جل جلاله و خاصیت دیگر آنکه خفقانرا بکلی زایل کند و گفته اند هر که یشم با خود داشته باشد از علت بواسیر خلاص یابد و رنگ او مدام سرخ باشد و دارنده یشم از بهق و برص در امان باشد والله اعلم بالصواب وبالله التوفیق وعلیه التکلان

خاصیت ماه زهره بپارسی زردوار گویند و بعوبی ماه فرفین و بهندی نربیسی و آن بیخی است مشابه بسعد هندی اما بوزن ثقیل تر و صلب تر از وی بود بهترین وی آنست که چون بسایند رنگش بنفشی باشد و آن هندیست که اگر بسیاهی گراید و در زمین هند کوهی است که از او اجل میخوانند کوهی عظیم است و در نیطرف کوه می باشد و آنطرف میکویند حاب جتای است و این بیخ آنجا می روید و از زیر بس از زهر آن میخوانند که زهریست که از ا بهندوی بس میخوانند و این بیخ پا زهر ویست هر دو در یکموضع میرویند و چون این بیخ پهلوی او میروید قوت زهر آن بس باطل می شود و اهل آن موضع آن بس میخورند و زیان نمیدارد و اگر بس جای دیگر میروید که مجاور بیخ جدوار نیست هلاک کننده است و بس را بعربی بیش میخوانند و بدترین مجموع زهر هاست تا بحدی که تریاق فاروق با همیت آن مقاومت نمیتواند کردن و در شهر مهین شخصی بمقدار نیم مثقال

پیش بخورد در حال لبهای وی آماسیدن گرفت و چشمهایش از جای بر جاست
و بخود شد مقدار نیم مثقال جدوار صلایه کردند و با یک کاسه شیر بوی دادند
بعد از یک ساعت قی کردن آغاز کرد بانواع رنگها چنانچه حاضران از بوی او متوجع
می شدند باز بخود افتاد دیگر بار نیم مثقال جدوار صلایه کردند و با شراب انگوری
بوی دادند باز قی کردن آغاز کرد بعد از آن خواب روی غلبه کرد چون بیدار شد
عرق بسیار کرد و چون بیدار گردید غذا طلب کرد و از آن زهر قاتل خلاص یافت
باذن الله تعالی و خواص این دارو بسیارست اول آنکه بزهر آن تیس است
که ذکر کرده شد دیگر در اعمال سجستان که در آن زمین شخصی را مار قاتل بگزید
مقدار نیم مثقال با شراب بسائیدند و بخورد وی دادند از زهر آن مار خلاصی یافت
بفرمان باری تعالی و عقرب زده را که زهر آن را مقدار دو دانگ با شراب دهند
نافع بود و در مفردات ابن بیطار و در منهاج ابن جزله مسطور است که تریاق السموم هاست
حتی البیش والافاعی و از منافع دیگر وی آنست که مجموع دردها را بنشاند و اگر عضو
اعضای ظاهر باشد بسرکه یا گلاب طلا کنند درد بنشاند و اگر در باطن باشد
مقدار دانگی یا دو دانگ بسایند بقدری شراب یا آب گرم یا گلاب بحسب مزاج
بدهند درد بنشاند چون درد قولنج و درد گرده و مثانه و عسر البول را بتجربه

حصانی

خیارین بهی هستند سود دارد و نیز مجموع اورام بلغمی و صفراوی و دموی و سودای
در ابتدا و انتها طلا کنند در ابتدا اماره باز گرداند و در انتها تحلیل کند و اگر محتاج
نضج باشد نضج بدهد خصوصا اورام مغابن چون زیر بغل و بن ران بسرکه
بسایند و طلا کنند و اگر کسی الخنازیر باشد همین دارو طلا کنند تحلیل یابد یعنی
آنکه خیارک برزد و بگشاید و هیچ زحمتی بوی نرسد دیگر در ایام وبا هر کس
که طاعون بر آورد این دارو با سرکه بسایند و بر آن موضع طلا کنند خلاص یابد
باذن الله تعالی و مجربست و دیگر دل را قوت دهد و در ابتدای زحمت خنازیر
طلا کنند نهایت مفید بود و ریشهای پلید و ریشهای کهن را قدری بکوبند و در آن
ریشها پاشند گوشت مرده را بخورد و جراحت صلاح آورد و مجربست دیگر کسی
که دل او ضعیف باشد و خفقان داشته باشد هر روز مقدار نیم درم بگلاب یا شراب
بدهند دل را نهایت قوت دهد و در تفریح نظیر ندارد و در ایام وبا چنانچه تریاق
فاروق ذکر کرده که تناول کنند منع عفونت بکند و تقویت دل بدهد و دفع
ضرر وبا کند و این مهره همان خاصیت دارد بلکه زیاده تر بجهت آنکه تریاقیت
در وی هست و جز آن گرمی نیست دیگر مولانا اصیل العرب از شاگردان
مولانا الیاس شیرازی بود علیه الرحمه مرد فاضل بود و در اکثر علوم ماهر و متقی

و کلیات شیخ الرئیس را شرح نوشته فرموده که هر خاصیتی که در تریاق فاروق است
درین داروی مفرد هست و هم فرموده که مرا درد معده بلغمی بود هر معالجه که کردم
مفید نیفتاد و چند عدد ازین جدوار بروزگار حلایه میکردم و بجلاب گرم
میخوردم از زحمت زایل شد و شخصی را سده جگر بود و استسقا خواست که انجامید
چند روزی این دارو با سکنجبین بخورد سده گشاده شد و رنگ وی که زرد بود
برنگ اصلی خود آمد دیگر شخص قرحه مثانه داشت و چهار روز بول وی گرفته بود
ازین دارو بسایند و بر مثانه وی طلا کردند و قدری در احلیل وی چکانیدند
همانساعت بول وی بگشاد و ریم بیرون آمدن گرفت و شفا یافت باذن الله
تعالی و دیگر زحمت بواسیر را ازین دارو بدان موضع طلا کنند درد ساکن گرداند
و ورم تحلیل دهد دیگر آنکه دشواری زادن نظیر ندارد بسایند قدری و بجلاب
گرم بخورانند وی دهند و قدری به پشم پاره بخود برگیرند در حال وضع حمل شود
و دیگر صرع صبیان را به شیر یا در مقدار نیم دانگ یا دانگی بخورد وی دهند
نافع بود و بارها آزموده است و مجرب است و دیگر خداوند تب ربع را بمقدار
دو دانگ با جلاب گرم بدهند هفت روز ساعی نافع بود ان شاء الله تعالی
اما تنقیه بدن باید کرد و دیگر درد دندان را مفید بود بمقدار عدسی ازین دارو بر

گیرد یا بر دندان طلا کنند درحال درد ساکن کند و درد چشم که بلغمی باشد در میان
چشم چکانند درد بنشاند و اگر صفراوی باشد بر پشت طلا کنند درد بنشیند
و اماس بکلی کم شود و فرق میان بلغمی و صفراوی آنست که بلغمی را درد
ساکن تر بود و صفراوی را درد و سوزش و چکیدن آب بیشتر باشد و در قوت
باه بیفزاید و اثر عظیم دارد مقدار درم یا نیم مثقال با شراب انگوری بخورد
نعوظی تمام آورد و حکمای هند میگویند که درین دارو صد و بیست
منفعت است و میگویند که مردم لاغر را فربه میکند و میگویند که اگر بهق
سفید و برص طلا کنند سودمند بود و کسی را که خناق گرفته باشد بر حلق طلا
کردن بغایت نافع بود حالیا آنچه بتجربه معلوم شد ثبت کرده شد صاحب
منهاج گوید طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و هم صاحب تقویم
و جامع آورد و مصلح وی شیر حلیب است که آهن تافته در آن انداخته
باشند و صاحب منهاج گوید بدل وی در تریاق سه وزن آن زرنباد بود
از اختیارات بدیعی نقل نموده شد والله اعلم بالصواب **خواص الاشیاء**
اگر کسی خواهد که کدو یا خیار یا خربزه بکارد که در حال سبز شود و بار آرد
بستانند تخم کدو و غیران و در میان خون حجامت کرده تخم را چهل روز در آنجا

بگذارد و بعد از چهل روز بیرون آرد هرگاه که خواهد بکارد فی الحال سبز شود و بار آورد **خواص الاشیاء** و اگر خواهد که هر جا رود و کسی او را نبیند بگیرد گربه سیاه و بکشد و تخم بادیان را در دیده او بکارد و چندان تحمل کند که او سبز شود و تخم بار آورد بعد از آن تمام تخمها را جمع کند و آینه بیاورد و یکیک تخم را در دهن اندازد و به آینه نگاه کند اگر خود را بیند آن تخم را بیندازد چندانکه تخمی که در دهان گیرد و خود را نبیند آن تخم را نگاه دارد که هر جا رود کسی او را نبیند

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة علی رسوله محمد و آله اجمعین **اما بعد** این رساله ایست مشتمل بر ده فصل و خاتمه و مسمی است بکنوز الرموز و بالله التوفیق علی کل الامور **فصل اول** علما گفته اند که ده چیز حفظ را نگاه دارد طعام با حلاوت خوردن و گوشت اکل نمودن و عدس تناول کردن و آیة الکرسی خواندن همیشه با وضو بودن و متوجه قبله نشستن و فرمان مادر و پدر بردن و در روی علما دیدن و سخنان ایشان شنیدن و شب بیدار بودن **فصل دوم** علما گفته اند ده چیز موجب بهجت و باعث فرحت است سوره یاسین خواندن و وضو ساختن و مسواک کردن و غسل نمودن و بر لب آب نشستن و با زنان صحبت داشتن و موی اعضا برگرفتن و سر تراشیدن و ناخن چیدن و نماز با جماعت گزاردن **فصل سیوم** علما گفته اند ده چیز زود پیری آرد مجامعت بسیار کردن و شب آب خوردن و در میرز توقف کردن و در روی وضو نخس گفتن و در عورت خود و غیر نگریستن و بر روی خفتن و غم بسیار خوردن و بکلاه بر نشستن **فصل چهارم** و علما گفته اند ده چیز عمر بیفزاید صدقه بسیار دادن و بسیار دعا کردن و فرمان مادر و پدر بردن و شب نماز کردن و نماز جماعت مداومت نمودن و قرآن بسیار خواندن و معنی قرآن دانستن و یاد خدای عز و جل کردن و صلوات بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرستادن **فصل پنجم** علما گفته اند ده چیز غم تولد کند ایستاده شلوار پوشیدن و میان گوسفندان گذشتن محاسن بدندان کندن و بر آستانه در نشستن و بدست چپ طعام خوردن و بدامن و آستین روی پاک کردن و بر پوست سیر و پیاز گذشتن و بر پوست تخم مرغ پای نهادن و با ذکر بازی کردن و بدست راست استنجا کردن **فصل ششم** علما گفته اند ده چیز موجب حشمت و رفعت است طاعت و عبادت بسیار و تواضع و تخلق بسیار و وفا و کرم برقرار و بیدار بودن در اسحار سخاوت بالعشی والابکار و جد و جهد نمودن در همه کار

و ملازمت نمودن صحبت ابرار و محترز بودن از صحبت اشرار **فصل هفتم**
علما گفته اند ده چیز آدمی را صحیح البدن سازد کم خوردن کم گفتن کم مباشرت
کردن ثلث آخر شب بیدار بودن و پیوسته با وضو بودن **فصل هشتم** علما
گفته اند سی چیز نسیان آورد مزاح کردن و خندیدن و بگرمابه قرآن خواندن
بنامحرم نگریستن و با زنان مستحاضه مباشرت کردن و در حمام عورت خود
برهنه کردن ترشی بسیار خوردن و در میان شتران گذشتن و بر تراشه قلم
نشستن و در زیر درخت میوه دار بول کردن افترا و بهتان بستن موی خود
بشانه مردمان شانه کردن از دیگ طعام خوردن و در مسجد خیو انداختن
و حجامت بر قفای سر کردن و نیم خورده موش خوردن سر ترش بسیار خوردن
جنب طعام خوردن با ازار خود بازی کردن تخته گورستان خواندن
گشنیز تر خوردن طعام بی یاد خدا تعالی خوردن و از میان دو زن گذشتن
در صلوب نگریستن در جنابت نام حق تعالی بردن روی بقبله بول کردن
در بازار چیزی خوردن و در گورستان خندیدن شب بسیار خفتن
و آب بسیار خوردن **فصل نهم** علما گفته اند سی چیز درویشی آورد مادر
و پدر خود را بنام ایشان خواندن سر برهنه بول کردن خورده نان خوار داشتن

بر

بشب خانه رفتن پوست سیر و پیاز سوختن در پیش بزرگتر از خود در راه رفتن
بگاه دیوار خلال کردن دست بسبوس شستن سر از سجده زود برداشتن
بر جای بول وضو ساختن دیگ و کاسه ناشسته نگاهداشتن آب در خانه
سرکشاده گذاشتن از خانه تار عنکبوت پاک ناکردن نان از گدایان
خریدن بر مردمان لعنت کردن دروغ گفتن جامه در بر دوختن چراغ
بدم کشتن نان در کنار خود کردن در مبرز آب دهان انداختن ایستاده
بول کردن بدندان ناخن چیدن در نماز کاهلی کردن بگاه در بازار رفتن
بگاه از بازار آمدن دستار و شلوار در زیر سر نهادن نشسته دستار بستن
و ایستاده شلوار پوشیدن **فصل دهم** علما گفته اند ده چیز موجب زاید
عمر و فرحت است تعظیم امر خدای تعالی کردن شفقت بر خلق خدای نمودن
شب زنده داشتن سحرگاه بتلاوت و طاعت مشغول بودن قرآن
بسیار خواندن در مجالس علما رفتن با عالمان نشستن با صالحان صحبت
داشتن پیوسته با وضو بودن توفیق رفیق باد بالنبی و آله الامجاد
فواید متفرقه ابراهیم بن ابی هلال از ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام روایت
کرده که هر که نماز جعفر طیار کند اگر چه گناهان او چون ریگ روان و کف

دریا همه آمرزیده گردد واین چهار رکعت بود در رکعت اول بعد از فاتحه اذا زلزلت
ودر دویم اذا جاء ودر سیوم انا انزلناه ودر چهارم قل هو الله از صادق علیه السلام
مرویست که گفت بر شما باد بنماز شب که آن سنت پیغمبر شماست وعادت مردم
پارساست که پیش از شما بوده اند ودور کند درد ها را وروی سفید گرداند وبوی
دهن خوش کند وروزی گرد کند ونیز گفت که هشت رکعت که بنده بآخر شب
بگذارد آن زینت آخرتست چنانکه مال وپسران زینت دنیا اند آورده اند که
روزی مردی در حضرت وی از گرسنگی ودرویشی بنالید آنحضرت گفت
نماز شب میکنی گفت میکنم آنحضرت با یاران نگریست وگفت دروغ میگوید
زیرا که خدای تعالی قوت روز در نماز شب تضمین کرده امیر المومنین علیه السلام
فرمود که نماز شب بخاستن بدوستی وخوشنودی خدای تعالی بود ودست
در زدن باخلاق پیغمبران وچون بنده نماز شب برخیزد وآب خوابی در چشم
او ونخدان بر سینه او بود خدای عز وجل بفرماید تا درهای آسمان گشاده کنند
برحمت وفرشتگان را گوید به بینید که چه میرسد بنده مرا دران تقرب که بمن
میکند بچیزی که من بر او فریضه نکرده ام بامید سه خبر یکی آنکه گناهش بیامرزم
دیگر آنکه تجدید دوستی کنم دیگر آنکه رزق او بیفزایم گواه کردم شما را که فرشتگان

من هستید که این هر سه بدو دادم حضرت صادق علیه السلام گفت نماز
شب روزی نیکو کند وبوی دهن خوش کند ودر روزی بیفزاید ووام
گذارده گرداند واندوه ببرد نماز امیر المومنین علیه السلام هر که چهار رکعت نماز
گذارد در هر رکعتی بخواند الحمد یکبار واخلاص پنجاه بار هیچ گناه نماند میان او
وخدا که از انیا مزد ثواب کسی که بر وضو نام خدا برد ابو بصیر از صادق علیه السلام
روایت کرده که هر که در وضو نام خدا بگیرد جمله تن او پاک شود واز ان وضو کفارت
همه گناهان وی بود حضرت صادق علیه السلام فرمود که چشم باز کنید در وضو
تا آب بچشمهای شما رود تا چشم شما آتش دوزخ نه بیند در قبایت امام رضا ع
فرمود که تجدید وضو بستر اند هر سو کند که درای روز خورده باشد مفضل بن عمر
از صادق علیه السلام روایت کرده که هر که تجدید وضو کند بی نماز خدا او را
توبه جدید روزی گرداند واگرچه استغفار نکند از رسول صلی الله علیه واله منقولست
که هر که آب دهن باز گرداند در مسجد بعلت جهت تعظیم مسجد خدای تعالی آن آب را شفا
صحت گرداند در تن وی صادق علیه السلام گفت هر که را در مسجد نخاعه بر آید
وفرو برد جهت تعظیم مسجد ودرد نگذارد در تن وی که از ان درست گرداند صادق
علیه السلام گفت هر که با طهارت بخسپد بستر او چون مسجد او بود وهم او فرمود

که مبالغه کنید در مضمضه و استنشاق که آمرزش بود شما را و دیو برماند پیغمبر صلی الله
علیه و آله گفت هر که بگوید رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد رسولا و نبیا و باهل
بیته اولیاء واجب شود بر خدا تعالی که روز قیامت او را خشنود گرداند خوارزمی
خود صادق علیه السلام گفت هر که نماز کند به بانگ نماز و قامت دو صف فرشته
در قفای او نماز کنند و هر که بقامت تنها نماز کند یک صف که کمتران از مشرق
تا مغرب بود و بیشتران میان آسمان و زمین هر که سوره اخلاص و قدر و آیه الکرسی
در هر رکعت سنتی برخواند صادق علیه السلام گفت که باز گشاید خداوند نامه
اعمال او را که بود کمترین اعمال آدمیان مگر کسی که همین کرده بود یا زیادت
امام صادق علیه السلام گفت فضل اول وقت نماز بر آخر چون فضل بود آخرت بر دنیا
از ابو جعفر علیه السلام مرویست که هر که نماز شب برخیزد از شیعه ما بعد [illegible]
وی فرشته گرد وی در آید و در قفای وی نماز کنند و خدا را بخوانند تا که او از نماز
فارغ شود از ابو جعفر الباقر علیه السلام روایه کرده اند که چون روز آدینه نماز دیگر
بکنی بگو هفت بار که اللهم صل علی محمد و آل محمد الاوصیاء المرضیین بافضل صلواتک
والسلام علیهم و علی ارواحهم و اجسادهم و رحمة الله و برکاته که هر که روز آدینه این
صلوات بگوید خدای تعالی بنویسد برای او صد هزار نیکوی و محو کند از و صد هزار بدی

و هزار حاجت او روا شود حلبی از صادق علیه السلام روایت کرده که هر که
روز آدینه پیش از نماز ظهر فاتحه یکبار و اخلاص هفت بار و
معوذتین هر یک هفت بار و آیه الکرسی و آیه السخره و آیه
لقد جاءکم تا آخر سوره برخواند کفارتی بود از ان
آدینه تا آدینه دیگر نقل من ثواب الاعمال
قد فرغ من تسوید هذه المجموعه
اقل عباد الملک الغنی
شرف الدین
عفا الله عنه و لوالدیه
من الذنوب
ما تقدم
و ما تأخر
فی سنه
و اربعین
الف

۳۶۲

۱۱۰ آخر گ[illegible] روایت کرده‌اند در مجلس نشسته بود

ابو[illegible] [illegible] بنی عباس با جعفر برمکی [illegible] در ایام [illegible] عمارت

[illegible] بنی عباس [illegible] که از اند [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] شنیده‌ام که [illegible] و بیست [illegible] سنگ [illegible] برد و [illegible]

[illegible] آن عمارت و [illegible] دوازده [illegible]

[illegible] است که بالا [illegible] و [illegible] آورده و [illegible]

[illegible] است [illegible] [illegible] ساخته و [illegible]

[illegible] است [illegible] جهت [illegible] در عالم جهان

[illegible] [illegible] و [illegible] ملوک و سلاطین [illegible] و جمله

[illegible] کرده که [illegible] [illegible] که [illegible]

[illegible] آن جای [illegible] نشسته [illegible]

[illegible] خلیفه [illegible] باز [illegible]

[illegible] خلیفه گفت البته ما را

[illegible] که در [illegible] است [illegible] آن جای [illegible] دید پس

[illegible] راه